به یمن توفیق خالق انس و جان و رسول یزدان ص

الحمد لله و المنة درین ایام مسرت انجام این نسخهٔ سراسر افادت موسوم

سنه ۱۲۹۰

گلشن سعادت

۱۸۷۳

محشی باهتمام کارپردازان کارخانهٔ نظام المطابع محمد نظام الدین تاجر کتب ساکن مدراس

در مطبع نظام المطابع محمد نظام الدین موفق طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

انشاء حمد و ثنا سزای انشاپردازیست که منشی تقدیرش مجموعهٔ جامعهٔ موجودات را
با وجود عدم وجود اسباب تحریر رنگ صورت آئینه صورت پذیر گردانید و مد تدبیرش
جواهر منثور کشور کاینات را بی دستیاری رشتهٔ منثور منیر لسان لآلی نجوم در سلک انتظام کشید
حکیمی که حکمت کامله اش ارباب کمال را بواسطهٔ تکمیل فضائل ساخته کریمیکه مکرمت شامله اش روز و
شب مهمانداری که و مه پرداخته قادری که قهرمان قدرتش پشهٔ ضعیف را بر پیل قوی
قوی گردانید عادلیکه شحنهٔ عدالتش شمع را بجرم سوختن پر پروانه از شام تا صبح در آتش نشاند
حاکمیکه حاکم محکمهٔ خرد در محکمهٔ حکومتش ضرب محکومی دم زند و احدیکه صف وحدتش را کثرت
افواج عالم کثرت نشکند بیت گم نشد از کثرت وحدت ز جوش اختلاف کثرت نقش قدم

پنهان نسازد جاده راه ستار العیوبی که دامن جلیلش عیوب معیوبان زشت خو را از نظر
بدبینان عیب جو محجوب دارد غافر الذنوبی که ذنوب مذنبان سیه رو را از روی کمال مرحمت
بر رو نیارد بیت ای آمین بسکه گنه دوست بود رحمت دوست گر ز عصیان گذری عین
گناه است اینجا ای خطاپوش عذرنیوش معاصی این عاصی را بذیل عفوپوش و بحرمت
عطا جوش در انتقام جرایم این مجرم نادم مکوش بیت گناهی نیست کاندر نامه‌ام نیست
بجز حرف سیه در خامه‌ام نیست در عالم مجرم آمرزیده باشی چو من گریاستی بخشنده باشی
هر چند بقصور کثرت معاصی سر عبودیت را تکمه گریبان خجالت ساخته و تامل استیلای
جرایم اضطراری علم یاس در مضمار ضمیر تشویر بر افراخته اما حبل المتین آیه کریمه لا تقنطوا
من رحمة الله هر دم گرم توقع کرم می سازد و سر رشته بشارت سبقت رحمتی علی غضبی
به لحظه لوای تمنای تازه در عرصه خاطر فاتر می افراز د بیت رقم سپید و سیاه من زتن
شکسته نگاه من اچه من چه قدر گناه من جملم زنام غفور تو معصیت بخشا اگرچه اتکا
بر عطایای بی منتهای تو بمرتبه ایست که کوه گناه در میزان نظر از برگ کاهی بیش نیست بیت
نیست از غفلت کشیدن دختر رز در کنار یاد لا تقنطوا مست گناهم کرده است

لیکن بدست آوردن دامن دستگیری که بمیامن دستگیری او دامن رحمت تو بدست افتد
ضرور و غفلت از سعی بدست آوردن چنین دستگیری بی نظیر که ناگزیر هر تقیر و قطمیرست از
عقل و دانش دور لهذا رجا از جناب کبریای تو آنست که از راه عطای مغفرت انتما
بسوی رسول راه نما محمد مصطفی رهبری فرما و جیب و دامان من و جان را بجواهر زواهر
نعت شفیع روز جزا احمد مجتبی علیه التحیة والثنا مملو نما **نظم** محمد گلبن باغ صناعت
شفاعت خواه مشت بی بضاعت زهی سلطان هفت اقلیم افلاک که زیبد بر سر او
تاج لولاک طرفه شفاعت شفیعی که تعمیم توقع شفاعتش عاصیان بی اطاعت را
از شکنجهٔ اندیشهٔ جرایم نجات بخشیده و تقویت امید مرحمتش مجرمان غریق بحر معصیت
را از گرداب بیم تلاطم امواج عقوبت بر کنار کشیده کلیم اعجازش سنگ صامت را سرمایهٔ
نطق عطا فرمود و براق برق سیرش فلک اطلس را از میخ نعل کلید زر نمود **نظم** زبان عقل
را نبود مجال و طاقت و یارا که آرد در بیان نعت خدیو دین و دنیا را در تاج رسالت
سرور عالم رسول حق که ایجاد دستش زیبا افگند تکبیر طاق کسری را شهنشاه سریر فقر و
استغنا که در حشمتش نباشد قدر کاهی بکهیان کوه مطلا را فلک پیما براق برق تاز او

سمند جولان ؛ کند طی عرصهٔ بی انتهای راه بالا را ؛ امیدوار دارم امید دولت ایمان

ز درگاهش که بود اعتباری چون خیال اقبال دنیا را ؛ صلوٰتک و سلامک یا رب العباد

وآله الامجاد و اصحابه الهادین الی سبیل السداد که گمشتگان وادی ضلالت را بنور شان

بزرگان جمع امجد بمعنی بزرگتر ۱۲ نمایندگان ۱۲

هدایت فرمودند و ابواب رحمت عام بر رخ خاص و عام کشودند نظم سزد گر دم زنم

از مهر مولائی که دارد نور ایمان در دلم جا ؛ ابوبکر و عمر عثمان و حیدر ؛ یعنی از همه اعلی و اولیٰ

ای رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲

ز اعمال حسن با خود ندارم ؛ بجز حب حسین شاه شهدا ؛ بسجاد و باقر صادقانه ؛ چو

نیک و نام امام حسن ۱۲ امام حسین ای امام زین العابدین ۱۲ امام جعفر صادق

موسیٰ رضا دارم تولا ؛ تقی را چون نقی از بندگانم ؛ بفوج عسکری در رزم یکتا ؛ سوم از

امام موسی الکاظم ۱۲ امام محمد التقی ۱۲ علی النقی ۱۲ امام الحسن العسکری ۱۲

غائب شده داران مهدی بدل دارم همیشه این تمنا ؛ بود از دولت ایمان امین را ؛ همین سودا

امام محمد القاسم

بر سر جا نشاه کلاه ؛ بر ضمیر روشن ضمیران خورشید نظیر روشن باد که ذرهٔ مهر گزین محمد امین

بعد صحرا نوردی بسیار و بیابان گردی بیشمار برهنمونی قاید قسمت که هیچ ذی حیات از جادهٔ

عصا کش

انقیادش قدم نتواند کشید بیت برات رزق بهر جا که کرده اند رقم ضرورت است

نهادن در آن دیار قدم ؛ در سنه یکهزار و یکصد و سی و یکم هجری نبوی در شهر سعادت

سمات ارکات که در کثرت آبادی و آبادی از امصار و قصبات روزگار قصب السبق

برده رسید و بمساعدت سعادت طالع بسعادت ملازمت نواب فلک جناب خورشید
رکاب سحاب سایه گستر آفتاب ذره پرور سعادت الله خان بهادر سلمه الله الاکبر که نام
سعادت فرجامش سعادت را ناموس ساخته و انعام ملتزم الدوامش نام ابرام از جهان
برانداخته بوسیلهٔ دستگیری دستگیر از پا افتادگان و جان بخش دل از دست دادگان
رای تفضل التیام مقبول خاص و عام رای کهیمی رام مد الله ظله الی یوم القیام فیض یاب
گردید و بهمین حصول دولت انتظام در سلک منتظمانش جواهر مراد در سلک آرزو کشید

بیت یافتم در صحبتش جا شد مس قلبم طلا کیمیائی گر بعالم هست فیض صحبت است

در زمان اکتساب سعادت حضور کرم گنجور رای مکرمت انتما بعض اوقات بتحریر
مفاوضات فیض آیات با عزهٔ عزیز القدر مامور میگردید چون نظر کیمیا اثرش از روی
نوازش با وجود عدم لیاقت رقم قبول بر روی مسوده میکشید بمصداق قول مقبول
یک کس مقبول صد کس نقلش همان شاعت بجذب توجه عزیزان مهربان بمسامع مجامع
میرسید تا آنکه این خامشان زبان آور و بی زبانان سراپا هنر بیش از در آمدن در اقلیم
انتظام قدم در شهرستان شهرت گذاشتند و بعض بزرگان قدر دان بتکلیف

[interlinear glosses: یاری کردن ۱۲ — ابر ۱۲ — انجام ۱۲ — یعنی بیدلان ۱۲ — یاری مصدری ۱۲ — سعادت الله خان ۱۲ — سعادت الله خان ۱۲ — ای حضور سعادت الله خان ۱۲ — یعنی دکهنی رام ۱۲ — ای خطوط نواب دکهنی رام که محرر آن محمد امین بود ۱۲ — دکهنی رام ۱۲ — جزای شرط ۱۲ — یعنی مفاوضات مذکور ۱۲ — یعنی مفاوضات مذکوره ۱۲]

[right margin notes, partly illegible: ۱۲ مهرِ انعام ابرام — ... ۱۲ ... فیضیاب گردید ... ۱۲ ... مفاوضه ... ۱۲]

ترتیبش توجه گماشتند لاجار بحکم اَلضَّرُورَاتُ تُبِیْحُ الْمَحْظُورَاتِ این خزف ریزهٔ چندرا

یعنی حاجتها حلال می کنند چیزهای ممنوع و حرام را ۱۲

که فرزندان معنوی این ذره بمقدار اند از روی مهر پدری که گفته اند بیت فرزند

اگرچه عیب ناک است ؛ در چشم پدر ز عیب پاک است ؛ بحبال لآلی آبدار در رشته

انتظام کشیده به گلشن سعادت موسوم و بچهار فصل مقسوم گردانید فصل اول

صحایف نواب سعادت انتساب بزرگان و عزیزان عالی جناب فصل دوم رقایم را

جمع صحیفه بمعنی کتاب و رساله ۱۲

عالم آرا باحبا و اصدقا فصل سیم مفاوضات خان سراپا فضل و احسان فضل الله خان

جمع حبیب ۱۲ جمع صدیق بمعنی دوست ۱۲

باعزه در بار و بزرگان روزگار فصل چهارم رقعات از جانب خود بجناب

بزرگان قدردان و دوستان مهربان اگرچه بحکم آنکه مَنْ صَنَّفَ قَدِ اسْتُهْدِفَ مدرف

شخصی که تصنیف کرد بتحقیق خود را نشانهٔ اعتراض ساخت ۱۲

تیر طعن مردم گردید اما چشم از انصاف ناظران عالی نظر آن است که بنظر توجه ملاحظه

نموده اگر جائی جای اصلاح بنظر در آید انسان از سهو و خطا مبرا ندانسته بکزلک التفات

پاک ۱۲

اصلاح فرمایند و کاربند کرم گردیده بی تامل زبان بعیب جوئی و بدگوئی نگشایند

بیت چون رد و قبول همه در پردهٔ غیب است ؛ زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است

الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق فصل اول صحایف نواب سعادت انتساب

به بزرگان عزیزان عالیجناب **رقعه بمحمد شاه** عرضداشت فدوی عقیدت اکتناه

سعادت الله فرق عبودیت را بگلهای تسلیمات ارادت سمات زینت یاب افتخار مباهات

ساخته بپایه عرض باریابان بارگاه خواقین سجده گاه میرساند که در ساعت سعید

و زمان سعادت جاوید زبان زمان و زبان نیان مژده رسان گوش هوش فدویان صداقت

نشان کردید که افزایش رونق بزم جهان بآرایش جشن میمنت توامان هزاران ابواب

انبساط و افتخار بر رخ ارباب عزکار گشوده و دامن امید عالم بلآلی مراد و جیب آرزوی

عالمیان به نقد مقصود مملو نموده فدوی عقیدت سرشت ازین نوید سعادت بخش بگزارش

گوهر نثارات تهنیت آیات سر ارادت را بسپهر عزت رسانید و بهر نثار این جشن کرامت

اثر سرمایه بحر و کان را بضاعت محقر تصور نموده بجواهر زواهر سخن که در بازار امکان

گوهری بهتر از آن شهرت پذیر نیست دل و زبان عبودیت ترجمان را سعادت آمود گردانید

نوازش عالم نواز مترقی مدارج اجابت کرداناد **نظم** تعالی الله ازین جشن دل افروز که

بجوش هیبتش از ماهی است تا ماه * دل عالم ز فیض عام گردید * بیکدم کامیاب کام دلخواه

پی تاریخ این جشن سعادت * خرد محو تامل بود ناگاه * بگفتا هاتف فرخنده

بکو جشن همایون شهنشاه زیاده جرات حد ادب ندید خورشید جهانبانی از مطلع

کامرانی و شادمانی و جاودانی طالع باد بالنون و الصاد بغالب خان

خان عزیز القدر مهربان سلامت طرب محیط صحیفه گهربار که آب و تاب لآلی

مضامینش تاب افزا و سیراب نما از ماه تا ماهی است و شادابی جواهر نکات

رنگینش برنگ آب گوهر گاهی مملو از دُرر آبدار مراتب تهنیت ماهی و مراتب در ساعت

(گاهی در محاوره فارسی بکسون یا بمعنی چنانچه ... ۱۲ غیاث)

سعید رسیده ماهی نشاط بشست کشید و مراتب انبساط را دو بالا گردانید

(بالفتح بمعنی قلابیکه بدان ماهی شکار کنند ۱۲ برهان)

بیت چشم چو بنامه تو افتاد دریا دریا نشاط رو داد ظهور این مراتب

(برای کثرت ۱۲)

دلخواه در نظر تصور نتیجه توجه معنوی عزیزان والا توجه است و اهب متعال این مژده

راحت اشتمال را بر جمیع احبای صداقت انتما علی الخصوص آن عالی قدر غالب توجه

که بتوجه غالب در همه جا و همه حال رونق بخش محفل خیال اند مبارک و همایون و مقدمه

اقبال روز افزون گرداناد بالنبی و آله الامجاد بنواب نظام الملک عرضداشت

فدوی بلا اشتباه سعادت الله بعد فرق آرای بکلهای تسلیمات تهنیت آیات

بعرض حاشیه گردان جناب فیضمآب پیر و مرشد حقیقی مدظله العالی میرساند که

لله الحمد والمنة که باعانت معین متعال و بیمن همت عدو مال فتوحات متعالی که بتواتر

وتوالی جیب و دامان ادانی و اعالی را بلآلی متلالی مرادات عقلی و خیالی مملو نموده رو

جمع ادنی ۱۲ جمع اعلی ۱۲ روشن ۱۲

نموده و زبان عالم و عالمیان را بسپاس مواهب علیه و هبات العطیه و دعای اعلای

بالفتح و تشدید با معنی بلند ۱۲

اعلام اقبال نصرت التیام که بمفتاح فتوت و احسان ابواب امن و امان بر روی

اعلام بالفتح جمع علم بمعنی نشان ۱۲

جهان و جهانیان کشوده کشود بیت کلید فتح یعنی کوشه ابرو شمشیرت ؛ بیک

جنبش کشاید چین قفل از جبهه دریا ؛ برکات حسن نیت فیض طویت معنی انما

چین قفل از جبهه در کشادن کنایه از فتح کردن قلعه و گرفتن آن باشد ۱۲

الاعمال بالنیات را بوجه احسن بعرصه ظهور رسانیده در جمیع امور مخطور خاطر

ثواب عملها مگر به نیت ها ۱۲

کرامت کنجور تقدیر را معاون تدبیر ساخت و طنطنه فتح و فیروزی اولیای دولت

مفعول نواخت ۱۲

ابد مدت در هفت اقلیم افلاک بلند آوازه کردانیده کوش منتظران ندای نوید

عنایت بی نهایت حضرت عزت را بصدای کوس تهنیت نواخت **نظم** رسید

نقاره ۱۲

مژده که نواب غازی دین و دولت بچار دانگ عدوی ستمگر زمان نگذاشت ؛ سر دلاور

هندوستان ۱۲

وسرکش زدوش کرد جدا ؛ غرور خیره سران زیر آسمان نگذاشت ؛ ببستان گوی

خود پسندان ۱۲

سرجاهلان بپا افکند ؛ بطبع کج منشان نام عظم و شان نگذاشت ؛ بخاک کرد

پنهان جسم قاتل سلطان ٭ بهزم و رزم حریف خشم نشان نگذاشت ٭ نوشت کلک

سعادت سنه فتح تاریخش ٭ سر شر پر لئیم و بد جهان نگذاشت ٭ از روی صداقت

واعتقاد بگزارش آداب مبارکباد و نوازش شادیانهٔ عشرت بنیاد پرداخته

ای نوازش ۱۲

سعادت دو بالا حاصل نموده بنثار جواهر زواهر دعا لب زبان نیاز ترجمان

را گوهر آمود ساخته زینت فرق ارادت افزود **قطعه** بود تا تیغ مهر یکیتی

قاطع ظلمت ٭ رسد تا بر خزان تیر قضا از قطرهٔ باران ٭ زداید تیغ عدلت

این مصرع معطوف بر مصرع اول است ۱۲

ظلمت ظلم از رخ عالم ٭ کند سرسبز باغ دهر لطفت از نم احسان ٭ **بنواب امیاز خان**

نواب صاحب قدردان جوهر تیغ فتوت و احسان سلامت از استماع مژدهٔ ظهور

جوان مردی و مروت ۱۲

فتوحات عظمی که نظر بعالم الاسباب صورت صورت پذیرفتنش بانی تعجیل و تسهیل

در محاورهٔ فارسی بمعنی حالت و صورت ۱۲ غیاث

در آئینهٔ تصور ارباب صورت هیچ صورت صورت نمی بست معنی انتعاش

بی انتها و انبساط لا تعد و لا تحصی صورت نما گشت و چون در کارگاه اسباب

بحسب مشیت مسبب الاسباب ظهور هر امر وابسته بسببی است سبب ظهور

این امر خطیر غیر از تائید افضال واهب ذو الجلال همین توجه عدو مال آن برگزیدهٔ

ایزد متعال که در همه جا و همه حال نصرت و اقبال شامل احوال ظفر اشتمال دارند

فراگیرنده و محیط ۱۲

در اندیشهٔ مخلصان صداقت پیشه نگذشت آری بیت بهر کاری که همت بسته گردد ٭ اگر خاری

ظرف نگذشت ۱۲

بود گلدسته گردد ٭ وقوع این مقدمات کرامت آیات بر جمیع خیر طلبان جناب فیض مآب

مبارک و همایون و مقدمهٔ فتوحات میمنت سمات و ترقیات روزافزون باد بالنبی و آله الامجاد

ای هر روز زیاده شونده ۱۲

بنواب مبارز خان نواب صاحب مهربان خورشید فلک لطف و احسان

سلامت در ساعتی که کسوت سعادت در بر داشت و قران کواکب سعد علم میمنت

لباس ۱۲ — متصل شدن ۱۲

در عرصهٔ روزگار می افراشت نوید مسرت جاوید حسن انجام یافتن شادی کار خیر

اختر برج مکرمت و اقبال گوهر درج فتوت و جلال یعنی مخدوم زاده والاقدر عالی

ستاره ۱۲ — سعادت مند شدن در دو چیزی آوردن ۱۲

نژاد که به نسایم الطاف بهار پیرای چمنستان ایجاد سالهای سال در ظلال

دعائیه ۱۲ — بمعنی دنیا ۱۲

افضال فیض اشتمال بانواع ثمرات عمر و دولت بارور و بهره یاب باد سامعه

ثمره آرنده ۱۲

افروز گردیده گلبن آرزوی نیکخواهان را بآبیاری نشاط بی اندازه طراوت تازه

ای آرزو خواهان چه هوا بمعنی آرزو آمده ۱۲

بخشید و جیب و دامان دلها را لبریز لآلی انبساط گردانید امید که قاضی قضاء قدرت

ای نوید ۱۲ — ای نوید مسرت جاوید ۱۲

قضا بر چار بالش صدق و صفا عقد آن هر دو گوهر بحرین کرامت و نجابت را بجوا

زواهر اتحاد منعقد ساخته بسجل سجعل لهم الرحمن ودّا بتوشیح و تزئین قباله
ودا دپرداخته یکدیگر را از چاشنی نعمت دیدار الی یوم النفار شیرین کام و کامیاب
دارا د بمنه و کرمه قطعه زهی شادی که از بس جوش عشرت؛ بر آمد از تن زنگ کلف
ماه؛ دف خورشید بر کف باد در رقاص به بزمش زهره با آهنگ لخواه؛ و اهب متعال
این جشن خجسته فال را مبارک همایون و مقدمة الجیش عیشهای روز افزون گرداناد
بالنون والصاد فصل دوم رقایم رای عالم آرا با حبا و اصدقا
بجناب نواب سعادت الله خان علیه قبلهٔ روشندلان سلامت
ده شمع از پرتو فروغش به طاق سپهر عالی اساس هشت پا من خود را الجلیه نور
بر هفت نموده در شش جهت بهم پیچگی نور بخشش چرخ چهارم علم تواند کرد ید دو سه
گهری شب گذشته کلبهٔ ارادت این یکه تاز مضمار عقیدت را نور سعادت بخشید
بیت چو شمع سعادت چراغم بود؛ مراد دو عالم چراغم بود؛ در ازای این
عطیهٔ نور پیرا جبین نیاز را الفروغ تسلیمات منور گردانید و روغنی شمع دعا نیم
شبی به پروانگی بغداد اجابت به محفل ملأ اعلی رسانید قطعه تا بود از روشنی مهر و ماه

روز و شب آرایش بزم سما، از مه و مهر رخ احسان تو تا باد شب و روز صباح و مسا

محفل فیض و کرم و التفات، روشن و آراسته پر ضیا، زیاده جز عرض گورنش و نیاز

روشنی ۱۲

چه عرض نماید بنواب مبارز خان بعرض بهره اندوزان حضور کرامت گنجور

درگاه ۱۲۵

نواب مستطاب تفضل مآب میرساند در ساعتی که خلعت سعادت در بر سعادت

پاک ۱۲

بود قران السعدین در اعلای لوای میمنت مژدهٔ راحت بخش حسن سرانجام

یعنی زهره و مشتری ۱۲ غیاث

یافتن جشن طوی صاحبزادهٔ عالی قدر بلند اقبال سامعه افروز بندگان صداقت

شادی ۱۲

اشتمال گردیده گلبن آرزوی عالم و عالمیان را بازهار انبساط طراوت تازه

جمع زهر بمعنی غنچه ۱۲ — فاعل مژده راحت بخش ۱۲

بخشید و جیب و دامن جهان و جهانیان را لبریز جواهر نشاط گردانید بمقتضای خلوص

بالفتح گریبان و در محاوره کیسه گریبان و دامن ۱۲ غیاث — بمعنی از ۱۲

عقیدت بذریعهٔ گزارش گورنشات ارادت سمات بتقدیم مراسم تهنیت این جشن

متعلق بپرداخت ۱۲

سراپا میمنت که بفضل او تعالی شانه مقدمهٔ تهنیتهای دلخواه بندگان جناب فیض مآب

پرداخت و دسته دسته گلهای تسلیمات مبارکباد این نوید طرب بنیاد را

فاعل کاتب ۱۲

زینت افزای فرق عبودیت ساخت بیت سراسر سرود ستار رشک گلشن شده

فاعل کاتب ۱۲ — بمعنی همه و تمام باشد ۱۲

شعر

زبسکه چیدم و بر سر زدم گل تسلیم زیاده حد ادب باد ظلال افضال جاودان سایه

له قران بالکسر نزدیک [illegible] سعدین [illegible] [illegible] این بیت [illegible] مصرع اول جزای آن واقع شده ۱۲۵

کستر مفارق فدویان راسخ باد بنواب باقر علی خان طراوت بخش گلشن
لطف و احسان سلامت رنگین نامه عنایت شمامه عالی باد الی تاریخ و ترنج که در جنب
آب و رنگش تاریخ مهر و ترنج ماه شکسته رنگی انگشت نما توانند بود در زمان طرب
نشان ورود فیض امود فرموده هوا خواه صداقت سرشت را نهال امتیاز و
انبساط نمود و در ازای این عطای تفضل انتما هزاران گلهای نیاز بدست
عقیدت از شاخسار ارادت چیده بتقدیم مراسم آداب واجب الادا پرداخت
و نخل کلک عبودیت سلک را آبیاری دعا که بهین ثمر شجر فدویت است سیراب
ساخت الهی تا باغ زمین و حدیقه آسمان از طراوت و تازگی ترنج و تاریخ همیشه
بهار ماه و خورشید سرسبز و شاداب است گلزار اقبال آن بهار پیرای گلبن افضال
برشحات سحاب الطاف ایزد متعال شگفته و بارور باد ۵۳ به قزلباش خان
خانصاحب کرمفرمای مهربان سلامت حرفی از داستان اشتیاق مالایطاق و لفظی از
کتاب فراق بطاقت ستانی طاق بدستیاری قلم بر صفحه تحریر صورت پذیر
گردانیدن در معنی آتشکده بنی خشک حواله نمودن است ۵۴ مصرع پای چوبین زکجا

عرصهٔ آتش زکجا؛ لله الحمد والمنه که درین ایام مسرت التیام ورود عنایت نمیقهٔ عاطفت
مملو الطاف قدیم بیاد داده بتصور ابتهاج صحبتهای راحت انتما به مضمون دلنشین
مصرع بود سیر چمن طاؤس را رگشته دیدنها؛ دل و دیدهٔ مالوف کردیده احتظاظ
حضور سراسر سرور از بند الم مهاجرت نجات بخشیده زیاده از آنچه بشرحش توان پرداخت
مسرور و منبسط ساخت مصرع چنان خورسند گردیدم که پندارم ترا دیدم؛ پروانهٔ مطابق
مطابق مرسولهٔ سابق که سابق ازین ابلاغ یافته و پروانهٔ جوهری بازار حالا حواله
صداقت اساس مهنگر داس شده موصی الیه پروانه خدمت نموده باشند انشاء الله العزیز
مقدمهٔ زر باز گردانیدن نیز عنقریب انفصال می یابد ایمائیکه درباب ارادهٔ توجه خاص
باین سمت آشنائی قلم توجه رقم شده بود هزاران ابواب نشاط بر دل دوستی منزل کشود
ظهور این آرزوی نامنتهای متبغای دلهای محبت انتماست و دیدهٔ شدت انتظار
دیده دمبدم بزبان حال باین ترانهٔ تمنا اشتمال نغمه سرا بیت صحبت گرم من و آن
بت سرمست بهم؛ چه تماشاست اگر زود دهد دست بهم؛ و اسباب اشتغال بر حق حسب
آرزو میسر آرد زیاده چه برنگارد و جز تمنای دیدنها که انتها ندارد بغالب خان

له ای صحبتهای منسوب براحت یا راحت را در تن محبت ها بالیدگی است ۱۲
له پروانه بمعنی خط حکم سرکار بر اعمال و غیره نیز بر وزن نجات جمع آن و این لفظ فارسی دانا مقرر است چنانکه فرمان که لفظ فارسی است جمع فرامین
که آرزو...

ہر چند در شہرستان لفظ و عبارت تک و دو نمود و بیدای ناپیدای تشبیہ
و استعارات را بکام تامل پیمود مضمونے و حرفے کہ از کتاب اشتیاق مواصلت
سراپا راحت خانصاحب بسیار مہربان صاحب قدردان سلمہ الرحمان بلوح
بیان تواند آورد دست نداد ناچار بیان این معنی بدل نزدیک را بوجدان ضمیر
کرامت تخمیر وا گذاشت دوہا تو من موہن یوں ملے جیسے جل مل جات ؛ اپنی جی سے
جا نیو میری جی کی بات ؛ ورود عنایت صحیفۂ مسرت آمود متضمن رسیدن حیدرآباد
بتفصیل تصدیعات کہ بسبب برسات در راہ رو دادہ اگر چہ نظر بر حصول
مژدۂ صحت و عافیت باعث اطمینان خاطر منتظر اخبار فرحت آثار گردید لیکن
یاد احتفاظ حضور سراپا سرور الم مہاجرت را بشورش آوردہ نشۂ شوق را
دوبالا گردانید بیت رسید نامہ و افزود اضطراب مرا ؛ کہ گیرم چہ فسون داشت
بست خواب مرا ؛ واہب متعال بخیریت و اقبال بمنزل مقصود رساند کہ زود
بفیض صحبت نواب مبارز خان بہادر سلمہ اللہ الاکبر بجتبہائے راہ خود را براحتہائے
بے انتہا مبدل گرداند کہ شمول ہمہ ستاو روری کہ بالفعل کشیدہ می شود انشاء اللہ تعالیٰ

وقتی صورت بندد که بمعاودت باسعادت در بزم انبساط رادونق بخشند مجیب الدعوات

بسرعت شاهد این امنیت را بر منصهٔ ظهور جلوه گر گرداند زیاده آنچه نویسد

شوق است و بس اینک معلم انشا کنم بنواب مبارز خان عرضداشت فدوی

صمیمی دلکهنی رای را دای آداب عبودیت را وسیله باریافتن در پیشگاه ضمیر کرامت تخمیر

دانسته و تقدیم مراسم عقیدت را واسطهٔ حصول سعادت پنداشته بعرض باریافتگان

جناب نواب تفضل مآب خداوند فدویت کیشان خدایگان صداقت اندیشان

مدظله العالی میرساند که صباح و مسا وظایف دعای اعلای لوای دولت ابد

انتما را بمقتضای خلوص عبودیت نوعی از عبادت معبود برحق تصور نموده بالتزام

در استحصال سعادت دارین اشتغال دارد مجیب الدعوات مترقی مدارج اجابت

گرداند درین مدت ورود نوازشنامهٔ نامی سربلندی بخش نگشت هر چند

استدعای دوام این نوازش مقتضای ادب نیست لیکن نظر بر عطای افتخار

اگر گاه گاه برشحات کلک عنایت سلک مورد فضل و کرم میشده باشد

عین بنده نوازی است از راه صدق ارادت چند تهان بهونگیری و مرمری

رجوع کردن ۱۲

بجای آرزو ۱۲

کنایه یافتن ۱۲

بجای رجوع ۱۲ — بمعنی مالک صاحب ۱۲

بلند شدن ۱۲

صعود کننده ۱۲

ترقیم خطوط ۱۲

منصه بکسر میم جای بلند ... شدن ... بمعنی عرض ... بلند ... افروختن ... باریافتگان ... یافتگان بمعنی حاضران ... صداقت ... چون لفظ نواب جمع نایب است ... پادشاه و خداوند ... بلفظ مرکب ... و این لفظ ... معنی ... خدایگان ... لایق ... وعبادت ... ۱۲

که پسند طبع عالی الپسند ست ارسال حضور فایض النور نمود مصرع کز قبول افتد زهی

ای فیض دهنده ۱۲

عز و شرف ؛ بغالب خان جان صاحب مشفق مهربان سلامت زبان قلم و قلم زبان

یک قلم بر رنگ تصویر آیینه دار تحیر اند که بتحریر شداید اشتیاق پردازند یا آلام فراق

ای باشند ۱۲ ای ظاهر کننده ۱۲

را بیان نمازند تحریر مقوله اولی بتحصیل حاصل پرداختن است مصرع چون توئی

ای شداید اشتیاق ۱۲

در دلمن باتوچه گفتن دارد ؛ و در تقریر مقدمه ثانی خود را بعدم علم مراتب عالم

ای آلام فراق ۱۲

اتحاد علم ساختن که گفته اند دوها جو تیرین تو نین مین جو تیرهین تو مینه ماهیه ؛

پرنیم تیرهین جی کهین سوریت هی جانت ناهیه ؛ پس بیان اولی که بیان این معنی

بمعنی دانستن بمعنی نیز ۱۲

وجدانی را بوجدان همه دان واگذاشته منتظر ظهور فضل او تعالی شانه باشند که حجاب

ای منسوب به دریافت دل ۱۲

دوری صوری از میان برداشته دیده آرزو پرست را بتصویر ضمیر صداقت تخمیر

رهشناس کشور همبزمی دایمی وا رداند ؛ فقرت عجیب بغالب خان خان صاحب

کرم گستر سلامت ورود نامه غمزدای غمگسار طرفه غمخواری و غمزدائی خاطر غمزده نمود

سبحان الله حکمت کامله حکیم کامل که صبر و شکیب اختیاری و اضطراری را درمان درد غم والم

نمی نمود انسان ضعیف که در اربعین تخمیر جز بگرو ز آب سحاب شادی لب تر نکرده

از هجوم هموم چسان می آسود و اگر سررشتهٔ تار و پود تعلق سلسلهٔ غفلت بر پای
سرگشتگان وادی اندوه نمی گذاشت شداید مصایب مصاعب بنای انتظام عالم را
از جا برمیداشت بیت گر نماندی در تپ غم آدمی ؛ پس فتادی در خرابی و کمی ؛ از
جهان ویران شدی اندر زمان ؛ حرصها بیرون شدی از مردمان ؛ بیت رستن
این عالم ای جان غفلت است ؛ هوشیاری این جهان را آفت است ؛ باقی حال چندگاه
که درین کارگاه ناپایدار مهلت اقامت داده اند بشکر آن ایام حیات مستعار گشاده
پیشانی بر از سرگه جبینی است بیت خوش باش جهان تنگ مکن بر دل خویش کز
خوردن غم قضا نگردد کم و بیش با قضای اتحاد معنوی آن مهربان را در رنج و راحت
شریک غالب خود مسید اند چون بتوجه باطن کرامت مواطن الحال به نسبت سابق
صورت انبساط در آئینهٔ خاطر غالب می بیند ترصد که بخلاف گذشته حال ضمیر منیر
نیز همین حالت استیلا داشته باشد زیاده چه نگارد چه آرزو مواصلت سراپا حسرت
که نهایتی ندارد بغالب جان خانصاحب سراپا کمال و کرم منت سلا ورود نامه
نامی یادداشت شفقت و مهربانی قدیم دردادنازم بیاد آوری های آن یاد فرما

که درین وقت بیاد من از یاد خود رفته می پردازند و با لم غمگساری های آن

غمگسار که درین هنگام من سراپا غم و الم را بترقیم رقایم تفقد شمایم دلشادی می سازند

هیهات هیهات کمال هر چیز از خوب و زشت کجا نصیبه مثل من زشت است اگر غم

بکمال داشتمی چون جوانمردان از جان و جهان گذشته در آن واحد بزوال غم و شادی

مسرور گردیدمی و اگر از شادی کمال بهره یافتمی چون درویشان دست افشان

از دنیای دنی گردیده دمی بود چنین غم ندیدمی فریاد و فریاد که چرخ دوار در آتش

غم نیم سوخت الغیاث الغیاث که زمانه غدار سپند جان افکار را در مجمر

الم نیم بریان ساخت **بیت** شاخ نرم که تازه زباغم بریده اند؛ محروم بوستانم

و مردود دانشم؛ تحریر و تقریر حالتی که حالا در میان است نه مقدور زبان قلم و نه

طاقت قلم زبان سو رتها جو بیتی مَن ماہنہ کون سُنے کاسین کہون؛ انہی

کنوین کی چھاہنہ جیون اُپجے تیون ہی رہے؛ گاہی نظر بادای حقوق نمک

برجگر ریش میریزم و دمی تصور پابندی بنون دست بگریبان خویش میزنم و چون

نمی توانم از عهده یکی ازین هر دو بر آمد از هر دو بر آمده در فکر بر آمدم **بیت**

عشق و گرفتار بند تقدیرم؛ چو شیر از دو طرف میکشند زنجیرم؛ احوال ثروها دیر
حالت پر ملالت پرسش احوال کار نمک بر جراحت میکند و استفسار رود اد
کار سنگ بر مینا بیت بجان غم زده حرف الم ستم باشد؛ چرا سرود دهد
کسی بیاد مستان را؛ حالا وقت توجه معنوی است که بهر صورت از چنگ اندوه
نجات دست دهد بیت من چه گویم که چه میباید کرد؛ تو بکن آنچه مرا میباید کرد
بفضل الله خان شوق گلشت گلستان معرفت خانصاحب بسیار مهربان
رونق افزای بزم دل و جان سلمه الرحمان که بفضل الہی مدام مقیم قلعهٔ راحت و جمعیت
باشند؛ بدرجهٔ الیست که در ظرف حرف تواند گنجید و بار الم مهاجرت کدورت
با راین بار بمقدار سنگین است که بدستیاری قلم دو زبان شمهٔ از آن بمیزان
بیان تواند سنجید دو و نا گگن تراجو تیکهے کے کیکهے بات سہار؛ تو نہ تولو جاک
تل رہ تہیا کو بهار؛ الحمد لله که بعد مدت العهد بعید ورود سامی صحیفهٔ سرا یا نقد
بمضمون آنکه بیت گر وصال دوست نبود با خیالش هم خوشیم؛ خانهٔ درویش را
شمعی به از مهتاب نیست؛ فی الجمله با نطفای آتش اضطراب پرداخت

ونکات رنگین صحبت آگین موجب ایمای مسرت انتمای زبان نورخان ظلمت زدا

اسامعه افروز گردیده بتصور همکلامی گرامی همدوش شاهد انبساط ساخت بیت

خوشدل کند خیال تو هجران کشیده را * آتش گل است دیدهٔ گلشن ندیده را * هرچند دوری

ضروری برهم زن شیرازهٔ صبر و تحمل است لیکن تصمیم توقع سرعت معاودت خاطر

مهجور مشتاق را هم آغوش شاهد تسلی دارد در صورت ظهور این معنی از فضل تعالی شانه

امید قوی است که عنقریب دل و دیده را از شکنجهٔ دست کشی نامه و پیام برآرد اگرچه ما

امتداد ایام سفر می بود نظر بر رفع کلفت تنهائی پیش از ورود نامهٔ نامی ایمای

تکلیف تشریف فرمائی می نمود بالفعل بخاطر جمع عزیز بمصر اقامت بوده هرگز

عزم این سمت نمایند و شب و روز بآرایش محفل آسایش توجه فرمایند بیت خوش

باش که ما خوی هجران کردیم * بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم * زیاده مرحبا از

شوق دید بها بقلم در آمدیم است العاقبة بالعافیة بمعز لباش خان در حالتی

که دید تنوعات احوال و تماشای نیرنگی روزگار شده بود که دمی گلشن وصال را

آب و رنگ تازه می بخشید و زمانی آتش افروز گلخن فراق میگردد خاطر را بسیمه دوادی

مهاجرت را برنگ تصویر روشناس کشور حیرت داشت والم حرمان حضور طرب گنجور

مهربان گرامی قدر پیوسته بدل نزدیک و چندی از دیده دور مهر سپهر عشق و سرور

قدردان مشتاقان مهجور عزیز مصر دل و جان خان صاحب بسیار مهربان سلمه الرحمان الملک

آه خونبار و مداد سویدای دل سطور حسرت بر صفحه سینه می نگاشت و ورود کرامت

آمود حرز بازوی جان یعنی نگارین نامه تفقد نشان که بیاضش بصورت آئینه

سکندر محیط جام جمشید است و سوادش مثل شب قدر مطلع صبح امید دریا دریا

جواهر مراد در سلک آرزو کشید و متکفل عالم عالم نشاط و خوشدلی گردید بیت

نامهٔ آورد قاصد حرف حرفش جمله سحر ٭ نے غلط گفتم که نامه بلکه جادو نامهٔ ٭

سبحان الله جرعه نوشان محفل اتحاد را که در خلوت کده وصال خود را محروم نمیدانستند

بمت کشتی نامه و پیام بادیه پرداخت و عشرت گزینان گلشن یکرنگی را که بیک چشم زدن

از پیش چشم یکدیگر دور بودن نمی توانستند بکار را رشد اید فراق بادیه ساخت

نظم مبادا آسمان را خانه معمور ٭ که یاران را زیکدیگر کند دور ٭ دو همدم را که از آن

مهری که دارند ٭ دمی از هم جدا بودن نیارند ٭ چنان دور افکند کز بعد یکچند ٭

بنام و نامهٔ گردند خرسند ؛ دل از دست دادگان شاهد عبودیت که مجبور تقدیر اند غیر از
ای عاشقان ۱۲
سکوت ترجمان احوال نمیتوانند نمود و آبله پایان دشت محبت که دور گرد کوچهٔ نظر
ای محبت دارندگان ۱۲
اند جز بخموشی لب نمیتوانند کشود **بیت** ز حال خویش ندانم جز اینکه روزی چند نگاه
شوق تو بودم کنون خیال توام ؛ هر چند اشتعال آتش مفارقت برق خرمن صبر و
ای محل تصور و پندار ۱۲ — روشن شدن ۱۲
طاقت است و اشتداد آرزوی حصول دولت مواصلت موجد صحر اصحر اضطراب و
شدت و سختی و گاهی مراد از کمال چیزی باشد ۱۲ — پیدا کننده ۱۲
وحشت لیکن توقع سرعت اندفاع حجب مهاجرت جیب و دامان دل و جان را
ای عجله ۱۲ — دفع شدن ۱۲ — پرده‌ها ۱۲
گوهر آمود تسلی و انبساط میسازد و مبدم بغمگساری دل غمدیده و دیدهٔ رمد رسیدهٔ
دوری ضروری می پردازد **بیت** مرا امید وصال تو میدهد تسکین ؛ و گرنه سوزش آن
هجران بمیکند تقصیر ؛ غالب که بر وفق ترقیم صداقت تصمیم بالجمعیت و اقبال زینت
نوشتن ۱۲ — ای موافق ۱۲
بخش منزل مقصود شده باشند زیاده از این دل استنیاق منزل را بخار خار درد
جدائی نخراشند و نظر رجال منتظران چشم براه بتقید تمام و اهتمام تمام نمود از سرانجام
مهام ضروری السرانجام فراغ حاصل فرمایند و در تصیقل توجه و التفات زنگ
بفتح میم اول و تشدید میم آخر جمع مهم بمعنی امر عظیم ۱۲ — غبار ۱۲
غم تنهائی از مرآت ضمیر الفت تخمیر زدایند که تحمل آلام فراق شاق است و طاقت انتظار

طاقت یعنی انتظار

طاق بیت خاطر نازک تر است از شیشه بیدانی تو هم؛ تا توانی آمدن ای

شوخ سنگین دل بیا؛ حسب الایماء در باب استرداد زر باز گردانیدن از عابد خان بجناب

طلب وا کردن ۱۲ ای زر مبادله ۱۲

نواب قدردان عبدالنبی خان بهادر مرقوم گردید و خونبهای خان عالیشان غفور علی خان

از نوشته سامی بیقین انجامید بعد تشریف آوردن گرامی فکری که باید بظهور

خواهد شتافت بالفعل در باب اجرای سه بندی خان مذکور بداروغه منصوب

نگارش یافت ایام جمعیت بکام و توسن مرام رام باد؛ **به قزلباش خان** هوش

افزای من مدهوش صهبای شوق سلامت امروز سیر باغ نو بنا بر تجویز عمارت تازه

ای شراب ۱۲

بطراحی آن نخلبند چمنستان التفات مرکوز خاطر بود لهذا پیش از عزم عبدالعزیز نام

بالفتح و تشدید را مشتق از طرح بمعنی قایم کردن بنای مکان و نمونه عمارت ۱۲

جدید را عازم گرامی خدمت نمود که ذریعه یاد مشتاقان گردد موصی الیه از دولتخانه

علت ۱۲

خبر تشریف داشتن در تهری رسانید نظر بر جمعیت اسباب عیش آنمقدمه بحیز

ای تشریف مکتوب الیه ۱۲

معرکه رنگین صحبت از انجا مجوز حرکت نشد بعد ورود سامی صحیفه مسابق در باغ مذکور

تا به تنهائی بنا ورده مصدّع گردید تا شام باوجود شدت سرما چشم بر راه بسر برده

ای تصدیع دهنده ۱۲ ای انتظار کشیده ۱۲

بسر کوچی صهبای اشتیاق بگلگشت باغ می پرداخت و هر دم زبان نیاز بایز

ترانهٔ دلنواز مترنم میساخت **بیت** مجلس مصفا نی بنوا باده مهیا ای مردمک دیدهٔ

ترانه گوینده ۱۲ — درین شراب خوار مقصود نیست بلکه اسباب عیش بیان کرده ۱۲

من جای تو خالی است ؛ اگرچه سپهر امروز بی باده پیمائی آن ساقی بزم نشاط منغص ساز

مراد از ان نگرفتن حقیقت شراب خواری ۱۲

صحبت انبساط بود لیکن بتصور گلگشت گلشن بهمرهی روحانی آن تازه گل بوستان محبت و

وداد دل اتحاد منزل را بهمال خرمی میبود **بیت** بباغ بی تو نشستیم داغ در داغیم

درخت موزون نو رسته و نو نشانده ۱۲

خیال روی تو کردیم و باغ باغ شدیم ؛ بعد رسیدن بمخلص خانه وقت شب صفا وصفهٔ فیض بار

بعد رسیدن کاتب ۱۲

متضمن روی توجه عدم توجه باوجود تصمیم ارادهٔ و ارادهٔ ایفای عدهٔ امروز بفردا ورود

بهجت آمود فرمود و لشهٔ شوق را دوبالا نمود **بیت** چون نامه ات رسید بدستم شدم

ز دست ؛ در بیخودی مکرر ابش نوشته ؛ تمنای دیدنها زیاده ازانست که به نگارش

و گزارش درآید یقین که صبح تلافی تغافل امروز بظهور خواهد آمد زیاده شوق است ایام

جمعیت بکام و بادهٔ آرام مدام باد ؛ **بقزلباش خان** خط آزادی دل و دیدهٔ

مشتاق از شکنجهٔ شداید فراق یعنی نگارین صحیفهٔ بدل فریبی طاق مرقوم قلم عاطفت

متعلق آزادی یعنی آزاد از شکنجهٔ شداید فراق دل و دیدهٔ مشتاق را ۱۲

رقم خان صاحب سراپا اشفاق منتخب مجموعهٔ آفاق فهرست جریدهٔ حسن خلاق عزیز

مصدر لطفهای علم و وفاق کرمفرمای یکرنگان مشفق مخلصان سلمه الرحمان که تمنواره شاهد امید

همعنان توسن مرام رام ایشان باد در هنگام هجوم آلام که چشم دل در راه قاصد فرخنده
مقاصد دوچار بود و زبان شوق دمبدم باین ترانهٔ جان نواز ترنم می‌نمود رباعی

نی قوت آنکه دیده بر رویش نگرد ؛ نی طاقت آنکه ره بسویش سپرد ؛ ای کاش رساند
سخنی قاصد ازو ؛ تا یک دو نفس بگفتگویش گذرد ؛

ورود طرب آمود نمود و بر حقایق مرقومه اطلاع بخشیده ره نوردان دشت اضطراب را در گلشن همیشه بهار اطمینان نشیمن دلپذیر عطا فرمود رباعی

ای مخزن اسرار وفا نامهٔ تو ؛ وی مطلع انوار صفا نامهٔ تو ؛ از دیده غبار
برد و از دل کلفت ؛ این جامهٔ یوسف است یا نامهٔ تو ؛

اگر سواد سطور فایض النور را برنگ ظلمات محیط آب حیات خوانم رواست که از چشمه سار مضامینش جهان جهان نشاط افسرده زندگی ابد یافت و اگر بیاض بین السطورش را بسان سپیدهٔ صبح مطلع صد آفتاب دانم بجا که از فروغ نکات مهر آئینش عالم عالم زنگ کدورت و غم چون ظلمت شب به تحت الثرای عدم شتافت نظم

نقش مرادم نقطهٔ حرفش ؛ جز امیدم خط شکر فش و
دیده بمهر گشت مباهی دل بخط او داد گواهی

نزول اجلال در محال جاگیر و بدل توجه در سر انجام مهام ضروری انصرام سر انجام مورث انواع مسرت گردید لیکن تکرار عزم حصول

مواصلت نواب مستطاب عبدالنبی خان بهادر به تقریب رخصت بتصور امتداد ایام

ای برای ۱۲ — ای بسبب تصور ۱۲

مهاجرت دل مشتاق را مبتلای اضطراب گردانید و اسب العطایا زود از مقدمات انجا

ای آزموده شده و در ریخ انداخته شده ۱۲

فراغ بخشیده عنان عزیمت باین سمت معطوف گرداند و منتظران مهجور را بکام دل

رساند حسب ایمای گرامی در باب اجارهٔ دیهات جاگیر به زر سنگ را گزارش یافت میعی الیه

بی اجازت برادر خود بعرصهٔ اجابت نشتافت و وکیل مارو پنڈت درارکات بود

ای قبول نکرد ۱۲

لهذا به پنڈت مذکور نگارش نمود که بروفق معمول قبول نماید و مقرر گرداند که زر

ای کاتبه ۱۲ — ای اجارهٔ دیهات ۱۲

موافق اقساط و وکیل او در انجا رساند غالب که پنڈت مرقوم مطابق ترقیم بعمل آرد

زیاده جز شوق چه بر نگارد به **قزلباش خان** صاحب سراپا اشفاق عزیز مصر

دلهای مشتاق سلامت استیلای تمنای مواصلت سراپا مسرت نه بدرجه ایست که شطری

ازان بدستیاری قلم و زبان در ظرف حرف تواند گنجید و شدت اشتیاق رونق

پذیری بزم محبت و وفاق فیض سمات نه بحدی است که خرد نکته سنج شمهٔ ازان

بمیزان بیان تواند سنجید **بیت** شرح سوز دلم کار قلم نیست بلی پای چوبین

ز کجا عرصهٔ آتش ز کجا شهادت دلها صداقت انتما که بصورت دو آئینه مصفا

و بروی یکدیگر عکس پذیر یا فی الضمیر مخاطِب و مخاطَب دلپذیر باہم اند در بیان این معنی

بدل نزدیک کافی است **بیت** دل پیش تست صورت احوال از و بپرس تا شرح

اشتیاق کماہی بیان کند به بدرقهٔ افضال ایزد متعال تا حال بخیریت و اقبال روز

بخش حال جاگیر شده باشند در سرانجام امور ضرور بنوعی تاکید بکار رود که از مہام

اہم زود فراغ دست دهد و پیش از انقضای ایام وعده عنان توجه بانصوب انعطاف

یابد تا دل و دیدهٔ مشتاقان مهجور بنور سرور حضور الطاف گنجور منور و مسرور گردد **رباعی**

ای اختر سعد برج مقصود بیا با بخت خوش طالع مسعود بیا این حرف طلب

از زبان قلم است دل می‌طلبد ترا بیا زود بیا تا ظهور این تمنا از احوال خجسته

مآل خود و اطوار خرد و بزرگ آن دیار و صورت سرانجام کارہائیکه باعث ظهور افتراق

پر اضطرار گردیده اطلاع فرما باشند که در بزم تنهائی غیر ازین وسیله تسلی خاطر منتظر

متصور نیست با جمعیت مدام بکام و توسن آرام رام باد **بنقل باش خان** جاحب نضائل

بسیار مهربان با مهربان صاحب عاطفت نشان سلامت بعد مدت ممتد ورود التفات نامه

عنایت آمود یاد از الطاف قدیم داده گلشن انبساط را تازگی تازه کرامت نمود

و بر احوال جاکیر و معانی و مضامین دلپذیر مطلع فرمودند نمیدانند که از شدت حرارت

فراق برطراز دیباچه حدیث اشتیاق را بیان سازد بهر حال مصرع دانای نهان و آشکار

شاهد حال است که بی یاد همبزمی مسرت بنیاد دمی نمیگذرد و ساعتی بی سعی در فکر اندفاع

حجب مهاجرت که بفضل الهی عنقریب بآئین دلخواه صورت می بندد بسر نمی رود چنانکه

ای اندفاع حجب مهاجرت ۱۲

معظم الامور مرهونه باوقاتها بصورت توجه نواب نظام الملک بجانب هندوستان

جلوه گر گشته موجب وقوع تعویق در ظهور نتایج خدمت گذاری گردیده و الا تا حال از نتیجه

منت کشی مراسلات نجات بعرصه ظهور میرسید از آنجا که بیت کار موقوف بوقت است

که چون وقت رسید خوابی از بند رهانید مه کنعان را ترصد که خبر طلب را بوجهی مقصد نشسته

بتوجه باطن متعهد مواطن اعانت فرما باشند که نتیجه سعی عجالةً بر منصه شهود نشاید و دل

و دیده در دوری دیده علی اکبر غم و سپهر بی مهر از بند الم جدائی رهائی یابد بیت

اگر دو یار موافق زبان یکی سازند فلک بیک تنه تنها چه میتواند کرد از راه بی تکلفی ها

دو شاله که باعتقاد این محب یکرنگ قماش قابلیت ارسال نداشت امتثالاً للامر

جنس مخصه جوهر و صفت ۱۲ غیاث

ارسال داشت و منت بر سر و دوش خود گذاشت یقین که بدستیاری پسند طبع مشکل

پسند علم سربلندی خواهد افراشت الله معکم ایها کنیم تفقد لباش خان جانب صاحب

مهربان مخلصان سلامت از شداید اشتیاق مواصلت سراپا بهجت که بوجهی در ظرف

حرف کنجایش پذیر نیست هرچند بسیار نویسد کم است بیت قصهٔ شوق تراکر مختصر

خواهم نوشت ٭ بیشتر از بیشتر بیشتر خواهم نوشت الله الحمد والمنه در حالت شدت انتظار

سامی صحیفهٔ مسرت بار متضمن تقویم رقیمهٔ جناب نواب معلی القاب در باب اندفاع بعضی توهمات

و هیچ کونه و همی بیش نیست و تفویض زمام اختیار کزارایند نش از نظر کرم منظر بیست بتجویز دوستداران

صداقت منشور و دراحت آمود نمود و مطالعهٔ مضامین طرب آئینش انبساط دلخواه عطا

فرمود بیمن افضال ایزد متعال که شامل حال فیض اشتمال است اکثر اوقات بلکه در همه جا

و همه حال صفاذاتی آن سنجمع صفات کمال بوجوه دلپسند مذکور محفل کرامت منزل میکردد

و حرفی از آن مقوله که مرقوم قلم تودد رقم بود مخطور خاطر عاطر نیست لهذا کذرانیدن رقیمه

مرقومه تحصیل حاصل بلاطائل مناسب دانسته موقوف نمود خبر نهضت رایات نصرت سمات

به بالا کهات دولت سامعهٔ لامعه دریافته باشد بفضل الهی امید قوی است که عنقریب

محفل اتحاد همبزمی کرامی رونق تازه کیرد و مجالست روحانی رنک مکالمهٔ زبانی پذیرد

بیت دریچه فکری ای شب هجران که تابان شد دگر آفتاب ناله ام از مشرق پستان

انشاء الله تعالی شانه زود تر تشنه لبان وادی مهاجرت را بسر چشمه زلال وصال رساند

و مهجوران مشتاق را کامیاب دیرین آرزو گرداند انه علی کل شیء قدیر [illegible]

خانصاحب مهربان کرمفرمای مشتاقان سلامت روزی نیست که سوز حرارت اشتیاق

نعل دل بیتاب را برنگ آفتاب از صبح تا شام در آتش اضطراب نگذارد و شبی نیست که

تب آتش فراق خاطر مشتاق را مانند شمع از شام تا صبح در شکنجه سوز و گداز ندارد

بیت بی تو هر روز مرا ماهی و هر شب سالیست ٭ شب چنین روز چنان آه چه مشکل

حالیست الحمد لله تعالی و تقدس که بعد مدت ممتد ورود عنایت صحیفه سراپا تفقد فی الجمله

بانطفای آتشکده اضطراب پرداخت و مضامین التفات آیینش الطاف قدیم بیاد داده

بانشاط تازه همدوش ساخت بیت پس از عمری بسویم کرد نگاهی معجز دارد شهید

زخم شمشیر تغافل اجرها دارد ٭ ترقیم تهنیت تولد فرزند مخلص زاده مرهون توجه خاص

گردانید ظهور این آرزوی دیرین بحسب اتفاق وقتی اتفاق افتاد که تقدیم مراسم شادی

برگرد و در خاطر ما خطور نکرد لهذا این معنی به تحریر در نیامد و الا اول بکرامت نامه منت نگارش

میرفت و تکلیف تشریف بعرصهٔ ظهور می شتافت مصرع تمنا در دل و دیده شکستیم

بهر حال ما صنع الله فهو خیر دغلیت سرکار تا حال نرسید بلکه خبر روانه شدنش الحال رسید

و اطلاع نارسائیش موجب رفع احتمال فراموشی که فراموش خاطر ماست گردید و گرنه دل

محبت منزل ما بر وقوع تعویق در صدور سامی صحایف بتصور کم توجهی بسیار بر خود می پیچید

هر چند که غیرت محبت بار منت نامه و پیام بر نمی تابد لیکن در ایام مهاجرت که آتش شوق

همیشه اشتعال دارد وسیله تسلی غیر از نتایج کلک عاطفت سلک متصور نیست اگر گاه گاهی

باین معجون التفات قانون مسیحائی بکار دارند بجاست بقزلباش خان جانجان صاحب

مشفق مهربان کرمفرمای دوستان سلام بعد مدت مدید عنایت نامه عاطفت طراز متضمن

شکایت نارسائی عمایق نیاز ورود و انبساط آمود معزز و مسرور فرمود بیت

ز شوق بسر و چشمش گذاشتم گفتم ؛ عجب عجب که ز یاد دوستان آمد ؛ در این ایام مهاجرت

جان گزا که نصیب اعدا باد که گاهی تعاقب نیفتاد که بعد صدور سامی صحیفه در ترقیم

جوابش تقاعد راه یافته باشد نارسائی نامه بر آن باعث چه علاج بهر حال لحظه نیست که بی یاد

مسرت بنیاد و تمنای حصول دولت مواصلت بگذرد و سبب دمی عنایت نامه از پیش چشمم

اگر دوری خیالت در نظر است در ینولا خبر باز تشریف فرمودن گرامی بحیدرآباد از خارج

مسموع گردید یقینکه تا حال بمنزل مقصود رسیده باشند ترصد که بپاس طور قدیم

و توجه ضمیم حقایق روداد مفصل و متواتر بنوک قلم در آید که اساس اتحاد استحکام یابد

فرد حقیقت دیہات جاگیر حسب الایما مرسول کردید خواهد رسید لطفکم مزید برب المجید

بغالب خان خانصاحب مشفق مهربان سلامت نامه مسرت شمامه رسید و مژده قریب

رسیدن زمان مواصلت رسانیده اعجاز مسیحائی بکار برد یعنی بمجرد استماع این نوید

طرب جاوید در قولنج که از چندگاه پهلونشین بود یکدفعه از پهلو تهی نمود و در احت

براحت افزود حالا بحکم آنکه بیت وعده وصل چون شود نزدیک طایر شوق تیز تر گردد

مراتب اشتیاق و مدارج انتظار آنا فانا ترقی دارد فردا انشاء الله تعالی دیده شوق

کامیاب تماشا میگردد و از منت کشی پیام و نامه نجات دست میدهد زیاده شوق

است و بس بفضل الله خان خانصاحب مهربان سلامت دو قطعه عنایت نامه مسرت

هنگامه متواتر باجرا الی انگور که هر دانه اش فانوس شمع محبت بود در هنگام جوش

صهبای انتظار ورود دلنشاط آمود کیفیت اشتیاق را دو بالا نمود بیت زباده نو

فزون گشت نشهٔ شوقم مگر ز تاک قلم بود دو ز شراب مداد بهر حال یاد از یاد آوریها

داد خانه آباد و اسباب عیش زیاده باد اگرچه درین سفر قلیل اکثر اماکنه بهار پیرا قابل سیر

جمع مکان بمعنی جای ۱۲

ملحوظ شد لیکن بدون رفاقت رفیقان شفیق طبیعت خو نه پذیرفته صحبت وافر المسرت

دوستان مهربان با این مرغوب مخلوط نشد بیت بیتو ز سیر باغ چه دل واکند کسی با چشم

منتظر چه تماشا کند کسی عنقریب چون انشاء الله العزیز مراجعت رایات فیض سمات صورت بندد

و از شکنجهٔ انتظار قاصد و نامه رسانی دست دهد سر گذشت ایام دوری علی الوجه صورت

اظهار خواهد یافت و بالاتفاق یکدیگر شکر انتقام از آوان فراق بعرصهٔ ظهور خواهد شتافت

جمع آن بمعنی وقت ۱۲

زیاده شوق والدعا فضل الله خان ع نفا صاحب بسیار مهربان سلامت کرامی صحیفه

مسرت گنجور با خوشه‌های شکر و لذت معمور بکنار دریا شور رسید و شور شیرینی از هفت

خوان سپهر گذشته بسر حد موفور رسانید مصرع ای قاصد تو خوش که وقت ما خوش

بسیار و تمام کرده شده ۱۲

کردی تا این مرتبه این همه امتداد ایام دوری که رو نمود هرگز متصور نبود بهر حال الخیر

دراز شدن ۱۲

فیما وقع حالا انشاء الله تعالی عنقریب حجاب مهاجرت اندفاع می‌پذیرد و اظهار شد آید

فراق و مدارج اشتیاق بالوجه صورت میگیرد بیت حکایات شوق و شکایات غم مگر باز گویم

رو دهد بهم، و گرنه قلم را چه یارای آن، که از صد یکی را نماید بیان، زیاده شوق و السلام

ای بهمدیگر ۱۲ ای اگر صورت ملاقات دست دهد ۱۲

به سلطان علیخان بهادر خان صاحب قدردان سلطان قلم و لطف و احسان سلامت

صدور سامی صحیفهٔ سراپا التفات در ساعتی که دل صداقت منزل بحکم القلب یهدی الی القلب در

صدد آن بود که بذریعهٔ نمیقهٔ نیاز وثیقهٔ خود در ابر پیشگاه خاطر عاطر گذراند صورت بست

آئینهٔ مشاهدهٔ معنی **بیت** دلها همه در نشیمن راز، بر یکدیگر اند پرتو انداز، گردید و تشنهٔ

آرزوی مواصلت لازم المسرت دو بالا گردانید **بیت** آید خبر یار ز خود بیخبرم کرد، فریاد

که مکتوب تو مشتاق ترم کرد، مسبب حقیقی سببی که تا این دلخواه باعث حصول این تمنا تواند شد

ای طرز و روش ۱۲

بعرصهٔ ظهور آرد تا ظهور این امنیت بهمین آئین مترصد یادفرمائیها است زیاده جز

آرزو ۱۲ ای امیدوار ۱۲

عرض نیاز چه برطرازد **بمحمد حسین حاکم الشرع** صاحب مشفق مهربان قدردان خیر طلبان سلامت

ورود گرامی مفاوضهٔ عدیم المعاوضه معزز نمود و بر وارستگی مزاج فیض امتزاج مطلع فرمود

عزت داده شد ۱۲ ای بر وارستگی مزاج از امور دنیا ۱۲

هر چند اعراض از امور دنیوی امریست خطیر توجه باصلاح اسباب معاد دولتیست

ای امور دنیوی ۱۲ ای بزرگ و عظیم ۱۲

بی نظیر هر که بتوفیق ترک و اتیان این دو امر پابند داشته بکشور آسایش ظاهر و باطن شتابد

ای اتیان اصلاح اسباب معاد ۱۲ ای ملک ۱۲

مقدر حقیقی همه را این توفیق رفیق گرداند و جمیعاً کام دل بمنزل مقصود رساند لیکن

معاً ۱۲

کارپردازان کارخانهٔ تقدیر کاریکه آخر کار بکار آید بکارگاه تعلق متعلق نموده اند

مراد وقت مرگ ۱۲ کنایه از دنیا باشد ۱۲

لهذا بمرکان کرامت نشان که عالمی بخوشه چینی خرمن ارشادشان کامیاب

مراد بعالم ۱۲ ای متوطنان الهی ۱۲

دولت دارین گشته اند دنیا را بمزرع آخرت تعبیر فرموده اند فی الواقع مقام سعی

ای جای زراعت ۱۲ ای درحقیقت ۱۲

همین است و بس **بیت** از رباط تن چو بگذشتی دیگر معموره نیست زاد راهی بر

ای همین دنیا است ۱۲ بالفتح مسافرخانه ۱۲ غ بمعنی شهر و آبادی توشه ۱۲

نمیداری ازین منزل چرا اگرچه اختیار کار هم به اختیار بی اختیاری که متهم باختیار

صفت اختیار ۱۲ ای قدرت ۱۲ ای برگزیده ۱۲ مراد از دنیا ۱۲

است نیست اما بتوقع اینکه شاید توفیق کاری که باعث ظهور شاهد مدعا تواند شد

ای خوبی آخرت ۱۲

یافته شود در کار بودن بنظر تامل به از تعطل است بخاطر خواهد بود احوال خیرمآل وزیر بیگم

ای با صلاح اسباب معاد ۱۲ بیکار بودن ای بخاطر مکتوب الیه ۱۲

بعد ترک وزارت شبی روز قیامت بخواب دیده اعمال خود چون روز روشن معاینه

کرد که حسنات تمام عمرش با نصاف معامله بیوه زنی که روزی از و بظهور آمده بود

در میزان انصاف هم پله نمودند آخر از روی انصاف پلهٔ انصاف گرانی نمود و وزن اعتبار

ای میزان آخرت ۱۲ ای وزن کردند ۱۲

او را در بازار محشر از یکی بهزار افزود درین صورت دست بکار و دل بیار به از

ای زیاده کرد ۱۲ ای وزیر را ۱۲

همه کار است **بیت** دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار

هیهات چه میگویم از من مستغرق بحر تمنا امثال این مقال بجناب آن مهربان همه دان

محض فضولیست[۱] مصرع ز نیکان غیر نیکوئی نیاید[۲] زیاده چه عرض نماید

بمیر نجف قلی میرزا صاحب مهربان سلامت عنایت نامه سراپا شکایت

رسید و موجب تعجب گردید فی الواقع سعی در تحصیل مقاصد اُخروی در نظر که مد

اولی است و صرف نقد اوقات در سرانجام امور دنیوی بیجا بیت ابد محال[۱۵]

چیست کو دنیا بجست ٭ نیک حالی چیست کو عقبی بجست ٭ رب العباد همه را توفیق

فکر معاد در فیق گرداناد و خیر طلب در هیچ حال با هیچکس بنوعی حرف نمیزند که باعث

آزردگی گردد مهربان تامل نمود کلمه که باعث این همه گله توان شد بخاطر نگذشت

که از زبان برآمده باشد و حتی المقدور در تقدیم مراسم خدمت گزاری هیچ مقصر

نمانده بجز در رسیدن درینجا و خیل تعلقه شدند و جاگیر[۳] که سند آن تا حال در میان

نیست یافتند معهذا بوجه مورد این همه بی توجهی است درین صورت شعر

خواجه حافظ که از راه بی انصافی بنظم آورده اند بیت بی مزد بود و منت هر خدمتی که

کردم ٭ یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت اگر از ینجانب نوشته شود گنجایش

دارد بهر حال با وجود عدم وقوع تقصیر معترف تقصیر است و متوقع عطا زیاده شوق

[illegible]

والدعا فهو المدعا فصل سیم مکاتبات خان سراپا فضل و

احسان فضل الله خان باعزهٔ دربار و بزرگان روزگار

بشاه نظام الدین قدس الله سره عرضداشت ارادت اکتناه

فضل الله شاهد عبودیت را بگزار رخش مراسم کورنش آرایش پذیر گردانیده بعرض

بهره اندوزان چاربالش فضل و کمال قبلهٔ آمال کعبهٔ افضال خداوند نیازکیشان

بمعنی مسند ۱۲ — جمع امل بمعنی امید ۱۲

خدایگان عقیدت اندیشان میرساند که در ایام حصول سعادت حضور فیض گنجور بسبب

بمعنی صاحب و مالک ۱۲ — خزانه دار آن

شدت غفلت که مقتضای بشریت است طبیعت مایل تحقیقات جزئیات نبود و الا از

ای مسایل جزئی علم تصوف ۱۲

توجه ظاهر و باطن بسا غواص سله حقیقت دریافت می نمود حالا که از دولت ملازمت

ای علم حقیقت ۱۲

محروم و در گوشهٔ تنهایی منزوی است اکثر اوقات تلف شده تاسف و حسرت

اندوه خوردن ۱۲ — هلاک شدن ۱۲ — گوشه نشین ۱۲

میدهد و فکر تنقیح بعضی مقدمات خلجان متردد میکند لهذا مضمون دلنشین این شعر دلنشین

بمعنی بسیار ۱۲ — ای شک دارند ۱۲

میگردد بیت چو قدر دولت وصل ترا ندانستم ٭ فراق هرچه بمن میکند سزاوار است

بعضی عزیزان کرامت نشان که بالفعل درین دیار بعلم اشتهار برافراشته اند

بجای ضرب جهر و پاس انفاس که صیقل آئینهٔ دل است لقلقهٔ زبانی که عبارت است

ای بیان ۱۲

غواص جمع غائص ... بمعنی غوطه زدن ... پاس انفاس ... الا الله ... وقت ... حق ... ۱۲

از گفتن اسم ذات بزبان مقرر داشته میگویند دل کجاست که تصفیه اش منظور
ای الله الله ۱۲ — مراد است

باشد اذا فات الشرط فات المشروط و گفتن کلمه که علامت ایمان آوردن است
وقتیکه فوت گردد شرط فوت گردد مشروط ۱۲

یکبار کافی هر مرتبه تجدید ایمان دلالت میکند بر بقیه کفر چنانچه شخصی ازین گروه در حالت
از سر نو گرفتن ۱۲

نزع بود عزیزی بقرأت کلمه ایما نمود گفت یکبار مسلمان شدم در دم واپسین اگر کلمه
اشاره — جان کندن ۱۲

بر زبان رانم کافر مرده باشم و لفظ نماز مطلق بدارند که شرک بهم میرسد یعنی عابد و معبود
بند کردن یعنی عمل کردن ۱۲ — برای علت ۱۲

متحقق میشود و امتیاز هر دو که باعث اثبات دوئیست شرک خفی است و مدعی دعوای
ثابت ۱۲

انا الله بوده مرید از ابحصول مدعا و در اول درجه عرفان می بخشند عجب تر آنکه باوجود
یعنی منم خدا ۱۲

اینهمه تخیلات دور از کار توسل بسلسله چشتیه دارند دل ارادت منزل از دید
جمع تخیل یعنی در خیال آوردن ۱۲ — دلی جستن بچیزی ۱۲

این احوال تعجب اشتمال مبتلای تحیرست که در یک طریق اینقدر مخالفت طریق از
ای احوالیکه تعجب را فرا گرفته ۱۲ — بیان حیرت ۱۲

قبیل یکبام دو هوا چه طریق تصدیق توان کرد هر چند متامل شد تسلی که رفع شبه تواند
شک ۱۲ — فکر و اندیشه کننده ۱۲

نمود بهیچ رو نمود ضرورة بعرض این ماجرا اکار بند جرات گردیده از فضل قدیم
بهیچ طور — ظاهر نشد ۱۲ — برای ظرف ۱۲ — عمل کننده جرات ۱۲

امیدوار است که بدستیاری نتیجه کلک کرامت سلک عقده این مشکلات لاینحل
ای نوشته ۱۲

انحلال پذیرد تا اطمینان خاطر صداقت مآثر صورت گیرد چون غلام نو جهی لیاقت

ما آثر جمع مأثره — بلند و کارهای پسندیده — ۱۲ بضاعت

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عطیه حسنه امتیاز یافته نوعی

عطیه بزرگ و عظیم ۱۲ — دولت و بلندی ۱۲ اعلیٰ است

مشمول توجه خاص گردد که ثمرات خلافت صوری و معنوی جلوه ظهور یابد مصرع یک

خلافت صوری اشاره بدانست که کاتب از مکتوب الیه در فقر نعمت خلافت گرفته باشد ۱۲

نظر فرما که مستغنی شوم از ابنای جنس ز بیاده چه عرض نماید لشاه نظام الدین

ای بی پروا ۱۲

عرضداشت غلام بلا اشتباه فضل الله آداب عبودیت را وسیله حصول سعادت دارین دانسته بعرض

بهره اندوزان جناب فیض مآب قبله ارادت نشان کعبه مرشد پرستان میرساند که نوازش

نامه کرامت شمامه مصحوب صداقت دثار عبد الستار متضمن تفضلات بیشمار ورود فیض آمود

همراه ۱۲ — مشتمل بمعنی لباس ۱۲

نموده معزز و مفتخر نمود کمترین در دین و دنیا ذریعه نجات خود سوای توجه خاص نمیداند

و برانکای الطاف فیض اشتمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب پریشانی جمعیت کامل میگذراند

اتکا بالکسر تکیه نمودن ۱۲

مصرع هر کس بکسی و ما بتو بیسی در این ایام که تشریف آوردن نواب نظام الملک دراین

بیای خطاب ای پسندیده ۱۲

ملک اتفاق افتاده بزرگان اینجا و باستقبال شتافتند کمترین با وجود تعلق قلعه داری به

ای باستقبال نواب مذکور ۱۲

اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی الیه را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه

منسوب ۱۲

وقت رخصت بالمشافهه بنواب مشار الیه درباب غلام ارشاد شده بود که کار بند جرأت گردیده

روبرو ۱۲ — عمل کننده جرأت ۱۲

جمعیت شایسته با نائب مستقل در قلعه گذاشته خود جریده برفاقت نواب قدردان قدیم

الاحسان سعادت الله خان سلمه الرحمان عازم ملازمت شد انشاء الله العزیز عنقریب
ای ملازمت نواب نظام الملک ۱۲
داخل لشکر فتح پیکر میشود لیکن ازبسکه کم توجهی نواب نظام بخش عالم در حق جمیع قلعه داران
ای لشکر نواب ممدوح ۱۲ ای نواب موصوف ۱۲
عموماً مسموع میگردد نمیخواهد که بدون دست آویز نوازشنامه باستحصال ملازمت جسارت
عموم بضمتین فرا گرفتن همه را ۱۲ غ ای نوشتن نامه شما ۱۲
نماید لهذا ضرور دانسته عجالةً قاصد جوره دار روانه جناب عالی نمود بمجرد گذشتن
ای زود ۱۲
عریضهٔ نیاز از نظر مبارک نوازش صحیفه بنواب ممالک انتظام بمضمونی که موجب
ای انتظام دهنده ممالک ۱۲
اظهار صداقت غلام که در جناب کرامت مآب دارد خواهند شد وارشاد نامه بنام
در دستی ۱۲ ای جناب نواب موصوف ۱۲ او هم بهمه بر
غلام مشتمل بر ترغیب گذاشتن نایب در قلعه و رسیدن باطمینان خاطر بجناب نواب معلی القاب
در رغبت و خواهش انداختن ۱۲ آرام گرفتن ۱۲
زود تر عنایت شود که در لشکر بودن و ملازمت نمودن بدنماست و پیش از رسیدن نوازشنامه
مراد از مقامات سه ای بد نظر آینده ۱۲
سعی ملازمت بیجا درین باب هر قدر زود تر توجه شود بجا و زیاده توقع لطف و عطا
ای سعی در باب ملازمت ۱۲

بهر حال و همه جا بنواب امیر الامرا حسین علی خان بهادر عرضداشت

فدوی بلا اشتباه محمد فضل اینکه ادای آداب عبودیت را وسیله حصول مقاصد دارین
پنداشته و تقدیم مراسم عقیدت را ذریعهٔ نیل مطالب شایان انگاشته بعرض باریابان حضور
دریافتن ۱۲ ای دنیا و آخرت ۱۲
فیض گنجور نواب فلک جناب خورشید رکاب سحاب سایه گستر آفتاب فره پرور
ای مثل سحاب ۱۲ ای مثل آفتاب ۱۲

نواب امیر الامرا بهادر مد ظله الله الاکبر میرساند که فدوی از مدتی بتقریب قلعه داری

تمری در زاویه انزوا منزل دارد و از شرف ملازمت قدرشناسان فیض رسان داغ

حرمان بر دل هر چند بمقتضای بندگی قدیم که از زمان حضرت خلد مکان در جناب

نواب تفضل مآب قطب فلک مروت و احسان مهر سپهر فتوت و امتنان نواب

قطب الملک سلمه الرحمان متحقق است دل و جان ارادت نشان را بتهنیه پایه آستان

کرم توامان میداند و بیاد کرامت بنیاد و دعا ازدیاد مراتب فیض بخشی و عاجز

نوازی روز را بشب و شب را بروز میرساند لیکن منتهای تمنا آنست که چندی در

ظلال افضال آن قبله آمال بکسب سعادت پردازد و جوهر فدویت و اعتقاد بروی

کار آرد از آنجا که بدون امر فیض اثر در استحصال این آرزو جرات نمی تواند نمود

از فضل و کرم امیدوار ورود حکم عالی است که نایب مستقل با جمعیت شایسته در

قلعه گذاشته خود را در سایه التفات رساند و دیده دل را بکحل الجواهر تراب

اقدام فیض التزام نوریاب گرداند تا آفتاب اقبال بی زوال از مطلع اجلال طالع باد و باقی

و آله الامجاد بنواب نظام الملک عرضداشت ارادت اکتناه محمد فضل الله

تقدیم مراسم عقیدت را جمیله وسیله حصول سعادت نشاتین پنداشته و تلثیم
زمین ضراعت را ذریعه دریافت دولت دارین انگاشته بعرض بهره اندوزان
جناب نواب مستطاب معلی القاب مظهر اتم فیض عمیم سپهر فضل و کرم قبله معتقدان
راسخ الاعتقاد کعبه راسخان صداقت نژاد میرساند که صباح و مسا التزام تقدیم
لوازم دعای اعتلای اعلام دولت ابد التیام را نوعی از عبادت ذو الجلال و الاکرام دانسته
آناً فاناً در اقتنای ذخایر اخروی ساعی است بحکم الدعاء بظهر الغیب اسرع الاجابة
بفضل مفضل برحق ظهور نتایجش را بسرعت تمام داعی بیت بانش با صبح دولت ابد
کین اثرها نتیجه سحر است واهب متعال نیر اقبال لایزال را باستعجال بر درجه کمال اوج
که در صورت و معنی رتبه بالاتر از آن متصور نباشد متصاعد گرداند و دعا گویان
بکام جویان خاص و عام بیمن افضال کامروا کامیاب مطالب عظمی نموده بکام دل رساند
انه قریب مجیب هر چند فدوی خود را در خور عنایات خاص نمیتواند تصور نمود لیکن نظر
بفضل عام و بمقتضای ارادت خاص که در جناب عالی دارد با وجود عدم لیاقت امیدوار
فضل و کرم است **بیت** هر چند نیم لایق بخشایش تو در من منگر بکرم خویش نگر

سائهٔ کرامت سرمایه جاودان نورپیرای آفاق باد بنواب نظام الملک عرض داشت

صداقت اکتناه فضل الله ادای آداب تسلیمات و گزارش لوازم کورنشات را زینت فرق

(دولتی — بکنه چیزی رسیده ام ۱۲)

ارادت و السته بعرض باریابان آستانِ فیض نشانِ نواب عالم مآب قبلهٔ مرشد پرستان کعبه

(جای رجوع ۱۲)

عقیدت سرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت ازان هر ساعت

(سرشت بکسر تین خمیره و طینت و مجازاً بمعنی طبیعت ۱۲ غیاث)

سرگرم کسب سعادت بود نسیم فیض شمیم نوید طرب جاوید آرایش چار بالش وزارت بمربع نشینی

(سرگرم بجد در کاری مشغول شونده ۱۲ — ای مسند ۱۲)

بهارِ گلشن کرامت و التفات یعنی ذات تقدس صفات غنچهٔ دلهای معتقدان صداقت انتما برنگ

(ای نهنده ۱۲)

گل بهار آشنائی شگفتگی دایمی نمود دراز ای تهنیت این مژدهٔ جان بخش اگر سر انثار قدم

(شناوری کننده ۱۲ — بالکسر مقابله و برابری ۱۲)

بشارت توام مبشر این بشارت طرب اشارت نماید بجاست و اگر در تقدیم شکر

(ای مژده رساننده ۱۲)

این عطیه سنیه جبین نیاز بر زمین سجود عجز اندود فرساید سزاست بیت برین مژده گر

(روشن ۱۲)

جان فشانم رواست ؛ که این مژده آسایش جانِ ماست ؛ واهب متعال انیمقدمه عیش

زحمه را واسطهٔ آسایش فدویان راسخ الاعتقاد کرداند و بوسیلهٔ فیض عالی آرزو طلبان

(فدا شوندگان ۱۲)

عالم را بمرادِ دل رساند آفتاب ظلال افضال جاودان نور بخش جهان باد بالنون والصاد

(الله تعالی اجمع)

بنواب مبارزخان عرض نیاز سرشت بلا اشتباه فضل الله بجناب مستطاب

[illegible]

دیگر [illegible]

نواب تفضل مآب مهر سپهر لطف و احسان قدرشناس فیض رسان اوج گرامی درجه

جای رجوع و باز گشت ۱۲

اجابت باد شرح آرزوی ملازمت فیض موهبت که نواب متعال بر وفق آرزوی

خیرطلبان صداقت اشتمال باستعجال میسر گرداناد بیرون از حوصلهٔ حرف و عبارت

دانسته بعرض مدعای ضروری العرض کارفرمای جسارت میگردد که حقیقت خرید نمودن

زن سدی بلال اقبال خیرطلب را در خجسته بنیاد بقیمت سی و پنجهزار روپیه عده سنه

پیش از این بموجب اظهار برادر گرامی قدر کرامت نشان غالب جان دولت ساعته (?)

باریابان حضور پر نور دریافته چنانچه در هنگام اقامت آلام نصرت القیام بجانب

بجواره پروانجات تاکید در باب ایصال زر مذکور از راه فضل و کرم مرحمت شده

بود با اینهمه تا حال که پنجسال گذشته دامی حاصل نگشته و قرض ساهوکاران بابت

قیمت اقبال معلومه بعینه سود بر روز در ترقی است تفصیل اینمعنی زبانی خانصاحب

بسیار مهربان قدر (?) اشتمال سلمه الرحمن مفصل معروض خواهد شد بمقتضای الطاف

قدیم این مرتبه درینباب توقعی متوقع است که بدستیاری توجه کارپردازان حضور

دوش خاطر خیرطلب از بار تردد دامی یکبار کرد زیاده چه عرض نماید نواب اسعد [illegible]

نواب صاحب قدردان فیض رسان عالمیان سلامت تشرف نجابت دستگاه خواجه محمد قائم

همشیره زاده خان مغفرت نشان لسان الخان میرزا سلطان وکیل شاه شهادت دستگاه

محمد اعظم شاه بسبب انقلاب روزگار از مدت بسیار گرفتار تنگی و اضطراب است درینولا بتوقع

قدرشناسی قدیم و فیض عمیم خود را در سایهٔ الطاف بی اکناف رسانیده مستدعی است که در

سلک نوکران عالی السلاک یافته بقیهٔ عمر در ظلال فیض اشتمال بسر برد ازانجا که جوان

شایسته و از دودمان عمده است بودن این قسم نجابت نژاد طلب در سرکار دولتمدار

صلاح دولت دانسته بعرض احوال مشار الیه آشنای قدیم خیر طلب اجرأت نموده امیدوار

است که بشمول فضل و کرم امتیاز یافته در رکاب سعادت مستعد جانفشانی باشد

به **سعید حسین خان** خانصاحب مهربان مشفق مخلصان سلامت خبر وحشت اثر وقوع

واقعهٔ رونق بخش تتق عصمت مخدومهٔ عصر غفر الله تعالی شیرازهٔ شکیب گسیخت و اوراق

صبر چون برگ گل بشدت صرصر غم از هم ریخت ازانجا که درین رباط بی ثبات هیچکس را

رخصت دوام اقامت نیست چنانچه آگاه دلی ازین معنی آگاهی میدهد رباعی اندیشه ز مرگ

مصطفی باید کرد شادی و طرب جمله رها باید کرد او با شرف و کمال خود زنده نماند

قدرت والا ۱۲
خاندان ۱۲
بمعنی سعی و کوشش ۱۲
ساختگی و آمادگی دارنده ۱۲
پرده ۱۲ پاکدامنی ۱۲
باد تند ۱۲
ای از عدم دوام اقامت ۱۲

ما را طمع خام چرا باید کرد؛ غیر از آنکه مهر خموشی بر لب نالهٔ گزار گذارد چارهٔ ندارد
میخواست که باین قرب مسافت منت کش تعزیت نویسی نموده خود بخدمت
فیض موهبت برسد و بتقدیم مراسم فاتحه پرداخته شمهٔ از ناپایداری نشأ کون و
فساد که وجودش ترکیب یافتهٔ اضداد است بمعرض عرض در آرد لیکن بنابر کید
معلی و تقید متصدیان پادشاهی در باب بر نیامدن قلعداران از قلعه که درینولا
مجدداً بظهور شتافته در ظهور این آرزو معذور است زصدکه بمقتضای الطاف عمیم
بعد مکانی را از نظر اعتبار دور انداخته در همه جا و همه حال بصداقت منزل دایر و سایر
آستان فیض نشان و شریک شادی و غم تصور نمایند و ضمیر صواب پذیر را از الم این مصیبت
جان گزا باز داشته حدود و بزرگ قبیله را بسوی شیوهٔ شکیب رهبری فرمایند بهمت
بنالیدن مکن بر مرده بیداد؛ که مرده صابری خواهد ز فریاد؛ استقلال معنوی در همه
حال شامل حال فیض اشتمال باد مرا رای دهکهنی رام رای صاحب بسیار مهربان کرم فرمای سلامت
اشتیاق مواصلت سراپا مسرت از حد تحریر و تقریر تجاوز نموده هر چند از راه اتحاد معنوی
دولت هم بزمی روحانی همیشه حاصل است لیکن باوجود اینهمه قرب مکانی و دوام بعد

جسمانی دل آرزو پرست را مدام در گرداب اضطراب دارد و خیر طلب بملاحظهٔ قابو طلبی ارباب

یعنی فرصت ۱۲

وقایع[۱] و سوانح[۲] از در قلعه قدم بیرون نمیتواند گذاشت مصرع ورنه پای شوق را

یعنی اخبار نویسان ۱۲

مانع در و دیوار نیست؛ اگر باستر ضای آنجماعه اجازت شود بخاطر جمع بخدمت برسد

خوشنودی خواستن ۱۲

و دل و دیده را بکام دل رساند و بر تقدیر تعذر[۳] آن یعنی بموجب وعدهٔ سیر این لوح

که پیش ازین مکرر از زبان فیض ترجمان[۴] گزارش یافته چشم براه توجه فرمائیست نظم

غم انتظار لو برده ام؛ ز هجوم درد فسرده ام؛ قدمی بپرسش من کشا؛ نفسی

چو جان ببدن در آ؛ زیاده شوق الدعا فهو المدعا بغالب خان بهادر

خانصاحب کرامت انتما شهسوار مضمار استغنا سلامت از استماع خبر ترک تعلق

میدان ۱۲ بی پروا شدن ۱۲

ظاهر که بمقتضای همت ذاتی جوانمردانه دست از دنیا و ما فیها بر داشتند

ای مانند جوانمردان ۱۲ ای چیزیکه در آن هست ۱۲

اگرچه اول بنا بر استیلای اسباب بشریت الم رو نمود لیکن آخر کار دل عاقبت بین

ای غالب شدن ۱۲ بر خاطر من ۱۲

بر دلاوری آن یکه تاز میدان طلب آفرینها نموده بی اختیار زبان بتحسین کشود مصرع

این نیست کار دیگری این کار تست این کار تو؛ هر چند وقت مقتضی اینهمه عزلت نبود

اگر چندی دیگر بیم طوعا و کرها متوجه امور ظاهری می بودند در نظر ظاهربینان مناسب می نمود

---

۱ وقایع بالفتح جمع وقیعه بمعنی حوادث و احوال و اخبار ۱۲

۲ سوانح جمع سانحه و بمعنی حوادث و احوالات ۱۲

۳ تعذر استعمال این لفظ ... دشوار شدن ... دشوار بودن و ... ۱۲ عنایات شرح ... ۱۲

۴ ترجمان بفتح اول و ضم جیم سوانح و وقایع ... سخن کسی را بکسی رسانند ... الا ... ۱۲ عنایت

بهر حال حالا که طشت شهرت از بام افتاد و رخش همت در عرصهٔ طلب بجولان در آمد و پای

مطلق بدرجهٔ اعلی فقر که مقام منتهیان ست رساند و بحصول مقاصد ما فی الضمیر فایز گرداند

بیت نیست جان بازی اگر داری خدا فرصت دهاد * گنج آزین ویرانه میخواهی

دلت معمور باد * یقینکه بدوام ذکر و التزام فکر که مفتاح ابواب فیض و سعادت است

انتظام بخش جواهر اوقات خواهند بود که فرض دایمی عبارت ازین عبادت است **دوما**

یا هو یا هو رین دن گیانی لوگ جیا نہ یا ہو نین ہو ہی مکت اور کائین نا نہ * اگر چه

الحال از آن همه کمال توقع مراعات برادری و اخلاص داشتن آهن سرد کوفتن است

چنانچه تجربه کاران جهان دیده گفته اند **دوما** جوگی کا کے میت اُنھہ کی کیا پریت

لیکن بر آن واقف و اقف ظاهر و باطن ظاهر خواهد بود که احقر از مدت عمر خادم فقرا و

عازم ترک دنیا است اما باقتضای مشیت الهی با وجود سعی کماهی چندی از بند علایق

وا رهی نتواند رهائی یافت خصوصاً درین ایام بسبب هنگامهٔ مخالفان پابند حراست قلعه

است و عزم جزم دارد که بعد بر آمدن از قلعه در گوشهٔ قناعت نشیند و دامن دل از سعی

دنیای دنی برچیند **بیت** زروم بهر نان بخانهٔ کس * بدهد خدا اما نم بس اگر

حاشیه:

ای در طلب مولی ۱۲ — اسپ ۱۲

حدیث الفقر فخری یعنی ترک دنیا و غیر الله باعث بزرگی من است ۱۲

ای جان باختن و فنا کردن خود در راه خدا ۱۲ — ای برای حصول آن مطلب تراحد استطاعت مهلت دهد ۱۲

یاد الهی ۱۲

ای ذکر و فکر

اسم ذات است یعنی یا الله یا الله ۱۲ — مغفرت و بخشایش ۱۲

اشاره بمکتوب الیه است ۱۲ — ای کوشش بیفایده کردن

آزاد از دنیا ۱۲ — محبت

ای چند روز ۱۲

ای حفاظت

۵۲ ای ۵۲ ای [illegible]

طلب دنیا و فنا شدن ای در راه خدا

ای اسم ذات است

ای ذکر و فکر

۵۵ ترجمه یعنی ای خدا تعالی

از ذکر او تعالی

مصرع ای طلب مطلب و حصول

آزاد و مشتری از دنیا

گرد منتظر ۱۲ — جوگی کا ترجمه ۱۲

احقر را ہمدرد و ہمرنگ خود تصور نموده از دایره ارباب دنیا بیرون خیال فرموده

یکبار بملاقات فیض بار بهره ور سازند چه گشت و در ابتدای سلوک دیدن فقرا از

جمله واجبات است غالبکه دیدن خادم فقرا هم از آلای حسنات تهی دامن نباشد حالا

چون بحکم موتوا قبل ان تموتوا از اقلیم ظاهر متوجه عالم باطن شده اند این ملاقات را

در حقیقت ملاقات واپسین تصور نموده قدم رنجه باید فرمود که احقر نمیتواند از قلعه برآمد

والا مقصر نمی بود مصرع هم اگر لطف شما پیش زند گامی چند؛ آغا مروت طالع باد

بغالب خان جان صاحب گرامی شان کرامت نشان سلامت شوق دریافت صحبت

سراپا بهجت بدرجه ایست که در ظرف حرف تواند گنجید یا خرد نکته سنج شطری از آن

بمیزان عبارت تواند سنجید اگر برسم منزسمان روزگار بوجدان همه دان حواله نماید

تحصیل حاصل پرداخته باشد که حالا دل فراغت منزل آن شمع محفل مروت و عطا

از سوز و گداز دلهای صداقت انتما منزه و بی پرواست بیت شاهد عرفان

نیست زهمه کس بی نیاز؛ گو همه دلها بسوز و گو همه جانها بباز؛ هر چند تباعد جسمانی

مانع تقارب روحانی که آنا فانا روح پدر در روح افزاست نمیتواند شد لیکن

برمضمون صدق مشحون دو ماٹ کہاہے ہو مین کے ملین جو نہین ملین سر پر ڈالو کہہ

دیکھین آنکھیں ہو کے جات نہ تن کی یہ پڑھ میخواست کہ از تکلیف دل و دیدہ باستحصال

مواصلت وافر المسرت پردازد چون در ینولا از نوشتہ ارباب سوانح ووقایع بعرض

والا رسیدہ کہ قلعداران قلاع کرناٹک در قلعجات متعلقہ نمی باشند و گزرداران برای

تحقیق اینمعنی متعین شدہ اند و نواب سعادت انتساب معلی القاب بجمیع قلعداران

اقاربہا جانب درباب برنیامدن از قلعہ تاکید نمودہ اند لہذا امابالفعل ظہور این

ارادہ مناسب ندیدہ تر صد کہ بموجب عدہ کہ بحکم اوفوا بالعہود ولازم ارباب کمال

است چندی بسیر این دیار توجہ فرمایند والا بتوجہ باطن فیض موطن متوجہ شوند

کہ دل دوستی منزل ہما بعت ضمیر حقایق تخمیر رونشناس کشور فراموشی و بے پروائی

بودہ ہر دم بیاد گرامی تصدیع مالایطاق نکشد قطعہ مرہون عنایات توام کردہ

الطاف تو ہر لحظہ قدم رنجہ نمائی بخیالم ہم عذر تقصیر خود ای دوست چہ خواہم ہر گز

بخیالت نرسم وای بحالم مدارج فراموشی درکاہش ومراتب یاد فرمائی در افزایش باد

بہ قزلباش خان خانصاحب بسیار مہربان جان و دل و جان سلامت باد

داستان اشتیاق و شرح شداید فراق اگر بدستیاری قلم و زبان متصور بود از

هزار یکی از بسیار اند کے بتحریر و تقریر بر آورده ساعتی بدست آویز این شغل دلاویز

از دست آلام دوری می آسود حیف که باد پای خامه خوشخرام درین وادی جانگزا

ای اشتیاق و فراق ۱۲ — بالفتح ظلم و ستم ۱۲ — عنایت

افکنده سم است و زبان ناطقه شیرین کلام درین مبحث هوش ربا سر در گم بیت هیچ کس

ای عاجز است ۱۲ — کاو بیرون سخن و زمین ۱۲

اگر ز شرح اشتیاق ما نشد از نامه ما چون زبان لال هر گز وا نشد ضمیر منیر مهر تخمیر

آن مهربان بے نظیر که مشتاق انوار سینه صافی ست و شاهد این معنی دلپذیر کافی است

فرد جذبهٔ مهر و محبت از دو جانب میشود یار میخواهد دلم چون یار میخواهد دلم بعد

۵۲

مدت ابعد گرامی نامهٔ عنایت شمامه متضمن حصول رخصت از جناب نواب مستطاب

ای دور تر ۱۲

عبد النبی خان بجانب محالات جاگیر بشرط اینکه پس از انفراغ امور باز بملازمت نواب

عطف

معزی الیه رسیده باستحصال رخصت این سمت پرداز ند و اظهار مقدمهٔ جاگیر بلاد

منسوب الیه ۱۲ — معطوف است بر حصول رخصت

اجارهٔ نرسنگ راؤ قانونگو و وکیل نارو پندت و اسناد عطف عطای پروانهٔ ضبطی جاگیر

ولیسر و بهگونت صدیوال نزول اجلال فرموده متصور امتداد ایام مهاجرت دل مشتاق

فاعل نامه گرامی ۱۲ — الهمزه ۱۲

۵۳

را که چشم براه قدوم مسرت لزوم بود عنان اضطراب و بیطاقتی نمود مصرع فریاد

مشتاق و منتظر · بدستیاری · قلم و زبان · اشتیاق · شداید فراق · شرح · متصور · از هزار یکی · اندکی · بتحریر و تقریر · بدست آویز · دلاویز · آلام · خامه · جانگزا · ناطقه · هوش ربا · سر در گم · انوار · شاهد · دلپذیر · جذبه · عنایت شمامه · متضمن · حصول رخصت · مستطاب · انفراغ · معزی الیه · استحصال · مقدمهٔ جاگیر · اجاره · پروانهٔ ضبطی · نزول اجلال · متصور · امتداد · مهاجرت

که مکتوب تو بهتاب نرم کرد ٭ ز سنگ را او اجاره قبول نمود وکیل بارو بیدت در
ارکات بود لهذا رای صاحب قدردان از مخلصان رای دکهنی رام سلمه الله
الی یوم القیام از طرف خود بنار و بیدت در باب اجارهٔ تا بئین بهین نگارش فرموده
انشاء الله العزیز عنقریب نتیجه اش بظهور خواهد شتافت و حصول پروانهٔ ضبط جاگیر
مذکور بعد رسیدن ارکات که بفضل الهی بحاله منظور نظر است صورت خواهد یافت
خاطر عاطر جمع باشد زیاده چه بطراز د حرا اینکه زود تشریف فرمایند و مهجوران مشتاق را
از شکنجهٔ انتظار که صعب تر از الم جدائی است نجات بخشند بیت ستم شریک
جفاهای روزگار مباد ٭ بهیا ز قیامت در انتظار مباد ٭ والدعا فهو المدعا بنواب اخلاص خان
نواب صاحب فیض رسان مظهر اتم لطف و احسان مد الله ظلاله و ضاعف اقباله خیر خواه اعلاء استان
فضل الله هر چند خود را بملازمت صوری که در نظر لدیات مشهود موقوف علیه صداقت
و اتحاد معنوی است بهره در نساخته و برنگ منتر شمار روزگار حز ربایان ظاهر مولف و باطن مخلف
در ظاهر تحقیق مراتب بندگی نپرداخته لیکن بمصداق مضمون صداقت مشحون فرد مصاحبت
چه ضرور است آشنائی را همو با دیمن جو نکهت عنبیست ٭ از مدت ممند حلقه بندگی

بجناب تفضل مآب در کوش جان دارد و بمقتضای ارادت باطنی آناً فاناً خود را در سلک

باریابان بزم روحانی که تباعد جسمانی حاجب و حاجز آن نمیتواند شد و نشئه حضور خمار

غیبت ندارد منسلک می شمارد و تقدیم مراسم ادعیه نیاز را الحکم الدعاء بظهر الغیب

اسرع الاجابة جمیله وسیله حصول مقاصد نشاتین می پندارد **فرد** گرچه دست کوتهم بیگانه

است از دامنت همیشه دارم که با سرو بلندت آشناست حقیقت احوال آنکه استماع

زبانی خان مهربان حاتم خان دولت سامعه فیض لامعه دریافته باشد که باوجود

عدم اراده اقامت این ملک از چندگاه باقتضای قید الماء اشد من قید

الحدید بتقریب قلعداری ثمری متعلقه پایان کهات در کنج خمول منزوی است و

بتکلیف دیده رمد رسیده همیشه آرزومند ادراک سعادت بزرگان صوری و معنوی

لله الحمد و المنه که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام مژده قدوم میمنت لزوم بصوب

خجسته بنیاد جان تازه بقالب افسرده دمید و سامعه را رشک باصره گردانید

بناءً علیه عرضداشتی بجناب نواب معلی القاب امیر الامرا بهادر متضمن استدعای

حکم طلب حضور و اجازت گذاشتن نائب در قلعه مذکور ابلاغ داشته درباب اجا

ملتمس ملتمس توجه خاص است که بدستیاری حکم محکم بسعادت ملازمت رسیده

دل و دیدهٔ آرزو پرست را کامیاب دیرین تمنا گرداند آفتاب فیض سائی

تابان باد **تقزلباش خان** خان صاحب مهربان مسند نشین کشور

دل و جان سلامت اگر بمثابهٔ جان عزیز تر گویم در شهرستان انصاف

سجل بی تمیزی خود درست نموده باشم که از جان بیوفائی مقدر است و از

دوستان مهربان متصور نه و اگر بمنزلهٔ عمر دلپذیر تر نویسم در اقلیم زبان شناسی

ابواب طعن بر خود گشوده باشم که از عمر بیگانگی مقرر است و از آشنایان

کرم گستر نه **شعر** دل جان تیری قدر انپی مرا دل جان هی کچهه جهوت اگر

اسمین کچهی تو مجهه تماری آن هی استیلای تمنای همبزمی آن رونق بخش بزم

محبت و التفات بالاتر از آن است که طایر تیز پر وهم و خیال در حوالی آن

طیران تواند نمود **فرد** آرزو ها بچندین رنگ میکند ز دل پرواز آشیان

طاؤس است این دلی که من دارم ؛ بهر حال الحوال دل بدل واگذاشتن او لی

که باد و با خامهٔ باد پیما درین بیدای ناپیدا کنار پا است **بیت** محبت جاده

دارد نهان در خلوت دلها؛ چو تار سُبحه کم گردید این ره زیر منزلها؛ اگرچه

بفضل الهی امید قوی است که عنقریب حجب مهاجرت اندفاع پذیرد **فرد**

الم فرقت یکروزه و صدساله یکیست؛ میکشد زهر گر اندک و گر بسیار است؛

فرقت بالضم جدائی ۱۲

هرچند بسرعت مراجعت صورت بندد در نظر ما احسن بر دلها احسان **مصرع**

آزود اگر زود در آئی خوشتر؛ دستک مرسوله رسید و پروانجات قلاع انفصال

راه داری ۱۲ — ای بیا زود ۱۲

یافته اما بنابر تقدیم بعضے موانع دیر کشید متعاقب البته خواهد رسید و حقیقت

قلعجات موقوفی از روے فرد علیحده واضح خواهد گردید عمر کم بلطفکم مزید

برب الوحید **قزلباش خان** خانصاحب بسیار مهربان فرمان روای

نام خدا تعالیٰ ۱۲

کشور دلهای صداقت انتما سلامت درحینیکه دل و جان محبت توامان بصوب

انقضای ایام وعدهٔ صدق نشان درگرو اضطرار بود و از استیلای

گذشتن ۱۲ — ای وعدهٔ شما ۱۲

مراتب اشتیاق و شدت الم فراق دمبدم باین ترانه حسرت طراز ترنم مے نمود

افسوس و پریشانی ۱۲

دوما بیتے اود نهو نهلن من بهاون آیو نهین اتمد انگری رکیه گنت

بمعنے گذشته ۱۲ — مخفف بہت دن ۱۲ — ای محبوب ۱۲ — انگشتان ۱۲ — خطوط ۱۲

گنت گنت سب مٹ گئیں دو کلام فصاحت التیام عزیزی از زبان جانان

بمعنے شمار کردن ۱۲

تو آن که در بیان معنی داد سخنوری داده ابواب اضطراب بر رخ دل میگشود

رباعی وعده‌ها کرده که آیم آئی ؛ چند بر وعده‌هات مانم آئی ؛ بشکسته دلم

ملول شده است ؛ زود آ کز الم برآیم آئی ؛ عنایت نامهٔ شکایت هنگامه

متضمن بر بار رسائی نیاز نامه رسید هرچند مژدهٔ خیریت رسانید و از

اطلاع مقدمات انبساط خاطر بخشید لیکن از انجا که مصرع خمار آلودهٔ یوسف

به پیراهن نمیسازد ؛ دل و دیده چشم براه در رود بهجت آمود را بنا بر لحاظ

امتداد زمان مفارقت همدوش عالم عالم جوش و خروش گردانید رباعی

تا کی هامید دل مکدر گردد ؛ یا دیده ز انتظار مضطر گردد ؛ نگذاشته رنگ

بر رخم درد فراق ؛ برگرد که رنگ رفته ام برگردد ؛ در مدت مهاجرت گاهی

اتفاق نیفتاد که نامه بری ازین سمت به نیاز رقیمه عازم خدمت شده باشد

مگر بهمین مرتبه که خیر طلب در بدری بود و در رونده مستعجل اطلاع نه نمود بنابر علیه

تسوید عریضهٔ اخلاص پیرا خت و خود را مورد عتاب بیجا ساخت بیت

ز حرف سخت تو هرگز مرا گرانی نیست ؛ کشند بگردن خود شیشه بار سنگ تراش

بهر حال او عالم الغیب والشهاده شاهد حال است که درین ایام از یاد مسرت بنیاد

و مراعات مراتب حفظ الغیب بلکه از تقدیم مراسم وکالت غافل نیست بیت

حفظ الغیب کسی را در عقب او بخوبی و نیکی یاد داشتن ۱۲

روز و شب ورد زبان است مرا نام کسی ؎ من چه گویم که چه نام است تو هم میدانی

درین ایام اگر گاهی در رقیمه رقایم نبود دشنام تقاعد واقع شود نه از فراموشی

است بجان آرزو و سراپای امید که زیاده ازین دل مشتاق بار منت

نامه و پیام نمیتواند برداشت منتهای تمنا آنست که بزم محبت بذات

مجمع الکمالات رونق گیرد و مجالست روحانی رنگ مکالمهٔ زبانی پذیرد بیت

کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و کی باشد و کی

مقید و اعمی شدن فرخ سیر و زیب یافتن اورنگ بذات عالی صفات محمد رفیع الدرجات

نابینا ۱۲ — نام پادشاه دهلی ۱۲

مسموع شده باشد بیت جهانی چون کمان حلقهٔ بید رسیست که هر لحظه در

قبضهٔ دیگریست سکه که از حضور رسیده یعنی بیت زد سکه بهند با هزاران

ای حضور رفیع الدرجات ۱۲

برکات شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات بزرگان این دیار لفظ بحر و بر را بسبب آنکه دلیل

انحصار است نپسندیده اند لهذا نواب سعادت انتساب معلی القاب سکه بای

کوتاه شدن او در کمین بودن ۱۲

که بعضے اعزه در ینجا فکر نموده اند بخدمت آن محک عیار سخن ابلاغ فرموده
اند یقین که آن خسرو ملک سخن دانی بر انتخاب اکتفا نه نموده سکهٔ تازه که صاحب
سکهٔ اقلیم سخن تواند شد درست نموده خواهند فرستاد که بحضور عالی
نفرستند زیاده جز شوق که ما فوقش متصور نیست چه نویسد به قزلباشخان
آناً فاناً بجناب مجیب الدعوات مستدعیست که ایام حرمان حضور موفور السرور
خانصاحب مهربان مهربانصاحب قدردان سلمه المنان بر وفق آرزوے
منتظران بسرعت نمایان منقضے گردد انه قریب مجیب بیت گر بدانی چه
قدر تشنهٔ دیدار توام خوابی آمد عرق آلوده در آغوش مرا پیش ازین گاه گاه
بعد سال و ماه و روز گرامی صحایف مسرت آمود غمگسار دل و دیدهٔ غم دیده
مینمود دوره نوردان دشت اضطراب را بر و شناس کشور انبساط میفرمود سپهر
بوقلمون مزاج که هر دم شعبدهٔ جدید بر روی کار می آرد هر لحظه داغ تازه
بر دل ارباب وفا میگذارد اینقدر هم نتوانست دید و بتقریب هجوم اشغال
محال جاگیر عنان توجه از یاد مهجوران مشتاق معطوف گردانید رباعی

داشتم این گمان که شادم نکنی؛ کاری چو زمانه بر مرادم نکنی؛ با آن که
بیادت بگذرانم همه عمر؛ عمری گذرانی و تو یادم نکنی؛ بهر کیف کم وقت
نمیگذرد که انتظار اخبار جمعیت آثار با انضمام آلام دوری موجب تفرقه
جمعیت دل نگردد؛ از صدمهٔ غم فراموشی علاوهٔ درد جدائی نسازند و گاه
با ایفای مواعید یاد آوری بهار دارند **بیت** چه لازم است فلک رق فتنه را
تعداد؛ بس است بهر هزاران اسیر یک جلاد؛ آفتاب یاد فرمائیها طلوع فرما باد

بقزلباش خان خانصاحب بسیار مهربان من رونق بخش محفل دل و
جان من سلامت هرچند وعدهٔ ملاقات بتقریب رخصت بعد حصول رخصت
از جناب نواب مستطاب مستغنی الالقاب مصمم است لیکن دل مشتاق
تحمل انتظار بر خود شاق دانسته امروز چشم براه قدوم بهجت لزوم است
که مبادا پیشتر از در میان آمدن حرف رخصت که هیچ گوشی نشنود با اطمینان
خاطر بدولت مواصلت سراپا مسرت بهره اندوز نگردد اگر تعقیب
متصدیان پادشاهی بعد برآمدن از قلعه میسر شود دوستدار بی ریا در بیرون زمان

اکثر شرف تقبیل آستان راحت بنیان حاصل می نمود از انجا که مصرع ما بدان
منظر عالی نتوانیم رسید شد نزد صدکه آخر روز نگلبهٔ احزان را رشک باغ جنان
سازند و با انبساط بخشی خاطر اندوهگین پردازند بیت صحبت غنیمت است
بهم چون رسیده ایم دیگر کجا بهم رسد این نسخهٔ یادگار زیاده جز شوق که حوالهٔ
آن بدلها اولی سے پندارد چه نگارد به قزلباشخان جان نصاحب
کم توجه بسیار مهربان سلامت حکایت اشتیاق برنگ شکایت فراق که
طاقتها طاق وزندگی بر جان شاق نموده زیاده از گنجایش نامه و بیرون
از حوصلهٔ خامه است بیت نیست آسان بنوای جان زیستن سخت
جانیها حسابی دیگر است قبل ازین بعد سالها و ماهی صدور سامی صحایف
بحکم المکتوب نصف الملاقات دل و دیدهٔ آلام دوری کشیده را یک نحو
انبساط عطا فرمود بیت پیش ازین بیش ازین غمخواری عشاق
بود مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود حالا که مهر سپهر به مهر توجه
گرامی را عن جمیع الجهات صرف خبرگیری متقدمات جاگیر ساخته و به تضعیف

بے پروائی شریف از حال مهجوران نحیف پرداخته این جادهٔ مستقیم را یکقلم مسدود

نمود **بیت** سرد مهری بسکه در دلها مردم جا گرفت * روی گرم از کس

نمی بینیم غیر از آفتاب * اگرچه بفضل او تعالی شانه امید راسخ است که ظهور نتایج حدیث گذارشهای

که بپاس لوازم حفظ الغیب بتقدیم رسیده و میرو بملاحظهٔ اخلاص فروشیها که شیوهٔ

منتسبان روزگارست باظهارش نمیگراید عنقریب از شکنجهٔ انتظار پیام و نامه نجات

بخشیده بکام دل کامیاب دیرین آرزو گرداند و تشنه لبان صحرای جگرسوز

مهاجرت را بسرچشمهٔ جانبخش مواصلت رساند لیکن تا ظهور این تمنا

نظر بر اطمینان خاطر منتظران اخبار بهجت آثار بطور قدیم که چشم زحمتش برساحت

مسند عالی یاد آور بهاست **بیت** همه راست از ان چمن آرزو که بکام دل

ثمری رسد * من و فی رفتنا بی حسرتی که ز نامه گل بسری رسد * بعضی حقایق معروض

از نوشتهٔ میرزای مکرم میرزا محمد هاشم که در تقدیم مراسم وداد شریک غالب

دوستداراند واضح رای تفقد انتما خواهد گردید زیاده هرچه تواند نوشت

شوقست و بس ایام دوری ضروری کوتاه باد **بنه قزلباش خان**

خانصاحب بسیار مهربان کم یاد آور مهجوران سلامت شرح دردِ دوری که (بیان مصنف ۱۲)

بمقتضای اتحاد معنوی از هزار یکی و از بسیار اندکی البته عکس پذیر مرآت (تقاضا کرده شده ۱۲)

ضمیر مهر تنویر خواهد بود بقلم آوردن تحصیل[۵۱] حاصل دانسته باظهار مطلب لازم

الاظهار می‌پردازد که میرزای قدردان مورد فیض ازلی میرزا[۵۲] نجف قلی[۵۳] سلمه الله

العلیم العلی از مدتی کسان خود را جهت خریدی جره[۵۴] و باز همراه شاه بازان

صیدگاه قدردانی میرزا جانی به بنگاله فرستاده بودند کسان مذکور یکدست

جره و باز بعد عمری بتلاش بسیار بدست آورده عزم منزل مقصود نمودند

ظاهرا حقیقت باز که در طول و عرض جوهر تیز پروازی از جنس خود امتیاز

داشت بعرض نواب جعفرخان ناظم بنگاله رسید طلبیدند و دیدند و پسندیدند (گرفتند)

کسان مذکور بمعرفت میرزائی مسطور (ای باز را) دستک راه (در راهداری ۱۲) بوساطت رضی خان بنام

نامی آنقدر شناس گرامی قدر (میرزا جانی ۱۲) حاصل کرده بودند هر چند سعی نمودند چون خان

مذکور بسفر گزیده عالم قدس شده بود نتیجه سعی آنها بعرصه ظهور جلوه ننمود

لاچار باز کرده دیدند اتفاقا در اثنای راه جره بمقتضای الهی در فضای[۵۶] ناپیدا

---

[۵۱] تحصیل حاصل [illegible]

[illegible]

لفظ [illegible]

شرح دوری [illegible]

[۵۲] میرزا نجف [illegible]

[۵۳] [illegible]

معروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایران [illegible]

[illegible]

استعمال [illegible]

[۵۴] بضم اول [illegible]

[۵۵] جره [illegible]

[illegible]

یعنی رضی خان [illegible]

[۵۶] فضای ناپیدا [illegible] ۱۲

کنایه از مرگ و اجل است

برنگی پرواز نمود که باز گردیدنش جز در صحرای محشر ممتنع تواند بود حالا میرزا

معزی الیه که عازم اند که باز کسان خود را جهت آوردن بار آمدنش بدست آویز

رقایم فیض شمایم بنام ناظم و سرفرازخان نبیره او که زمام اختیار کاروبار آن دیار

بدست اقتدار اوست حتی الممکن میباید روانه نمایند انتظار خطوط مذکوره و دستک

راه بمهر نواب مبارزخان بهادر که وقت معاودت در راه مطلوب است دارند

در باب بذل توجه درین باب که در عالم دوستیها واجب ست احاجت مبالغه نیست

یقین که توجه خاص مبذول خواهد گردید الطافکم مزید برب الوجید بقزلباشخان

خانصاحب قدردان مشفق مخلصان سلامت شرح شوریدگی حال که بسبب حدت حرارت

اشتیاق و شدت مرارت فراق در همه حال عارض احوال دل و دیده حسرت

مال است بدستیاری گردش قلم سرگشتگی اشتمال خیال محال قطعه بقلم گفتم ای سخن

پرداز بنویس آنچه در ضمیر منست گفت تو شرح شوق میخواهی دانی و آتش حیات

این سخن است الحمد لله بعد مدت البعد کرامی نامه عنایت شمامه شرف ورود

بخشیده به تیمار خاطر مستهام آلام مهاجرت پرداخت و نوید سراپا امید

خیریت ذاتِ ذاتِ الکمالات سامعه افروز گردیده بهمدوش شاد جمعیت وانبساط

(ای مجمع کمالات ۱۲ — برابری کننده ۱۲)

ساخت **بیت** ز شوق بر سر و چشمش گذاشتم گفتم عجب عجب که ترا یاد دوستان

آمد لیکن از رحلت میرزای مغفرت انتما میرزا احمد هاشم مرحوم اگرچه تحریر رقیمهٔ نیاز

(کوچ کردن بجانب آخرت ۱۲)

دشوار مینمود که مطلبی غیر از اظهار این امر ناگزیر نبود و چون رسید این قسم اخبار

(برای علت ۱۲ — ای رحلت میرزای مذکور ۱۲)

مکروه لا تعدّ و لا تحصی است چه لازم که زبان قلم نبود در رقم بایین خبر تا الم از آشنا

(ای شمار نکرده شده ۱۲)

کرده کما قیل **بیت** بلبلا مژدهٔ بهار بیار خبر بد به بوم باز گذار معهذا

بحکم الضرورات تبیح المحظورات مکرر رقایم صداقت شمایم مرقوم کردید عجب که بگرامی

(یعنی حاجتها جایز میکردانند چیزهای ناجایز را ۱۲)

خدمت نرسید بهر حال بندگان امید یار بعد وقوع این واقعهٔ غم آفرین خیلی

(ای مرگ میرزای مذکور ۱۲)

اظهار التفات فرمودند بلکه ببردن نعش از ینجا طوعاً رضامند نیستند لیکن بموجب

(ای از روی رغبت ۱۲)

وصیت مرحوم بعد رمضان انشاء الله تعالی اسباب را به بیع در آورده بعد عید

اضحی که موسم برسات هم منقضی میکردد تابوت مغفور روانهٔ حیدرآباد می نمایند حق تعالی

بخیریت بسر آرد الم جدائی آن مهربانِ عدیم البدل بغیض صحبت میرزا مرحوم فی الجمله

رو بانحطاط می آورد حیف که سپهر بی مهر اینقدر هم نتوانست دیده و بتیل از

۱ ناچار بود لاعلاج ۱۲
۲ یعنی بالضرور ۱۲
۳ معهذا یعنی با وجود این
بودن تحریر رقیمه نیاز بسبب موانع
۴ انحطاط مذکوره ۱۲
آمدن نرخ افتادن و فروتر
۵ حیف یعنی بالفتح جور و ستم کردن ۱۲

سابق در شکنجهٔ درد تنهائی کشید بیت فلک از رشک نگذارد که یکجا
خود دو همدم را بسنگ از یکدیگر سازد جدا با دام توأم را احوال روزهای
عمر که چون روز روشن است خدا کند که چند روز بقیهٔ عمر مستعار مبتلای غم
جدائی نگذارد و مسبب الاسباب سببی که باعث دوام وصال تواند شد
بعرصهٔ ظهور آرد انه قریب مجیب بقزلباشخان خانصاحب سیالی
مهربان کرمفرمای قدردان سلامت التفات نامهٔ عنایت آمود در هنگامیکه
آتش اشتیاق سراپا جمعیت تحریک تند باد الطاف بی الکفاف که باز
لطف کل رساز بی نیاز حسب دلخواه جلوه گر باد در کانون سرگرم اشتعال بود
ورود انبساط اندود فرمود و بتصور همکلامی گرامی تسلی دل و دیدهٔ الم دوری
کشیده نمود سبحان الله در هیچ زمانے آنی بجدائی نمیگذشت یا دو تنخانهٔ
بهجت آشیانهٔ بیت الشرف مخلصان بود یا کلبهٔ احزان بقدوم مسرت لزوم
رشک باغ جنان حالا از نیرنگ سازی زمانهٔ ناساز شعبده باز بعدی در میان
آمده که سواد مشک بار در چشم مشتاقان کار کحل الجواهر میکند بیت دو

بیون طاوس عشرت داشتم در باغ وصل هنگام روز از فراق یار می پیچم چو مار ؛
بهر حال مصرع جیون راکهے تیون رہے جو بیتے سو سہے ؛ پیش ازین نواب معلی
القاب مبارز خان بهادر در هنگام تشریف داشتن بطرف بجواره مکرر وعده
بذل فضل و کرم بعد مراجعت نموده پروانه تاکید در باب ایصال زر انیال که زر
سدی بلال القیمت مسمی پنجهزار روپیه خریده تا حال که مدت پنج سال گذشته
دامی بوصول نرسیده عنایت فرمودند چون رایات ظفر آیات دور نزد بود ارش
ظهور نمود در بهولا که شهر حیدر آباد بذات فیض سمات نواب مستطاب بهره یاب است
و آنمهربان عالیقدر سر حلقه رونق افزایان محفل فیض منزل اند عریضه بجناب عالی
در باب یاد دهی مولعید افضال درباره انفصال مقدمه مرقومه مرسل گردید
بتوجه موجه در وقت خاص از نظر بگذرد و نوعی توجه مبذول گردد که مضمون عریضه
درجه اجابت یابد و نتیجه اش عجالةً بعرصه ظهور شتابد زیاده چه نویسد جز شوق
که شرح شرح زبان قلم بر نمی تابد بنواب محتشم خان نواب صاحب فیض رسان حضور رسید
فلک مروت و احسان سلامت شرح تمنای ملازمت فیض انتما اگر بدستیاری حرف و

عبارت و اعانت تشبیه و استعارت متصور میشود ساعتی باشتغال تحریرش شغل
پرداز بوده دل ارادت منزل الحق از خار خار آرزو خالی مینمود و مهیا که سمند خامه
در بیدای کند پاست و عزم سعی درین مبدا نا پیدا بپای چوبین پیچا بیت
قلم حکایت شوق از هزار باره بنوشته هنوز عذر تقصیر بر کنار نوشته
لله الحمد والمنه که دوام یاد فیض بنیاد به تصور حضور معنوی شدت الم دوری صوری بسیار
کم میسازد و دمبدم براحت بخشی خاطر آرزو پرست که شبع زار آرزومند دولت
همه هر می است می پردازد بیت ما حق شناس مغانیم و دیر او غافل ناییم
یکنفس از ذکر خیر او و گزارش شکر عنایاتی که بمراتب عام مراتب حفظ الغیب در غیب
مبذول احوال صداقت اشتمال شده و میشود مفقود و زبان قلم و قلم زبان نسبت
در ازای این عطایای بی منتها غیر ازین که در صباح و رواح بوظایف دعای اعتلای لوای
دولت فیض پیرا اشتغل پرداز باشد خدمتیکه تقدیمش بالفعل متصور تواند شد
متصور نمیگردد مجبت مآل کوکب اقبال خجسته مآل را برو فق خواهش خیر طلبان مترقی
مدارج ترقی داشته ظلال افضال را جاویدان واسطه آسایش عالمیان خصوصا

مخلصان صداقت اشتمال دارا د بالنبی و آله الامجاد آفتاب فیض بخشی از افق

ای واسطهٔ آسایش مخلصان ۱۲

دوام طالع باد بحاتم خان خانصاحب کرم یادآور مهربان سلامت درایامیکه

تصور انقلاب روزگار ناپایدار و عدم دریافت اخبار راحت آثار مهربانان تفقد

دثار خاطر نود ما را گرفتار شکنجهٔ اضطرار میداشت خط اخلاص نمط مودت

اساس و کالت رامِ ستهار رسید و مژدهٔ خیریت احوال خیر مآل و ترقی مدارج اقبال

آن برگزیدهٔ ایزد ذو الجلال که از اصل اضافه بمنصب [illegible] هزاری ذات هزار و

بیان ترقی مدارج اقبال ۱۲

پانصد سوار امتیاز یافتند و برو بر بازوی سعی و تلاش اقارب و جانب اطراف و

جوانب را بمناصب مناسب و رعایت بلانهایت بهره ور گردانیدند رسانیده رطب

اللسان شکر مواهب واهب العطایا گردانید الحمد لله والمنة که دعای مخلصان ربا

جمع موهبت بمعنی بخشش ۱۲

بآئین دلخواه بعرصهٔ اجابت شتافت و دل دوستی منزل که جمعیت دوستان

یکرنگ را جمعیت خود تصور مینماید جمعیت کامل یافت **بیت** مشرب ما نه دوام

در طریق دوستی؛ شاد میگردم چراغ هر که روشن میشود؛ مجیب الدعوات این نوید

نشاط جاوید را مبارک همایون و واسطهٔ ترقی روز افزون گرداناد بحجب که در

صفت نوید یعنی نوید که دایم نشاط دارد ۱۲

هنگام فیض عام مخلص مهجور از دیدهٔ دور و بدل حضور هرگز در ضمیر منیر نگذشت و
ای فیض مکتوب الیه ۱۲ — یای متکلم ۱۲
عجب تر آنکه فکر منصب اقبال آثار نور چشمی میر محمدی طال الله عمره و زاد قدره با وجود
اقامت داشتن در ظلال تفقد اشتمال مطلق مخطور خاطر نگشت نظر بر الطاف قدیم
ای ظلال مکتوب الیه ۱۲
احتمال اینهمه تغافل عمداً ازان مهربان شفیق **مصرع** تصور نیست که عقلش نمیکند
تصدیقهٔ غالب که معجون دولت این روزگار را کیفیتی غیر از نشهٔ فراموشی احباب
مراد دولتمندان این زمانه ۱۲ — بمعنی نشه ۱۲
نیست **بیت** هر که دولت یافت شست از خاطر خود نام ما * اوج دولت طاق
نسیان است در ایام ما * بهر حال آینده اگر بتلافی گذشته پرداخته متوجه مراتب مراعات
تلافی در یافتن و بدست آوردن ۱۲ غ
[1] سلسله حفظ الغیب باشند بجاست که دوستدار در بار گردون اقتدار غیر ازان مهربان
مهربانی و آشنائی که درین قحط سال مروت توقع پاس آشنائی ازو داشته باشد
ای مکتوب الیه
ندارد و از بودن ایشان در حضور پرنور خیلی [2] مطمئن خاطر است بمقتضای محبتی که از
مفعول ندارد مهربانی و آشنائی ۱۲
دیرباز فیما بین تحقق یافته آنست که درباب سرانجام امور مخلص مهجور منتظر یاد
دهی [3] وکیل نباشند که مخلص در امور خود وکیل مطلق و مشفق برحق آن مشفق قدیم را
میداند بس زیاده زیاده است **بخواجه مطبوع علیخان** مهربان صاحب مخلصان

۱ سلسله حفظ الغیب و نیکی او در غیبت او ۱۲ غ
خوبی یاد داشتن [illegible] آرمیده
۲ مطمئن بالضم [illegible] ۱۲ غ
دیگر [illegible] بالفتح
۳ وکیل [illegible] کار و بار سپرده شود
۱۲ [illegible]

سلامت مدت مدید گذشته که ورود صحیفهٔ انبساط بخش خاطر

نگشته بیت: بسیار صبح که نسیمی نمیرسد ای گل مگر تو پای صبا را شکسته

هرچند که توجه کام‌فرماء در غیب‌بینش از حضور شامل حال خود میداند که صدق

ارادت این ارادت سرشت بحکم القلب یهدی الی القلب در گوشهٔ

خاطر عاطر جا دارد لیکن تحمل انتظار اخبار راحت آثار شاق دانسته بتکلیف دل مشتاق

گاه گاه بعنایت عنایت صحایف مترصد یادآوریهاست بیت: کهی بنامه نامه یاد

می توان کردن ؛ باینقدر دل ما شادمی توان کردن ؛ توجه موجه در باب انفصال

مقدمهٔ قرض شنکر ساهوکار و بذل التفات سامی در باره سرانجام امور دربار از

نوشتهٔ گرامی برادر عطوفت اشتباه میر عطاء الله سلمه الله واضح گردید و

از الطاف آن مهربان واقعی بیش ازین توقع دارد بیت: عالمی بیگانه و یک

آشنا داریم ما ؛ گر زمین پر سیمی کرد اداری ترا داریم ما ؛ حالا بفضل ایزد تعالی و توجه والا

امید قوی است که بوجهی علاقهٔ تقاضای زر مذکور با دوستدار نماند لیکن ساهوی

مذکور هنوز دست از دیهات جاگیر که وجه قوت دوستدار است برنمیدارد خطی از

طرف آن مهربان توجه فرما در باب عدم مزاحمت دیهات لساهی مذکور ضرور زیاده

چه نویسد جز شوق موفور و آرزوی حضور موفور السرور به میر محمد کاشف برخوردار

سعادت پیوند اقبال مند اطال الله عمره و زید قدره کم از استماع اخبار کلفت آثار

واقعهٔ الم آفرین خان مغفرت نشان رحمان قلیخان و میر غفران مآب میر محمد عارف

غم بر غم افزود و داغ بر بالای داغ رو نمود از انجا که با قضا هیچ کس را قدرت هم چشمی نیست

و که و مه را تفاوت پس و پیش همین شاه راه در پیش کما قیل رباعی آنشان که ز تکیه گه

جگر پیش تر اند قومی بپیش و جماعتی بیشتر اند در غربت مرگ هم تنهائی نیست

یاران عزیز آن طرف بیشتر اند حالا چارهٔ این درد بیدوا غیر از رضا بقضا ندید

و کلشان کشتان خود را بجامهٔ صبر و شکیب سبز داشته دانای سر ایجاد واقف رموز

کون و فساد که بمقتضای فطرت ذاتی بر بی ثباتی این دنیا پایدار پی برده اند

یقین که سر رشتهٔ استقلال از دست نداده بباد دهی دلداری و اماندهای تسلیه

طلب خواهند پرداخت و خیر طلب را منتظر اخبار خیریت و جمعیت خود دانسته بتواتر

از احوال خیر مآل مطلع خواهند ساخت عمر کم مزید برب المجید خواجه رحمت الله خان

[illegible]

خانصاحب عالیقدر مهربان سلامت باوجود عدم دریافتِ دولتِ مواصلت
که وسیلهٔ جمعیّتِ تعارفِ جسمانی است بسبب کثرتِ استماعِ صفاتِ سراپا حسناتِ
زبانی خان گرامی قدر قدردان عالیشان سلمه الرحمان مراتبِ محبت آنقدر در دل
نورد منزل جا نموده که زمی از یاد مسرت بنیاد و تمنای دستوار ملاقات
مسرت سمات غافل نیست مسبب حقیقی بآئین بهین میسر آرد در این ایام شرافت و
نجابت آئین میرزا محمد امین که از ظلال افضال آن برگزیدهٔ ایزد متعال مسکن دارد
و در همه جا و همه حال زبان بشکر التفات گرامی زر دهین بادوستدار روابط
اخلاص درست نموده و بمدت آویزه درستی و راستی که از صفات ذاتی او است
در کم مدت زیاده از آنچه بتصور در آید در خاطر جا کرده بتقریبِ سرانجام بعض
فرمایش دوستدار و بعض امور ضروری خود بخدمت میر سید یقین که الحال نظر
بر محبت دوستدار بیش از سابق مشمول الطاف خواهد بود و در انجاح هرچه
عرض نماید بدل توجه خاص مبذول داشته دوستدار را مرهون منت خواهند نمود
زیاده جز شوق آنچه نویسد شوق است بمیر منعم صاحب بعد مدت ممتد صحیفه سر نفقه

برادر عزیز القدر کرامت شیم سلمه الله الاکرم ورود بهجت آمود نمود بهت

چو نام نامیت بر نامهٔ راحت فزا دیدم، چنان خورسند گردیدم که پندارم ترا

دیدم، بدل توجه متوجه در سر انجام مهام متعلقه اینجانب که هر چند نظر بر اتحاد

صوری و معنوی مقتضی منت نیست ممنون یاد آوری ها ساخت، بابت یاندک

التفات خاطرم خوشنود میگردد، دل بازی خورمن از نور اضی بود میگردد

خط لاله گلشن سعادت و اقبال مند لاله در پیچید طال عمره بسعی بازوی آن

فرمان روای اقلیم دانش و بینش خیلی ترقی نموده لیکن درین سفر سقر اثر که

تفصیل تصدیعاتش حوصلهٔ قلم و کاغذ برنمی تابد حواس گم و منقلب از کار

رفته شب و روز سیر خط حیرت و محنت رونما است فرصت دیدن خط کجا است

درین ایام اگر دست از اصلاح خط بر داشته جهت تعجیل انقطاع محن سفر گاه

گاه دست بدعا بر دارند بجاست زیاده عمر باد و ثمره اش بمیر مبارک

ایزد متعال در همه جا و همه حال حافظ و معین احوال برادر گرامی قدر عزیز تر از

دل و جان اقبال مند فتوت نشان برگزیدهٔ ایزد تبارک میر مبارک سلمه الله تعالی

بوده یاد آور مهجوران مشتاق دارد شوق ملاقات بعد بُعد المضافات زیاده

ازان است که در احاطهٔ تحریر و تقریر در آید مصراع دل من داند و من دانم و داند دل تو

در ایام مهاجرت که بفضل او تعالی شانه زود تر بآئین دلنشین اندفاع پذیرد باد غیر از

رقایم انبساط شمایم امری انبساط بخش خاطر منظور نیست اگر گاه گاه باین مجوعن

نشاط تفریح بخش دل اشتیاق منزل باشند گنجایش دارد در ینولا معتمد صداقت دثار

لعل خان خدمت کار را جهت خریدی بعضی اشیای ضروری با عریضه بجناب نواب معلی

القاب عمدة الملک مبارز خان بهادر و خطی بخان صاحب بسیار مهربان قزلباش خان که ظاهرا

بتقریب شادی نوبادهای چمن امارت تکلیف نواب مستطاب تشریف فرموده اند فرستاده

ای نواب معلی القاب ۱۲ — ای فرزندان مبارز خان ۱۲

شد اگر خان مذکور تا حال در آنجا تشریف دارند عریضهٔ مذکور از نظر فیض منظر گذرانیده

ای بخدمت نواب مبارز خان ۱۲ — ای از نظر نواب صحیح ۱۲

متوجه بسر انجام ضروریات خواهند گردید و بر تقدیر عدم تشریف داشتن خان معزی الیه

ای قزلباش خان ۱۲

آن برادر عالی قدر عریضهٔ مرسله را در وقت خاص بمطالعهٔ لامعه در آورده کوشش و سعی

توجه نمایند که سی و پنج هزار روپیه از قیمت افیال خبر طلب که از سدی بلال از پنج سال

بوعدهٔ سه ماه خریده تا حال دامی نرسانیده بوصول در آید و تا وصول زر مذکور

[Margin notes — partly legible:]

بوده از یو فعال ... تحصیل ...

از روشنعال ... بوده برای

معین ... که ... با عید

عطف ... از ... حاصل

معطوف ... مبارز

از ... روشنعال ... باشد

که خبر ... خان ... اشتیاق

وا ... یاد آوری

وارده ۳ ماه مضافات

وارده ... نشد ... ۱۲

با بفهم ...

غایت و هم

اکثر در جناب عالی یاد دہ باو ضرورت یار از و دسر انجام نمودہ ارسال دارند و در
ای یاد دہندہ ۱۲
یاد خود دانند و پندارند بمیر مرتضے میر صاحب مشفق مہربان قدردان سلامت ہر چند بمقتضای
ای در لفظ ہا ۱۲
الامور مرہونۃ باوقاتہا بحسب صورت مراتب محبت و وداد تحقق نپذیرفتہ لیکن
استماع صفات کرامت سمات زبانی رحمن عالیقدر سعادت انتباہ میر رفعت اللہ
واعتضاد بود و قرین صاحب شیخ محمد امین کہ اکثر بیاد گرامی شغل پذیر دارند
موصوف ۱۲ لفظ مرکب صفت ۱۲
آرزومند حصول مواصلت سراپا بہجت دارد تا ظہور این ہمنامتر صدست کہ باوجود عدم
ای حصول مواصلت ۱۲
دست داد دولت ملاقات بمضمون اینکہ بیت مصاحبت چہ ضرورست آشنای
ای آن مخلص را ۱۲
ہنوز یاد مین محو نکہت عربی است ؛ دوستدار مشتاق را از مخلصان صمیم تصور نمودہ
بہ تسوید رقایم توجہ شمایم کرم فرما باد و بفرمایش تحایف این نواح بی تکلف آنچہ
فرمودہ اساس اخلاص را استحکام بخشند بعضے مطالب توجہ طلب بعرض اعزہ
معززی الیہما واضح ضمیر منیر خواہد شد تکرارش تحصیل حاصل دانستہ صداع افزا نگردید
اقبالکم مزید برب المجید بجاتم خان حامی من قدردان من بسیار مہربان من
سامی صحیفہ بعد مدت العمد ورود نمودہ مشمول عواطف فرمود مصراع بقدر

زنہار بیدار بخت ... سعادت ... بیدار بخت ... صاحب ... اعتضاد ... مستعمل ... اسم فاعل است ۱۲

هم رحم از و بسیار میدانیم ما؛ احقر سابق فی الجمله بشمول الطاف آنجناب بوده بذریعهٔ
خدمتگذاری بزرگان کسب سعادت مینمود حالا که بحسب انقلاب روزگار در کنج خمول
گرفتار است اگر بشمول الطاف ایشان یاد نمایند غنیمت میداند سبحان الله در زمان
خلد مکان که منصب و اعتبار روزگار اعتبار داشت بغیر سلوک با آشنایان قدیم
هرگز بخاطر نمیگذشت رهی انقلاب زمانهٔ غدار که با وجود عدم اعتبار مناصب
خدمات چندان بیگانه روشی در مزاج آشنایان مهربان راه یافت که کمیت قلم بعرصهٔ بیان آن
نمی تواند شتافت بهر حال مصراع در خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ اگر پایدار
دنیای ناپایدار در نظر دوربین داشته توجه قدیم مبذول احوال مخلصان قدیم
دارند گنجایش دارد مصراع بیگانه مشو که آشنا ایم؛ وقوع تعویق در ابلاغ مبلغ
معهود برای مهربان برای خوشحال چند اختیاری نیست قبل ازین بهر سعی
ارسال قبل بدست معتمد شیخ محمد محض بهمین اراده صورت گرفته بود اتفاقاً
وعده مذکور صورت بند نگردید حالا اینجا بتوجه اعزه متقدمه آن قسم دیگر صورت بسته
حالا اعز یحیی بیگ نوبت رای که از مدت رفیق و واقف مقدمات است بخدمت میر

برطبق گرامی در حصول رضای مزبور خواهد کوشید اهم مطالب توجه سامی است

بیت تو می باید که از ما بر نگردی ؛ فلک گر گشت گو گردیده باشد والسلام

خیر الکلام بمعتبر خان نهال اقبال خان ذی شان سعادت نشان سلمه

النبی جاودان بار ور فضل و احسان باد تحریر و تقریر داستان شوق بقدر قلم

و زبان نیست اغلب که بمقتضای القلب یهدی الی القلب از نیرنگی و از بسیار

اند که عکس پذیر سجنجل ضمیر منیر شده باشد بیت ره دارند دلها سوی دلها

گران مسنند غافل آب و گلها ؛ بر اعتماد پاس مراتب محبت و وداد احتمال ظهور

فراموشی که درین مدت رو نموده هرگز متصور نبود مصرع ز تو بود چشم آنم که

نظر کنی نکردی ؛ بهر حال الخیر فیما وقع حالا شایان دوستی های قدیم آنست که آینده

مانند گذشته نگذرد و حقیقت احوال خجسته مآل متواتر آشنایان قیم گردد که

الم انتظار صحیفه مسرت بار علاوه درد جدای نشود دیل توجه در سر انجام

بعضی امور ضرور از نوشته وکالت پناه بابورای واضح گردیده و مرهون یادآوری

گرداند نظر بر اتحاد صورت و معنی کارهای اینجانب هم در معنی از ایشان اند

سعی در امور خود موجب شنت نیست لیکن که در انجاح مطالبی که وکیل مذکور باظهار

باعتبار آنکه کار شما و من یکی ست ۱۲ — روا کردن

در آورده و در آرد متوجه خواهند بود زیاده شوق و الدعا به عباس بیگ خان

خان عالیشان قدردان مهربان مخلصان سلامت شرح شوق مواصلت آسا با

مسرت بیرون از حوصلهٔ حرف و عبارت و متجاوز از قدرت لفظ و استعارت

بطریق استعاره ۱۲

تصور نموده حوالهٔ آن بوجدان همدان بمقتضای مضمون بیت این جوشش

تقاضا کرده ۱۲

مهر در دو سینه یک می بود دو آبگینه الانسب والنسبت هر چند دولت حضور

ای سینه مکاتب و مکتوب الیه ۱۲

دایم السرور معنوی همیشه حاصل است لیکن تخفیف الم دوری صوری بدون

کلمه استدراک ۱۲ — ای کدورت ۱۲

حصول نصف الملاقات یعنی ورود نمایق پر التفات مشکل اگر گاه گاه بذریعهٔ این

شرط ۱۲

عطا مطلع خیریت ذات و ترقی درجات میشده باشد گنجایش دارد آغزی یکبو

ای آگاهی دارنده ۱۲ — جزا ۱۲

بالفعل در سایهٔ اقبال آن برگزیدهٔ ایزد متعال است یقین که بهرچه التماس

خواهد نمود بذل توجه خواهند فرمود در ینولا عرضداشتے مشتمل بر تهنیت وزارت

با نذرانه اشرفی بتوقع مهربانی که در زمان دریافت سعادت ملازمت شامل حال

بیان صفت مهربانی ۱۲

خود می یافت بجناب نواب فضل مآب ابلاغ داشته اگر بتوجه گرامی از نظر کرم منظر

شرط ۱۲

بگذرد و واسطه یاد این مبتلای گوشه گرد بجا است والسلام فصل چهارم رقعات

از جانب خود بخدمت بزرگان قدردان و دوستان مهربان

بمیرزا بیدل در سانحهٔ که تماشای تلوّن احوال روزگار خاطر بی سر و پا گردد

بیخودی را پایمال حیرت داشته و خیال حرمان حضور فیض گنجور بخامهٔ آه و مداد اشک

حسرت حروف تمنا بر صفحهٔ سینه می نگاشت صدپور و معمور گرامی نامهٔ کرامت نشان

از جناب فیضمآب هادی طریق صواب معمار دلهای خراب فهرست مجموعهٔ کائنات

بیت الغزل قصیدهٔ موجودات چاره فرمای فرو ماندگان عالم آب و گل میرزا صاحب

قدرشناس فیض رسان میرزا عبدالقادر بیدل سلمه الله تعالی جواهر مراد در سلک آرزو

کشید و بیاد دهی اشفاق قدیم پرداخته ذریعهٔ انبساط و افتخار کرد مصرع هم نوید بوسه دم

و برمردمک دیده کشیدیم سبحان الله سایهٔ پروردهٔ افضال را که در محفل جهان

کرامت اشتمال خود را محروم نمی یافت سرسون منت نامه و پیام باید بود و خو

پذیرفته تماشای رنگین بهار صحبت سراپا سعادت را که جدائی دمی از خدمت فیض

موهبت صفحهٔ دل را بناخن الم می شگافت خونابه کشی فراق باید نمود بیت

شبهای هجر میگذرانیم و زنده ایم، ما را بسخت جانی خود این گمان نبود، اگرچه
بمقتضای شفقت و ارادت معنوی دولت ملازمت روحانی که دوری جسمانی
مانعش نمی تواند شد همه وقت حاصل است و توجه باطن فیض مواطن آناً فاناً رونق بخش
بزم دل صداقت منزل لیکن طبیعت خوکردهٔ زینت حضور کرم گنجور دم بدم ساغر
لبریز شوق بیمایه پیدوی تا بآرزوی مکالمهٔ زبانی که عبارت از صحبت سراپا
الفت و حشت نسیان آشنا روست، سعی می نماید بیت جنون جولان تمنا عرصه
تنگ است، بهار دل طپیدنیم رنگ است، اگر عرض ارادت بمدارج اجابت
ارتقا نماید امید است که از طلسم حیرت برآید و شناور محیط اعظم گشته گوهر
مقصود بچنگ آرد و اگر نقش بیاض خاص که هر ورقش خط شکستهٔ محبوبست
و هر صفحه اش از جدول معشوق قیمت چاره و غایت شود توقع است که جستن
تنهای انیس محفل دل و جلیس مجمع جان بوده از اندوه و شادی جهان
بیگانه نموده بمبداء آشنائی بخشند بیت آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند، اعلام ارشاد الی یوم التناد، گرامی نشاه عفی الله

یعنی ای فلان و در فارسی بالفتح و المد بمعنی تمنا آورده اند ۱۲ کشف و در غیاث آورده که آیا بالفتح کلمهٔ ندا است و کلمه

زہی ساعت سعادت نشان که ازان میمنت توامان که ذرهٔ بی نام و نشان را
بدستیاری لطف تو آفتاب تابان افتقار بسر بفلک افتخار رسانیده یعنی در زمان
ورود نوازش نامهٔ التفات شمامه مرقوم کلک عاطفت سلک مهر سپهر
عطا لطف کرم مظهر اتم فضل هدایت اعم دستگیر بلا اشتباه مکرم کرامت
انتباه سلمه الله و ابقاه فدوی ارادت آئین محمد امین را که از مدت مبتلای
کربت غربت و آرزومند ملازمت فیض موهبت روشناس گشور جمعیت و
سعادت گردانید و براحوال صحبت اشتمال اطلاع بخشیده دل ارادت منزل
را از شکنجهٔ انتظار که صعب تر از شداید مهاجرت است رهانید بیت چو نامت
گرامی نامه دیدم * گهی بر دیده گه بر سر نهادم * از حالت پر ملالت خود چه شرح
دهد که دو سال بر فاقت قدردان قدیم الاحسان نواب مشهور خان در انتظار ظهور
بارقهٔ رحمت آلهی بسر برد حسب الاتفاق نواب معزی الیه را جمعیت خاطر خواه دست
نداد که ایفای مواعید صورت بندد ناچار بمضمون اذا فات الشرط فات المشروط
راضی بقسمت بوده در زمان عزل که محک نقد محبت و صداقت است بتقریب مقدور

بپاس مراسم بندگی پرداخت آخر بعد رفع هنگامهٔ تقاضای سپاه و حصول

ای ملازمت نواب ممدوح ۱۲ مجمع مردم ۱۲

اطمینان خاطر ما طاقت رفاقت طاق دانسته بعزم وطن رخصت حاصل نمود

ای رفاقت نواب مذکور ۱۲ ز نواب مذکور ۱۲

جهت ادای قرض ذمهٔ خود که بتوجه بزرگان تقعد آمود از حد درگذشته بود

ضرورةً در قصبهٔ ارکات که بکثرت آبادی حاکم اقلیم بهم سانیده رسید بعد انفراغ

ای برای ضرورة ۱۲

از مقدمهٔ قرض معنی عرفت ربی بفسخ العزایم بصورت توجه بزرگان این دیار

یعنی شناختم پروردگار خود را از شکست ارادها ۱۲

جلوه گرگشته با وجود عدم عزم چندگاه باعث اقامت این ملک گردید تفصیل

ای ارکات ۱۲

این اجمال زبانی مهربان مبرا از لوث شاه محمد غوث که بسبب کثرت توقف در راه و قنی

آلودگی گناه ۱۲

رسیدند که بوجهی دست سعی بدامن مقصود نرسید شد و جا بعرض خواهد رسید حالا

ای مقصود من حاصل نشد ۱۲

آرزو غیر ازین نیست که سعادت قدمبوس دریافته به همعنانی توجه خاص همگرای مسکن

ای همراهی ۱۲

اصلی شوم و توجه فیض بخش را زاد راه و سرمایهٔ توکل دانسته بقیهٔ عمر مجهول الانجام

ای بزرگان خود ۱۲

بطریق اجداد کرام در کنج انزوا بسر برد از فضل تمیم و لطف عمیم در ظهور مطالب

ای عمر خود آخر رساند ۱۲

ملتمس بذل توجه کامرواست بیت از نگاه لطف کار کیمیا گر میکنی

می توانی خاک ما را زر کنی گر میکنی زیاده ازین ادب مجوز جرات نیست

۱۲ مصراع اول این بیت شرط است و مصراع ثانی که مشتمل بر دو جزاست جزای معنی اول پس معنی آن چنین است که ای دوست از نگاه لطف خود کار کیمیا میکنی پس میتوانی که خاک ما را زر کنی اگر قصد و اراده زر کردن آن داری ۱۲

بشاه فضل الله قبلهٔ معتقدان سلامت ورود نوازش نمیقهٔ کرامت

معزز و مفتخر فرمود جهت سرانجام امریکه بدان مامور بود بروفق مقدور

عزت داده شده ۱۲ بزرگی داده شده ۱۲

بخدمت بزرگان ایجد و دتقید نمود بحکم الامور مرهونة باوقاتها نتیجهٔ سعی

نقاب اختفا از روی حال نکشود هر چند یقین ارادت گستر است که چون

پوشیده شدن ۱۲ ای مقصود حاصل شده ۱۲

ضروریات انجاب را مسبب الاسباب بی منت احباب سرانجام می نماید تا حال

پیدا کننده اسباب یعنی خدا تعالی ۱۲

بافضال ایزد متعال امر مخطور صورت سرانجام یافته باشد لیکن از نارسائی

ای کاریکه در خاطر شما است ۱۲

طالع خود ناشگفته که بخدمت گذاری کم و بیش درسلک خادمان خاص انسلاک

ای اندک و بسیار ۱۲

نیافت مصرع سیاه در دو جهان روی تنگدستیها ؛ حقیقت احوال و

اقامت بی اختیاری که هن زبانی معتمدی میان احمد من عن معروض خواهد

توجه بندگان را قدر نیست که یکبارگاه را کوه گردانند و ذره را بآفتاب رسانند

کنایه از مالدار

اگر یاری طالع موجب بذل توجه خاص گردد و این ذره همیقدار را قدری

دادن و در باختن ۱۲

قدرت تقدیم خدمت بهم رسد بذریعهٔ خدمت خادمان جناب عالی ذخیرهٔ سعادت

ای خدمت گذاری خادمان ۱۲

اخروی اندوزد مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس زیاده چه عرض نماید

جز عزم بندگی تا زندگی بغا البخان قبلهٔ الفت پرستان سلامت هر چند

طبیعت مالوف را از بد و فطرت بآن الفت پرست هر انبه الفت مستحق است

لیکن این بار بار کلفت مهاجرت که کلفت خسارتشاهد جمعیت است دل الفت

منزل ال العقد را از الفت پر کلفت گردانید که بی تکلف از نام الفت قطع

مالوفش کرده لهذا هر لحظه خود با خود در عالم با خودی بیخودی با این خطاب

مخاطب است و مخاطب بیت خواهی که کلفتی نرسد در جهان ترا الفت مکن

مگیر که کلفت ز الفت است آینده بتصور حال اجناب از سعی طریق محبت

احباب احتمال دارد اما شورش حال را چه علاج و علاج آشفته حالی حال بدون

دست داد حال گذشته و یا انهدام اساس قدم الفت محال و بدست آمدن

حال از دست رفته برنگ خدنگ از شست جسته نزد ارباب حال و قال محال

محال محال پس موقوف محال محال بهر حال رضا برضا یک بیت من مِن سو

وصال و قصد او سوی فراق ترک کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست الحمد لله والمنه

که صحبت بیگانه منشان آشنا رو و آشنا رویان بیگانه خو یعنی کلام فیض التیام

شب و روز و روز و شب متوجه دلجوئی خاطر مستهام است بیت گر وصال دوست
نبود با خیالش هم خوشیم خانهٔ درویش را شمعی به از مهتاب نیست پریشان
حالی جمعی از رفقای جدید و قدیم بر جادهٔ صداقت مستقیم آن برگزیدهٔ کرام
مستغنی از تحریر و ترقیم است بیت بتمنای نوای قافله سالار بهار گل جدا
جدا بوی جدا میکرد شیرازه بند مجموعهٔ کائنات نازنگاه کرامت سمات
را عجالةً انتظام بخش این اوراق پریشان گرداند تا بصرصر حادثه و باد تفرقه
برباد نروند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بغالب خان
ارادت قرین محمد امین اکرخاطر عاطر خانصاحب مهربان مهر سپهر لطف و احسان
سلمه الرحمان رالیکسو متوجه یافتن رسمیات مے یافت در اوقات وقوع واقعه
کلفت سمات که بروفق اقتضای تقدیر متعذر التعبیر واقع گردیده آنقدر در صحرا
تقدیم لوازم پیش مے شتافت که بادپای صرصرتک قلم یکقلم از جولان عرصهٔ صفحه
سرمی تافت از انجا که مزاج کرامت امتزاج را لوه تحمل و استقامت میداند
که تندباد مصائب روزگار هرگز غبار غمے بر دامن همت عالی نهمت نمی رساند

تسوید کلمات متعارفهٔ عالم فریب صبر و شکیب تحصیل حاصل والسنه عمداً المصرع

اوقات فیض سمات نکردید بیت خرد نبود بمعدن زر فگندن * بدریا در بکان

گوهر فکندن * چه عرض نماید از احوال حیرت اشتمال مالامال که تا حال گرمی خبر مراجعت

سراپا راحت فی الجمله بدل گرمی منتظران ورود بهجت آمود می پرداخت

حالا که گرمی هنگامهٔ تازه علم شهرت افراخت بتصور تعویق معاودت و امتداد

ایام مهاجرت آتش شوق دریافت فیض صحبت سراپا برکت بحدی اشتعال نموده که

قلم شیرجوش نمیتواند زبان کشود واهب متعال تشنه لبان دوری صوری را بزلال

حضور غالب السرور سیراب گرداند و دل و دیدهٔ آرزو پرست را بکام دل رساند تا

حصول این تمنا بمقتضای تفضل حاصل گاه گاه مترصد کرم فرمائیها است آفتاب

لطف و کرم از افق دوام طالع باد بغالب خان آناً فآناً استدعای داعی

صداقت قرین محمد امین سجاب واهب مجیب الدعوات آنست که تائیدات غیب و

فتوحات لاریب دمبدم همدوش و همعنان قدرشناس صاحب فیض رسان هستند

و متکای خیرطلبان مکرم معتقدان سلمه الرحمان با مصرع این دعا از من و از جمل

جان آمین باد بمحمد و آله الامجاد چه عرضنماید از قلق و اضطراب خاطر ارادت نشان

که بنابر استماع گرمی هنگامهٔ رزم و پیکار نارسیدن نوید فتح و فیروزی بندگان سرکار

ظفر آثار بعارض احوال الدوریت اشتمال است کاش در رکاب فیض انتساب می بود

که شدت انتظار اخبار جمعیت بار این همه ابواب بی تابی بر روی دل و دیده نمیکشود

هیهات هیهات بیت نداد ند در دست من اختیار که من خویشتن را کنم بختیار بجهت حال

بی اختیارانه بدرد دوری ضروری ساخته روز و شب و شب و روز با جمع غفیر

بتقدیم مراسم ادعیهٔ نیاز شغل پرداز است مجیب الدعوات مترقی مدارج اجابت

گرداناد انشاء الله قریب مجیب قبل ازین نقل پروانهٔ عزیزی که در باب او خط توجه نمط

سابق بخان فوقیت نشان فایق خان ترقیم یافته بود مصحوب مهربان کرم گستر

میان محمد جعفر برادرزادهٔ مشفق مکرمت نشان محمد باقر سلمه الله الاکبر ابلاغ

داشته از نظر کرم منظر گذشته باشد معتبری ظاهر نمود که توجه خاص در بارهٔ

سرانجام مطلبش کار یکهزار سوار میکند بمضمون اینکه بیت توجه دل درویش

شها گرداند هزار بار به از جمع لشکر جنگی است بنابر این حال بتوجه بحال غربای

دعا و محبت

شکسته بال منتج نتایج حال و مال است بیت هیچ هنری نیست بامید تلافی

احسان بکسی کن که بکار تو نیاید زیاده جز عرض بندگی چه عرض نماید بغالب خان

هر چند بفضل واهب متعال در همه جا و همه حال نصرت و اقبال یمین و یسار شهسوار

مضمار علو همت و فتوت یکه تاز عرصهٔ شفقت و مروت خانصاحب مهربان مشفق

مخلصان مد ظله العالی است لیکن دل دوستی منزل تا وصول مژدهٔ فتح بمقتضای

بشریت فی الجمله متردد لهذا الحکم آنکه مصراع دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند

هم خود بجناب مجیب الدعوات مستدعی است و هم جماعهٔ صلحا و فقرا را بدعای تعجیل

ظهور شاهد ظفر سرگرم نموده از تفضل او تعالی شانه توقع غالب است که خدنگ

نیاز مخلصان بی ریو و رنگ زود بهدف اجابت رسد بیت از هر کرانه تیر دعا

میکنم روان باشد کزین میانه یکی کارگر شود در بنولا عزیزی از ارباب عمل

تعویذی و نقشی که شاید درین امور مکرر بتجربه رسانیده نوشته آورده و مبالغه کرد

که بخدمت سامی فرستاده شود لیس نظر بر آنکه بیت در هیچ سری نیست که سری ز خدا

نیست تا بتقید عزیز معزی الیه بدون استدعا از فضل مسبب حقیقی

که در عالم اسباب هر امر را وابسته سببی داشته دانسته ابلاغ نمود تعویذ ملفوف
بنقره بربندد دست راست و نقش بر پارچه حریر کشیده در دستار کرامت آثار
باشد و در وقت کار گوشه نقش نمایان بود و در اوقات سه‌گانه عمل فاتحه بروح
پرفتوح حضرت غوث الاعظم و شاه عالم و قطب عالم و شاه نور بلادور بر شیرینی
خوانده و بعد دادن سلامی اسم هو الوکیل بر زبان گذرانده تعویذ بر دست ببندند
و هزار بار سوره نصر یعنی اذا جاء نصر الله دمیده نقش مذکور را در دستار
طرف راست بگذرانند و چیزی بطریق تصدق بغربا و مساکین خیرات نمایند
هر چند که استغنای ذاتی را درین امر کار نفرموده موافق مرقوم بعمل پردازند و ممنون
سازند زیاده چه نگارش رود جز شوق و الدعا فهو المدعا رقعه غالب خان
المنة لله و تقدس که بیمن همت قوی نهمت خان صاحب غالب قدر قدرشناس
ملجاء و ماوا اسحاق خان صاحب قدردان مهربان مد ظله العالی ظهور نتایج دعاهای
سحری و نیازهای نیم شبی رو در صورت اجابت گرفت و معنی نصر من الله و فتح قریب عجالتاً
صورت وقوع پذیرفت سرعت حصول مژده نصرت مشمول در عطای انبساط اگر این همه

نمی‌نمود شدت انتظار اخبار خیریت آثار در مآل از روزگار دلها برآورده بود از چند
شب و روز و روز و شب غیر از دعای ظفر انتما و استدعای اعلای لوای اقبال فیض
اشتمال مطمح نظر نداشت زهی سبقت رحمت مجیب الدعوات که بدستیاری فضله
عجالةً علم اجابت در مضمار ظهور افراشت و کوه اندوه از دوش خاطرها برداشت
بیت شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم
او تعالی شانه این فتح نمایان را بجمیع خیر طلبان فدویت نشان مبارک و همایون
و مقدمهٔ فتوحات و ترقیات روزافزون گرداناد بمحمد و آله الامجاد صاحب من
که نقل پروانه‌اش پیش ازین مصحوب میرزای عطوفت گستر میرزا محمد جعفر سلمه الله الاکبر
ابلاغ داشته از روز نهضت سامی سرگرم دعاست و داعی سرانجام مدعا و شرح
پریشان حالی میرزای مهربان میرزا سهراب سلمه الله الوهاب بیرون از حوصلهٔ حرف و
عبارتست امو می الیه التزام رفاقت فیض موهبت غنیمت محض تصور نموده بود
لیکن بسرعت نهضت سامی و کثرت قرض مانع ظهور عزم مشار الیه گردید الحال
اگر بتوجه آن قدردان در اعانت خان فوقیت نشان فایق خان که میرزای معز الیه را

برقدم توجه ایشان اتکای کلی است پروانهٔ نوازش نشانه با عطای قدری مساعده
که سبب نجات از بند قرض و سرانجام ضروریات تواند شد مشرف صدور یابد موعی الیه
عزم جزم دارد که خود باستحصال ملازمت شتابد بر تقدیر عدم صدور بستن اینمعنی
ایمائی برای صاحب فیض رسان سلمه الله المنان شود که بتعیین یومیه میرزای مسطور را از
شکنجهٔ فاقه کشی برآرد بذل فضل خاص بحال فدوی باعث تکلیف بزرگان و جرات
فدوی بجناب عالی میگردد والا ذره را در حریم مهر چه یارا زیاده بندگی بجناب جانان
فرازندهٔ لوای فتوت و اقبال خانصاحب غالب قدر کرامت اشتمال سلمه الله العزیز
المتعال در زمانی که زبان نیاز ترجمان بجناب کارساز بنده نواز شکر کرم عجز و نیاز
و دل و چشم بر راه مژدهٔ جان فزای ندای نصرت انتما گوش بر آواز بود سامع صحیفهٔ والا
چون وحی از عالم بالا مبشر نوید طلوع نیر فتح و ظفر از افق بازوی سعی آن مهر سپهر فتوت
قطب فلک مروت نزول راحت شمول نمود و بر روی دل و دیده در انتظار انجاز
جمعیت آثار دیده ابواب عیش و انبساط کشود بیت رسید مژده که گل کرد نوبهار
ظفر گذاشت جان و جهان نوگل نشاط ثمر المنة لله و تقدس که افتتاح عقده

مقدمهٔ عمده که از مدتی در عقدهٔ تعویق مانده بدستیاری همت عالی نهمت صورت
بست و مخالف تیره درون برنگ لاله جگر داغ گشته برخاک سیه روئی نشست
از پرواز رنگ روی دورنگان سیه رو یکرنگان یکسو را بهار سرخروئی رو داد
و برگ عیش آبروی منافقان ظاهر مؤتلف و باطن مختلف از صرصر خزان رخ زردی
بخاک مذلت افتاد گلشن شادی شاداب گردید و نهال خوشدلی بسرسبزی کمال رسید
زبان ناطقه در گذارش مراتب تحسین لال است و ارتقای مراتب آفرین بپامردی قلم
خیال محال لهذا زبان گلبن دل جا را آبیاری بیان معانی مبارکباد سیراب ساخته
ختم مدعا بدعا اولی میداند بیت بود بهار و خزان تا بباغ لیل و نهار همیشه باد
بلا فصل تا بروز شمار بعدو و دشمن تو زرد روی چو برگ خزان محب و مخلص تو سرخرو
چو گل به بهار بفضله و کرمه برای دکهنی رام رای صاحب قیصر سان قدرشناس
راسخ الحسن سلامت از مدت بسیار صداقت دثار در تنقیح مقدمهٔ جبر و اختیار بی اختیار
مجبور اضطرار بود حالا بعین الیقین ملحوظ شد که انسان در تقدیم مراسم سعی مختار است
و در ظهور نتایج مجبور مصداق این معنی تصمیم ارادهٔ خیر طلب است که محض تمنای سعادت ملازمت

دولت ملثیم عتبهٔ سپهر رتبه حاصل نمود و دور روز در ظلال افضال یعنی دولت خانهٔ
مهربان قدیم میر منعم و میر نعیم سلمهما الله الکریم آسوده و قدم سعی فرسود لیکن بحکم
الامور مرهونة باوقاتها ابواب حصول مقصود بر رخ آرزو نکشود لاچار بتقیید
خان صاحب سراپا فضل و احسان فضل الله خان سلمه الله المنان عازم تمری شد
زبان حال را باین ترانهٔ حسرت اشتمال مترنم نمود بیت از در دوست چگویم بچه
عنوان رفتم ؛ همه شوق آمده بودم همه حرمان رفتم ؛ انشاء الله تعالی بشرط حیات
و بذل التفات بر وقت مقدور بسعادت حضور فیض گنجور بهره ور میگردد زیاده
چه عرض نماید جز عزم بندگی تا زندگی برای دکهنی رام قدردان را که خان دستگیر
از پا افتادگان سلامت فدوی سوای جناب فیضمآب ملجا و ماوای ندارد لهذا
بمضمون اینکه بیت آن مرد بود چون غریبان ؛ کو در نهفت از طبیبان ؛
باوجود عدم اقتضای وقت بحکم الضرورات تبیح المحظورات بعرض احوال کار بند
جرأت میکردد که برادر عزیز عظمت الله بسبب نارسائی قسمت عزم وطن جزم نموده عازم
رخصت است هرچند جوانکار آمدنی و قریب القرابت فدوی است بملاحظه خلاف

(حواشی:)

۱ کما یا لفتح و حروف چهار پیر
پنبره که بصورت الف
بیت یعنی جای پناه
با خود لیکا یعنی پناه
رفتن ۱۲ غیاث
۲ مادرای بالفتح
مقصوده یعنی جای
برشتن یعنی حاضر بودن
۳ ۱۲ غیاث
یعنی حاجتها حلال
میکنند ضرورتها
ممنوع را ۱۲

(حواشی بین السطور:) بعتبهٔ یعنی چوب ۱۲ — بوسه دادن ۱۲ — ای التفات مکتوب الیه ۱۲ — ای فرزندی ۱۲

مرضی خان صاحب کرامت نشان غالب خان سلمه السبحان که فدوی مدت گرفتگی

ایشان دست بدامن دولت زده بیش از لیاقت مشمول عاطفت است درباب

دستگیری او می تواند بمبالغه عرض کرد و امتداد مدت تعطیلش باعث افراط قرض

گردیده و بداغ نرسیدن اسپ دوم برادر عبدالقادر حکم داغ بر بالای داغ بهم رسانید

بهرحال معنی کلام حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در حق فدوی که اکثر از زبان الهام

ترجمان تراوش مینماید بیت ضعیفان بسعی تو هر که قوی ۔ نگردند ترسم تو لاغر

شوی صورت پذیر گشت که ضعفای ضعیف طالع بکوشش فدوی قوی نشدند

و فدوی قوی ضعیف شد حالا غیر از شربت دینار التفات علاجی متصور نیست بیت

بشش ز نیم طاقت در تغافل نیست ۔ مگر ز فیض عام می بخشی که وقت است و وقت

ظلال فیض اشتمال نور بخش عالم باد برای دهکهنی رام قدردان فیض رسان دستگیر از دست

افتادگان سلامت چندی بحسب سرنوشت باوجود سعی و احتیاط بپاس مروت

حیا که باعث تحمل تصادیع لاتعد و لاتحصی میگردد رشته احتیاط بی اختیار

از دست رفت و رفاقت برادران و رفقای قدیم و جدید باعث قرضداری شدید

گردید الحال که بفضل واہب متعال و افضال فیض اشتمال آن دستگیر از پا افتادگان

شکسته حال بیش از مقدور ادای حقوق اخوت و رفاقت نموده زورق معیشت

چار موجهٔ اضطراب بساحل نجات کشید راه افزایش قرض السدا دپذیرفت

فی الجمله توقع ادای دین سابق صورت گرفت ازانجاکه ادای زر ذمهٔ چند کس از

یک کس بیکدفع محال و ایصال اقساط بقرضداران متعذر لهذا از راه

فدوی نوازی امیدوار است که بشکریار کسخرانجی سرکار حکم شود که تسلی قرضداران

فدوی نموده ہمه تمسک بنام خود بگیرد و از وجه تصدیق مقرری که به فدوی مرحمت

می شود بقدر ما یحتاج ہر ماه رسانیده تتمه در وجه قرض وضع می نموده باشد تا فدوی

از دست تقاضای بی انتها نجات یافته من بعد گرفتار شکنجهٔ قرض نگردد زیاده جز

التماس فضل و کرم چه عرض نماید به فضل الله خان سرمهٔ چشم فضل و کرم سلامت

از چند روز درد چشم که ہیچ نبیند ه بینا بچشم خود می بیند و در یک طرفة العین

ما کلمح البصر او ہو اقرب صدر نک بساط بیقراری در دوکان جان می چیند رباعی

از بس دیدم کشیدن درد بچشم خون میکندم شنیدن درد بچشم درد دگر از چشم نہان میباشد

برادری ۱۲ کشتی ۱۲ یعنی گرداب ۱۲ ای اندکے ۱۲ ای متکفل ۱۲ متعذر ۱۲ مبلغ ۱۲ صدقه کردن ۱۲

وجه آنکه وجه بالفتح روی و چہره و طریقه و طور بمعنی ذات و حقیقت بمعنی میدان بمعنی چیزی و آنچه بدان چیزی کرده شود و چنانچه بمعنی سوی و مشابہت ۱۲ ... ما یحتاج ... تحتانی در اصل ... حاجت ... بمعنی آنچه ... شود و بسوی آن ... استعمال الفاظ ... صدر ... درد ... زبسکه ... نور ... یعنی جلا و ... قوت ... سنگ ... یعنی ... چه ... شنیدن ... ورد ... مبیاشد ... از نظر نہان ... که در چشم یافته ...

در چشمست که دیدن در چشم چشم از نظر التفات ارباب حضور مجمع النور آنست که
نارسائی اضطراری محمول بر اغماض نظر نگردد ان شاء الله النور بجبر و معاینه کشف
بالرأس والعین عازم ملازمت گرامی است آفتاب قدردانی جاودانی نور پیرای
آفاق باد به **فضل الله خان** مردمک چشم مروت و حیاسلات این کرم
سر در روزگار دیده تا چشم بر روی جهان واکرده چنین آزار چشم بچشم ندیده خاصه
که بقدر یک چشم زدن نظر بر مسوده نموده دیده میداند که چه دیده دیده وری که
نظر را صلاح حال بعهده دارد چنین صلاح داد که تا هوا چشم وانکند در هوا چشم وانکند
و دو سه روز چون مردمک چشم از خانه بر نیاید و اگر کاری ضروری رو دهد در خانه
سرانجام نماید لهذا مقصرست و معذور و العذر عند کرام الناس مقبول به **فضل الله خان**
خداوند صادق القول والعمل سلمکم الله عز و جل گرامی نامه کنایت آمود ورود نمود و در
دفع شدت کسل مسیحائی فرمود و اتصال انتها و ابتدای سفر و رمضان که هر دو
تهیه اسباب سفر آخرت دقیقه از دقایق بر زد و فرو نمیگذارند به پشت گرمی حرارت
ناگهانی بر وفق محظوظ خاطر عاطر در ترتیب مرکب خطب بوجه سعی دریغ نداشت

لیکن کارکنان قضا و قدر بحکم اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
باعانت فضل الهی آنجاعه باطل را بر عزم باطل نگذاشتند چنانچه صعوبت رمضان
همسفر نمودند و مرض گران بستر مرض الموت افکنده در تدبیر تابوتش توجه فرمودند
کنایه از رخصت باشد یعنی فوع عنود
حالا انشاء الله تعالی بعد عید که چندان بعید نیست فدوی بشرط زندگی جنازهٔ مرض
تازه را که از چند روز عارض است بر دوش همت گرفته در سایهٔ حمایت آن حامی دارین
میرسد به نیت اینکه باقتدای آن مقتدای ارباب کمال نمازش بخواند تا به برکت نماز
الجنة به حجه
عرش ناز آن قبلهٔ اهل راز بار بار روز قیامت روی مرض نه بیند بیت دم شمشیر تو اعجاز
ای بر عرش رسند یعنی مقبول الهی
مسیحا دارد خضر گر کشتهٔ تیغ تو بود جا دارد زیاده چه عرض نماید جز اینکه مصرع
بهر حاله هستم بیاد تو ام به فضل الله خان بعد مدت ابعد ورود نوازشنامهٔ
خانصاحب کرمفرمای قدردان خورشید فلک فضل و احسان لمعه الرحمان مغز زفرمود
بر وقوع جرایم اضطراری مطلع نمود مصرع ناکرده گناه در جهان کیست بگو هر چند
ای غیر اختیاری
بسبب شدائد سفر دایمی که از چند گاه دامن گیر توجه بزرگان است از تسوید عرایض
مراد از امرا باشد
نیاز معطل مانده لیکن واقف دلها شاهد حال است که دلی زیاد فیض بنیاد غافل نیست

وهر دم ازدیاد الطاف بی‌اکناف غم‌طراز درد دل حاصل **رباعی** یاد تو اگرچه مونس جان

و تن ست؛ در عالم آرام دل آتش فکن است؛ این قصه که باور کند از من که مرا از یاد

بهشت دوزخی شعله‌زن است؛ بدل توجه خاص یعنی عنایت‌نامهٔ فیض اختصاص

بحکم الملکتوب نصف الحضور گاه گاه آبی بر آتش شوق میزند اگر اکثر ظهور این توجه

خاص صورت بندد از مخلص نوازیها چه بعید لطفکم واقبالکم مزید برب المجید

به **فضل الله خان** در ازاء عطای همتهای یاد فرمائیهای خانصاحب قدردان

قدرشناس ارادت منشان سلمه الرحمان اگر به نثار دل و جان پردازد هنوز سر از بار

خجالت نتواند برداشت **مصرع** لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم نامهٔ نامی

در وقت خاص بنظر انور گذشت و معانی مضامین رنگینش بذریعهٔ زبان خان صداقت

نشان نعیم‌خان که همیشه مشغول یاد گرامی است مسموع سامعهٔ فیض لامعه گشت فدوی

از مدتی بترقیم جوابش مامور بود بنابر وقوع تعویق در معاودت جلودار سرکار از جانب

که موجبش زبانی او معروض خواهد گردید در تبلیغ آن تاخیر رونمود بهر حال یاد مسرت

بنیاد نقل محفل فیض منزل است و آرزوی حصول دولت مواصلت سراپا بهجت متمکن

ف ۱ قوله یاد تو الخ این مصرع اول است و بیت اول از رباعی [illegible] یعنی یاد تو اگرچه مونس جان و تن است و در عالم آرام و هم [illegible] یاد تو [illegible] آرام دل میباشد [illegible] آتش [illegible] با وجود موجب راحت بودن [illegible] دوزخ میکند [illegible] اجتماع ضدین [illegible] لازم آید [illegible] قبول نخواهد کرد [illegible] که باور میکند اجتماع این ضدین ممنوع است و در صورت اختلاف جهت مختلف است [illegible] اجتماع آن ممتنع نیست [illegible] چنانکه یاد [illegible] بهشت [illegible] دوزخ شعله [illegible] ۱۲

ف ۲ قوله بحکم الملکتوب نصف الحضور [illegible] حاصل میشود [illegible] ۱۲

دل مصرع نیست در مصر عزیزی که خریدار تو نیست گرمی خبر مراجعت رایات
ظفر آیات باعث منع ظهور اراده گرامی شد و الا این بار بار درد جدائی اسامی
آنقدر بر دلها گران بود که بتقدیر تصور طول سفر بیش از ایمای راحت اتمام حرف طلب
گران بکسر اول بمعنی ثقیل و سنگین که مقابل سبک باشد
بی اختیار بر زبان قلم فیض بار قدردان تفضل شعار رای مکرمت دثار سلمه الله العزیز
الغفار میگذشت شاید آخر صفر این سفر که بنابر شدت الم دوری صعب تر از
سفر است آخر شود درین صورت عنقریب توقع حصول سعادت حضور نشاط معمور
این تمنا بهمین آئین ملتمس مکرم ما بیشتر از زیاده چه التماس نماید آنکه بنام خادم دعا گویم به فضل
کرم فرما صاحب سراپا فضل احسان سلامت ارسال قرابی خربزه و تربز این ریزه
چین خوان مکرمت عالی را چاشنی یاب نعمت متعالی گردانید بیت بماناد شاهی
که ما بندگان را غذای دل و راحت جان فرستد چون افزایش نعمت واسطه آسایش
دلهاست و افزودنش بحکم آیه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم تقدیم مراتب شکر و ثنا لهذا
شکر عطای این عطیه عظمی را بگذارش کورنش تقدیم میرساند مجیب الدعوات مترقی مدارج
اجابت گرداند بیت کی تواند کرد شکر لطف بی پایان تو گر شود هر مو زبان نتوان

احسان توام به **فضل الله خان** صاحب سراپا فضل احسان سلامت نوازش نامهٔ فیض

مصحوب خدمتگار و جلودار سرکار در اوقات شدت انتظار شرف صدار فرمود و رو

کش و افتخار فرمود **مصرع** بوسیدم و بر دیدهٔ گریان گذاشتم خطوط مرسله با خوشهای

انگور لذت معمور بنظر انور گذشت دو شیشه گلاب از جناب فیض انتساب جواب ناق

سامی حواله کسان شده معطرساز مشام تفقد انتسام خواهد گشت هرچند در سفر

برضع بیسیجها قابل سیر افتاد لیکن بسبب هجوم الم مهاجرت غیر کدورت حاصلی و نداد

بیت نظری بر گل شبنم زده افتاد مرا آمد از لخت دل و دیدهٔ تر یاد مرا چه عرض

نماید که شبهای مهتاب بر کنار دریا شور بچه بینا بیهای بر زور زر گردیده و روز

بر شور بچه بی طاقتیهای شورش افزا بشب رسید خصوصا شب یازدهم که بنابر

استیلای جوش باده حرمان حضور فیض گنجور نشهٔ اضطراب در ترقی بود فروغ ماهتاب در دیدهٔ

دل بیتاب کار نمک می‌نمود شب بهر کامل به بیخوابی محض گذرانید آخر شب خیال خواب با استحصال

دولت بیدار شتافت یعنی خود را آئین قدیم در سلک ریاپان محفل عشرت منزل سلک

یافتم و بدست ارادت هزاران گلهای نشاط از گلشن التفات چید و دیده سیر هزاران

۷۸ جواب
مصنف این انتظار جواب
بجای جواب جمع جواب
است آورده و جواب

۷۹

که می دید و کی شنید **بیت** خواب دیدم آن سمن بر در کنار آمد مرا ؛ بخت خواب آلود

من آخر بکار آمد مرا ؛ چون بر قوت طالعی که بالفعل داد اعتماد ندارد که التفات و عنایتی

که در خواب دیده به بیداری نماید بخیال اعاده حلاوت خواب همیشه سرگرم خواب است

بیت تا تو بخوابم آمدی رفت ز دیده خواب من ؛ دیده من ز خواب وا نشود و نمی شود

در ینولا مضمون مفاوضه معدوم المعاوضه که متضمن مذکور شده کور بود مقبور ظهور

از صداقت فی الجمله تسلی خاطر فرمود که شاید الحال ضمیر کرامت تخمیر بیشتر از سابق متوجه

اصلاح احوال عقیدت اشتمال گردد و از بند شدائد غفلت نجات بخشد **مصرع** شاهان

چه عجب گر بنوازند گدا را ؛ کاهی بکاهی زیاده چه معروض دارد جز آرزوی قدمبوس که

انتها ندارد به **قزلباش خان** صاحب قدردان بسیار مهربان سلامت بعد مدت

البعد در حاشیه خط کرامت نمط رای صاحب مهربان فیض رسان سلمه السبحان بیاد

سعادت بنیاد و بذل توجه خاص امتیاز یافته هم آغوش شاهد انبساط گردید اگرچه نظر

بر امتداد ایام مهاجرت بمصداق مثل مشهور **مصرع** هر که از دیده دور از دل دور

مصرع اینقدر هم رحم از و بسیار میدانیم ما ؛ لیکن بنا بر فضول الطاف حضور سرور معمور

٥١ بخت بیدار و بخت خفته ... طالع بکسر لام در اصطلاح منجمان برجی که در هنگام ولادت یا وقت سوال از افق شرقی برآید طالع نمودار باشد و اول را طالع ولادت و ثانی را طالع سوال گویند و از آن حسب طالع ...

٥٢ ...

٥٣ در کنوز ... سعادت و نحوست ... بیعت ۱۲ ام ... مکتوب الیه ... کاتب ...

٥٤ ای از حال کاتب ... مکتوب الیه ... بوقوع آمده ۱۲

دل ارادت منزل متوقع ورود دلنوازش نامهٔ علیحده است بیت مرا بگوشهٔ مکتوب
غیر یاد مکن جدا بنام من ای دوست خط نسیان کش باقی عند التلاقی تقبل لبان شنجان
خان صاحب فیض رسان قدردان معتقدان سلامت شرح تمنای ادراک سعادت حضور
سراپا سرور اگر مقدور زبان قلم و قلم زبان می بود دمی بدست آویز شغل دلپذیر
تحریر و تقریرش از شکنجهٔ رنج مهاجرت نجات یافته وسیلهٔ تسلی دل اضطراب منزل
می نمود بیت هیهات چگونه سر کند کس ره بردم تیغ و پای از حس غیر ازانکه
اینمعنی بدل نزدیک را بضمیر منیر مهر تنویر که مشرق انوار قدرشناسی است حواله نماید علاجی
بنظر نمی آید بیت نیست بی وجه که بر روی نیارم غم دل چون توئی در دل من
با توجه گفتن دارد لله الحمد والمنه توجه بزرگان روزگار الحال از ایام گذشته صرف
اینمعنی است که آینده بنحو گذشته در ابتلای بلای انتظار نگذرد و بهر قسم حصول دولت
مواصلت طرب موهبت صورت بندد و جمیع مخلصان خاص خیر طلبان فدویت اختصاص
پیوسته مستدعی تعجیل ظهور این امنیت اند و شب و روز بجناب مجیب الدعوات سرگرم مسألت
بیت یک نکوروی ندیدم که طلبکار تو نیست نیست در مصر عزیزی که خریدار تو

نیست؛ غالب که شاید آرزو در منصهٔ شهود شاید و چشم دل منتظران چشم بر راه مقدم

ای ظن غالب ۱۲

مسرت توام بکحل الجواهر تراب اقدام بهجت التزام روشنی تازه یابد تا حصول این مأمول

فدوی صداقت مشمول که بحسب ظاهری چندی در تقدیم مراسم بندگیها یعنی تسوید

عرایض نیاز انتما مقصر مانده امیدوار است که مورد انتقام نبوده مشمول نوازش و

یاد فرمائیها باشد بیت گر ما مقصریم تو دریای رحمتی؛ جرمی که میرود بامید عطای

تست؛ شاید که در حساب نیاید گناه ما؛ جائیکه فضل و رحمت بی منتهای تست

محمد فاضل تازه رفیق که در علم موسیقی فارغ التحصیل و دایم آرزومند ملازمت

عدیم العدیل است بذریعهٔ عرض بندگی نیاز خود را به پیشگاه خاطر عاطر میگذراند

بمعنی حاجت ۱۲

وحقیقت دیگر عزیزان عزیز الوجود تازه وارد که درین ملک بتازگی و بلند آوازگی

ای نو وارد ۱۲

در آمده اند بر محک امتحان خان ظلمت زدای دل و جان نورخان که دمی از یاد گرامی

متعلق بر آمده اند ۱۲

غافل نیست و بر خیر طلب لازم نموده که هر گاه عریضه بجناب عالی برنگارد بندگی او

ای برنگارم ۱۲

معروض دارد بتمام عیار بر آمده اند از نوشته میرزای مکرم کرامت شیم میرزا محمد هاشم

محک امتحان ۱۲

واضح خواهد گردید حاصل آنکه بیت مجلس بصفاهانی بنوا باده مهیا؛ ای مردمک دیده من

جا بتو خالی ست؛ زیاده جرأت مقتضای ادب نیست بدعمرکم و لطفکم مزید برب الوحید

بقزلباش خان صاحب کرم گستر قدردان مظهر اتم لطف و احسان سلامت ارادت آیین محمد امین

هرچند درین مدت ممتد بذریعهٔ عریضهٔ نیاز گاهی به پیشگاه خاطر عاطر نگذشته لیکن دعای

نهان و آشکار اشاهد حال است که دمی از یاد کرامت بنیاد و دعای ازدیاد مراتب عمر و

اقبال ابدامتداد که نوعی از عبادت رب العباد میداند غافل نگشته **بیت** کی بود

غافل زیادت دیدهٔ نمناک ما؛ حلقهٔ ذکر ست چون تسبیح مشت خاک ما؛ بجان بندگان گیهان

قسم که شدت شداید حرمان حضور مسرت گنجور اقامت این دیار را بردل صداقت دثار

ناگوار ساخته و دوام آلام مهاجرت سراپا کلفت خان و مان عیش دلخواه را از بیخ

برانداخته **بیت** بتو بزم طرب بیدار در رنگ؛ نغمه خو نیست مرده در رگ چنگ؛ روزی

نیست که به جهت استدعای کوتاه گشتن شب فراق دست دعا بلند نکرده و شبی

که به روزی شدن روز وصال سر عجز بپای عرش نرسد **بیت** کدام روز که سر مشق

انتظارم نیست؛ کدام شب که سرشک دو در کنارم نیست؛ مجیب الدعوات که مسبب الاسباب

حقیقی ست بر تقدیر مقدر بودن اقامت بی اختیاری خاکسار درین دیار سببی که

با آئین بهین تشریف فرمودن گرامی درین نواح تواند شد از ممکن قوه بفعل آرد
یا قسمت این ذره بمقدار از زین ملک فیض بار برید از دکه بعزم وطن بادیه پیما
بالکسر حصه‌ای رزق ۱۲
گشته در راه اگر دولت قدم بوس دست دهد دریابد و به بدرقهٔ توجه باطن کرم
متوطن بمنزل مقصود رسیده بقیهٔ عمر مستعار در کنج انزوا داعی دایمی به بزرگان
قدردان باد بیت گر بود عمر به میخانه رسم بار دگر * بجز از خدمت رندان نکنم کار
دگر تا کجا بشرح درد دل مصدع اوقات شریف گردد اقبالکم و افضالکم مزید بر المزید
به لاله خوب چند ذات سراپا التفات صاحب کرمفرمای قدردان لاله صاحب
مهربان سلمه الرحمان جاودان واسطهٔ مرادات خیر طلبان باد ارادت قرین محمد امین
که بمقتضای صداقت صمیمی فراموشی فراموش نموده شب و روز بیاد بهجت بنیاد همدوش
یای نسبت ای منسوب بخلوص ۱۲
است مجیب الدعوات بدوام دولت حضور موفور السرور بهره ور دارد که بسبب ابتلای
برای علت غائی
آلام دوری ضروری ملتمس یاد فرمائیها نگردد بیت هر که از پیش نظر رفت بیادش آرند
یا رب آن روز مبادا که کنی یاد مرا * ملاذ مهربان شیخ سعید الرحمان برادر حقیقی مشفق
شیخ محمد سلمه الله الاحد بموجب ایمای سامی در درگاه گرامی مراجعت نموده چون در حضور بنابر غفلت

نامه ۱۰۸

وکیل داخل دستک مردم متعینه نشده در عمل بطرفی آمده توجه والا درباب نجات مومی الیه
مطلوب است اهر قسم که مرکوز خاطر عاطر باشد بعرصهٔ ظهور در آید وطور توجه بکرامی خدمت
عرض نمودن حکمت بلقمان آموختن است مصرع چه لازم باکرم گستر طریق موعظت خوانی
آفتاب قدردانی وفیض رسانی طالع باد به لاله خوب چند قدردان صاحب کرم فرمای
مهربان سلامت این مرتبه این همه امتداد ایام سفر که بعرصهٔ ظهور نمود هرگز
متصور نبود والا روز نهضت رایات ظفر آیات بتقیید تمام بتقریب رخصت بدولت
ملازمت فایز گردیده وخود را مبتلای شکنجه حسرت نمی پسندید مصرع حیف صد حیف
که من بر خبر دار شدم حالا لیل و نهار بجناب خالق لیل و نهار مستدعی است که زود ایام
دوری ضروری منقضی سازد تا بدریافت دوام حضور پرسرور تدارک مافات پردازد
تا ظهور این تمنا آرزو آنست که باوجود یاد دهی از گوشهٔ خاطر کرم مآثر محو نگردد بیت

نامه ۱۰۹

فراموشی آئین بهین است فراموشم مکن مقصود این است زیاده بندگی بهمه گوپال رای
مهربان کم یاد نماینده بسیار بیاد آینده سلامت عجب که درین مدت مهاجرت گاهی
یاد مشتاقان مهجور که بیاد گرامی خود را فراموش ساخته اند بفراموشی هم خطور خاطر عاطر

نشد بیت شب و روزم بیاد تو هم آغوش فراق بانت شوم کردی فراموش بچه حال

آینده اگر مثل گذشته نگذرد و مقتضای مروت و انصاف است که کمر انتقام بستن

مقیمان کشور راحت بر مسافران وادی حیرت شایان عدالت نیست بیت در دریای

که توئی بودنم آنجا کافی است آرزوهای دگر غایت بی انصافی است زیاده چه نویسیم

چرا اینکه مصرع لطف بسیار طمع دارم و کم می‌بینم آفتاب یاد فرمائیها از افق دوام طالع باد

به حسبونت رای مهربان صاحب کرم فرما مسلّاهر چند شدت شدائد اشتیاق

بمثابه حد حرارت فراق از احاطهٔ شرح و بیان تجاوز دارد لیکن این بار بار صعوبت

انتظار خبر قدوم مسرت لزوم که هر بار دیر بعرصهٔ ظهور میشتافت و این بار تا حال

در پردهٔ اختفاست خیلی گران می‌نماید بیت هرگز نبودم ای جان کز درد دل

بنالم این بار بر دل من غم میکند گرانی شاید این بار بار اقامت در باغ افکنده‌اند

در باغی شدن دایمی کر توجه بستند مصرع هر چه میخواهی ز توحی آید اگرچه نوردان

نوشت حیرت بنا بر شدت تصادیع سفر که نمونهٔ سقر است کم یاد دهی خود پرداخته

معذور اند و بر مقیمان اقلیم آرام لازم که همیشه سرخوش صهبای فراموشی نباشند بیت چه

با حبیب نشینی و باده پیمائی، و بیاد آر محبان باده پیما را، ببیاض اشعار خاکساری درین
باده پیمودن بمعنے شراب خوردن ونشاه کردن ۱۲
ایام اکثر درکار میشود غالب تا حال اشعار مطلوبه نقل شده باشد اگر زود عنایت شود
بمعنے منقول همچو خلق بمعنے مخلوق ۱۲
زیاده چه برنگارد جز شوق بنهایت به جسونت سنگهای مشفق کار سوانح نگار
مهربان توجه فرماست سلامت درین ماه مبارک اکثر مخطور خاطر بود که بخدمت سامی رسیده
شرف مواصلت خواجه صاحب مهربان سلمه الرحمان که از مدت آرزوی آنست دریابد لیکن شدت
حرارت روزه بانضمام تقدیم بعضے امور ضروری بگذاشت آخر الامر معنی الامور
مرهونة باوقاتها بصورت عارضه جسمانی که از چند روز عارض احوال است جلوه گر
بهر حال الخیر فیما وقع انشاء الله تعالی بعد عید که بعید نیست بشرط حیات بتدارک ما فات
یعنی در چیزی که است که بوجود درآید ۱۲
می پردازد شرح پریشان حالی توابع میر سید احمد سلمه الله الاحد درین قرطاس بار گنجایش
ای اهل و عیال ۱۲
پذیر نیست خصوصا درین ایام که خبر توجه خواجه صاحب جانب بالاگهات شهرت گرفته
قرضداران مایوس مطلق شده اند بلکه بسبب عدم ظهور آثار توجه موجه متعلقان میر مذکور را
درسرکار گرامی خلاف واقع تصور نموده بتقاضای شدید که مورث بی ناموسی است
حقیقت ۱۲
پیش آیند از انجا که میر مذکور را از مدت در جناب خواجه صاحب اعتقاد و در خدمت آن

مهربان اتحاد است و بالفعل توجه سامی بکار عمده مامور اند بجمیع وجوه آبروی ایشان
وابسته بتوجه خاص است قلت فرصت مجوز جرات تحریر نشده و الا اینجواست که
متوجه باظهار حال جماعه توجه طلب داز دحال هر قسم توجه که مبذول شود بجاست
و با وجود دستگیری میر مذکور از احوال متعلقان مشار الیه اینهمه بی توجهی در عالم مروت
بسیار بیجا زیاده هر چه بخاطر رسد انسب و اولی الدعا فهو المدعا به میر نجف قلی
میر صاحب کرم فرمای قدیم الاحسان سلامت هر چند بیقین میداند که تدبیر امور ضروری
نوعی که در خاطر عاطر خطور خواهد نمود محض مصلحت خواهد بود مصرع بر ما هر چه کند
عین ولایت باشد لیکن عدم اطلاع بر ما فی الضمیر فیض تخمیر اکثر اسیر بند تشویش دارد
مقتضای الطاف قدیم آنست که مفصل بقلم در آید تا دل صداقت منزل از ورطه تردد
تقاضا کرده شده ۱۲
بر آید کیفیت طبیعت میر صاحب کرم گستر میر صفدر سلمه الله الاکبر بر ضمیر انور ظاهر است
درینولا از استماع خبر طلب داشتن توابع از تری به ترنامل و بر طرف نمودن شاگرد پیشه
و عزم جزم حضور خیلی وحشت بخاطر میر مشار الیه راه یافته در صورت تغافل گرامی عجب نیست
ای میر صفدر ۱۲ ای اورنگ آباد ۱۲
که پیش از ظهور اراده سامی اراده ایشان که عبارت از عزم خجسته بنیاد است بظهور در آید آن

ایشان بعد مدت ممتد درین جد و د نظر بر سرانجام کاری که سرانجامش در نظر و

بر جمیع امور تقدیم دارد غنیمت دانستن صلاح وقت بل از جملهٔ واجبات است زیاده چه عرض نماید

جز اینکه مصرع ع نیاد دیده ترا بنیاد دل هوشیار بشیر انداز خان صاحب بسیار مهربان شیر بیشهٔ

مروت احسان سلامت آرزوی مواصلت سراپا راحت زیاده از آن است که بعرصهٔ

تحریر در آید الحمد لله که بعد مدت صدق ارادت این ارادت سرشت عکس پذیر مرآت

ضمیر کرم تخمیر گردید خاطر عاطر را متوجه یاد فرمائیها گردانید یعنی پس از عمری صدور سامی

صحیفهٔ سرور معمور متضمن نوید عطای خطاب و اضافه از جناب خواقین مآب در ساعت سعادت

انبساط تام و انتعاش تمام بخشید بیت برین مژده گر جان فشانم رواست ؛ که این

مژده راحت ده جان ماست ؛ واهب العطیه این عطیهٔ بهیه را مبارک و همایون و واسطهٔ

ترقی روز افزون گرداناد خبر مراجعت لشکر ظفر اثر گرم است در بنصوبت انشاء الله العزیز

عنقریب از بهبنت کشتی نامه پیام نجات حی باید باظهور این تمنا هم برین آئین چشم بر راه باقی

بیت بمکتوبی ز تو راضی بود دل ؛ تمنائی که تحصیل حاصل ؛ زیاده چه نویسد جز اینکه

شوق از هر چه نویسد زیاده است به نواب متهور خان کورنش ارادت آئین

۱ع عکس بالفتح آنچه در آئینه و امثال آن از اشیا دیده میشود ۱۲ع

۲ع خواقین جمع خاقان [illegible] بادشاه بزرگ ۱۲ع

۳ع بسیط بالفتح نقیض [illegible] بمعنی [illegible] ۱۲ع

محمد امین معروض باریابان جناب مستطاب نواب تفضل مآب قدرشناس قدیم الاحسان ملجأ و مرجع

راسخان مد ظله باد قبل ازین مکرر عرایض ابلاغ یافته بشرط عدم ظهور نارسائی طالع که از

چندگاه دست از گریبان قسمت بر نمی آرد و بسعادت مطالعه فایز نشده باشد درینولا خان

مهربان آله داد خان و محمد خان بنا بر طلب عازم حضور فیض گنجور انظار بر آگاهی موجی البهاس

احوال خیریت اشتمال بحکم آنکه بیت قاصد چو سخن سنج بود نامه چه حاجت مکتوب کسی بر یه

جز ربان بنده به تفصیل نشد اید و تحریر و بیداد تحصیل حاصل دانسته صبح و شام داعی

اعلای اعلام اقبال فیض التیام و مستدعی حصول دولت حضور عنایت معمور است مجیب الدعوات

بیمن توجه خاص کامیاب تمنا گرداند انه علی کل شیء قدیر از فضل قدیم توقع مستقیم است که

امتداد ایام دوری از آستان فیض نشان موجب کم توجهی نگردد بیت هر جا که هستم

تراعی پرستم زجام می التفات تو مستم زیاد التماس یاد فرمائی چه عرض نماید

بنواب متهور جهان کورنش صداقت قرین محمد امین بجناب مستطاب نواب تفضل مآب

قدرشناس احسان مشفق معتقدان سلمه الرحمان اوج گرای درجه اجابت باد تمنای

دریافت سعادت حضور کرامت گنجور زیاده الیست که تواند عرض نمود بیت اشتیاق بقرب

٢
٣
٤
٥
٦

حضور کلیم باشرحه لایتم بالقلم مگر بعرض نیاز محرر بتوقع قصد در نوا نامه دلپسند

شمامه که در ایام حرمان ملازمت وسیلهٔ جمعیت خاطر ایشان منظور نیست ابلاغ نمودند شاید

نارسائی نامه بران و یا نامساعدت طالع زنجیر پای قلم عاطفت رقم گردید که با وجود

ورود دیرینه انجانات عنایت آمود بعمال جاگیر انجید و در ظهور این آرزو بعرصهٔ ظهور رسید

والا احتمال بی‌لوجهی عهدداران کرمفرمای شفیق مصرع تو نیست که عقلش نمی‌کند تصدیق

وقوع واقعهٔ خان شهادت نشان تهور دل خان علیه الرحمان والغفران مخلصان را سنج

بخاک مذلت نشاند و آه سرد و اشک درد بهوخواهان صادق را بسماک سمک

رساند از انجاکه با تقدیر ممتنع التغییر قدرت هم‌چنگی مقدور بشر نیست غیر از صبر و شکیب

و اشتغال بدعا اعتلای مدارج عمر و اقبال آن قبلهٔ آمال درمان این درد و اندوه منظور

نگردید و استظلال ظلال افضال را درین گاه واسطهٔ جمعیت فدویان صداقت

نشان دارد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد از احوال تشتت اشتمال خود چه

گویم که نا گفتنم بهتر است میر صاحب مهربان بلااشتباه میر رفعت الله که در سرکار عالم علی جاه سلطان

شهید با امتیاز تمام منسلک بودند و اکثر دولت حضور جا اسلامی نمودند و حالا بحسب قسمت

چندگاه درین نواح بسر برده با جوانان شایسته بهندوستان مراجعت فرمودند مفصل

ظاهر خواهند نمود مقتضای فضل قدیم آنست که امتداد حرمان حضور و دوری مسافت مانع

یاد فرمائی فدوی قدیم نگردد که فدوی نظر باستبداد یاد کرامت بنیاد خود را همدم

در حلقه بگوشان دائرهٔ ارادت و اتحاد مور د مراتب تفقد و داد میداند و می باید بهیبت

مانع زدیدنت بودم کز نهار چشم افتد مرا بروی تو بی اختیار چشم در همه جا و همه حال

خادم راسخ متصور گردیده نوعی توجه خاص عز ابتدال یابد که چنانچه بتوجه عالی درین

ملک رسیده چند سال تماشای نیرنگی روزگار نمود الحال بفضل متعال ازینجا بائین

شایسته معاودت صورت بندد و صورت وطن که بسبب کثرت مدت مفارقت بچشم

هم معاینه نمیشود بچشم صورت ببیند بیت از نگاه لطف کار کیمیاگر میکنی می توانی

خاک ما را زر کنی گر میکنی اظهار احوال میر مشارالیه نظر بسابقهٔ معرفت تحصیل حاصل

دانسته به تفصیل نمی پردازد اما مجملاً اینکه بودن این قسم جوانان نزد طلب در هر کار دو لتمدار

بهر قسم دست دهد صلاح دولت است بیت رفیق خوب کمیاب است چون اکسیر در عالم بدست

هر که افتد کیمیا گر می توان گفتن ورفقای میر مذکور اگرچه از هم بهتر اند و از یکدیگر نمایان

استبداد
تنها بکاری استبدادن
تنها بکاری استبدادن
و تنفرد و بکاری مستقل
بنی نظر بتنفرد و استبداد
کرامت بنیاد
بودن در یاد کرامت
بسکه
نی نیاز بالکسر
بمعنی معروف و مکرم و نوازش
و کلمهٔ اعجاز است و
مجاز امیغی مجاز است و
بفتح اول زبر آمده و لاغ
بفتح اول و زبر آنکه لطف
که مولانا ابی سبب اتی
آنچه معنی این بیت و دیده
مقصود که دیدن وطن آنجا باید

لیکن چند کس مثل میرزا اعظم بیگ و میر عاشق علی و میر محبت الله که اکثر مصدر کارهای
عمده شده اند و شیخ محی الدین عرف پیر صاحب که در مردم دکهن بجمیع صفات حسنه
امتیاز دارند و امور سپاه گری که از ایشان بظهور آمده بشرح نمی تواند در آمد
قابل امتیاز و نوازش اند و بجوهر شناسی نظر کیمیا اثر هر یکی در عروج حال مورد افضال
خواهد شد مصرع چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی ؛ خورشید قدردانی و
فیض رسانی جاودان تابان باد ؛ به تهور دل خان بندگی بنده کمترین محمد امین مقبول
بار یابان جناب فیض مآب خانصاحب قدردان صاحب فیض رسان سلمه الرحمان باد فدوی
قدیم هر چند از چندگاه در ظاهر بحسب مشیت واهب العطیه از دولت حضور پر نور مهجور
و بحرمان موسوم است لیکن بمقتضای قدم اعتقاد دمی از یاد کرامت بنیاد و دعا از دیاد
اقبال ابد امتداد غافل نیست فرد گرچه دورم ز بساط قرب همت دور نیست بنده
لطف شمایم و ثنا خوان شما ؛ درین مدت بنا بر اقتضای قسمت ره نورد وادی تعطل و
بی جمعیتی بود عمداً از تسوید عرایض نیاز مقصر ماند بسبب آنکه بذل و کرم خاص در احوال
صداقت مآل دلنشین دل فدویت منزل است نخواست که بعرض حال تشتت اشتمال باعث

۱ [illegible] نامور [illegible]
۲ قدم [illegible]
۳ [illegible]
۴ [illegible]
۵ بالفتح حصه [illegible]

تکدر خاطر کرده والحال بدستیاری افضال ایزد متعال زورق معیشت از گرداب

پریشانی برآمده رو بساحل جمعیت آورده بعضی بزرگان این دیار از راه قدردانی

بتقید تمام از عزم وطن باز داشته بیش از لیاقت کمترین توجه خاص بکار داشتند

و بآبروی که ملحوظ نظر بود مستلزم رکاب داشتند ضرورة جهة اندفاع گمان فراموشی

که فراموش دل ارادت منزل است باجمال عرض احوال نمود بهر حال نظر بر حفظ

عزت و آبرو بحکم آنکه بیت اگر بنیم نانی بعزت دهند ازان به که خوانی بهمت نهند

از قلت و کثرت نظر برداشته در همه حال راضی بقسمت و تر زبان بشکر رب العزت و دعای

اعتلای لوای دولت ابد مدت است مصرع بهر جا که هستم ترا می پرستم توقع که در

هر حال و هر محال از گوشه خاطر عاطر جو نکر دیده گاه گاه بعنایت عنایت نمایق

مشمول عواطف باشند زیاده جرات جسارت بدیه بهه تهور دل خان عرض ارادت

ارادت آئین محمد امین که باقبیمات خانصاحب مهربان صاحب قدردان قبول یاد آرزوی

ملازمت سراپا راحت زیاده از احاطه شرح و بیان است و بیان درد جدائی گرامی

بیرون از قدرت قلم و زبان بیت جدائی آتش تیز است می سوزد دل و جان را

عبارت نقول از ورق اول شغل است بعد از رکاب بدستیاری معترضه داشتند جمله حالیه واقع است که صفت کمال الخ ... جهة ضرورة ای

خدا هرگز نصیب کس نسازد داغ هجران را؛ در عالم کون و فساد توقع دوام حیات نقش بر آب

و تکیه بر باد مصرع هر که آمد بجهان زاهل فنا خواهد بود؛ لهذا دل صداقت منزل

وفور اقرار بی اختیار میخواهد که برفاقت آن قدردان شفقت شعار رنگ آمیزی دیار مینو

گردد و بیدرقهٔ توجه عالی بوطن رسیده بقیهٔ عمر بحول الله در گوشهٔ انزوا بسر برد و خبر

انزوی بدست آرد ترصد که وقوع دوری ضروری که محض مقتضای تقدیر عالم الغیب

حقیقی بی اختیار رسید بکرسی ظهور آمده در وقت توجه حضور پرنور موجب فراموشی این

مهجور از دیده دور نگردد مصرع از دوست یک اشاره و از من بسر دویدن زیاده

جز عرض نیاز چه عرض نماید بمیر محمد زمان میر صاحب مهربان مشفق قدردان سلامت این

سهو القلم روزگاریست که یک قلم چون حرف غلط از صفحهٔ ضمیر مهر نظیر یکبارگی سهو

محو شده گاهی بغلط هم محظور خاطر عاطر نمیگردد مصرع خاطرها فراموش سنگباران

این چنین باید؛ از روز استماع خبر کدورت اثر واقعهٔ خان شهادت نشان تهور [illegible]

علیه الغفران بنابر عدم ورود عنایت نامه صدور اخبار وحشت آثار شب و روز

اضطراب در ازدیاد آخر چند از زبان بعضی اعزه مجملاً خبر خیریت ذات سراپا التفات

مسموع گشته موجب تقدیم مراسم شکر حافظ حقیقی گردید لیکن دریافت احوال برادران مهربان

یعنی ادا کردن ۱۲

بوجوه شتی بیشتر باعث تشتت خاطر شد و عجب تر آنکه مگر نمایق نیاز ابلاغ

ای بر دستهای متعدد ۱۲

داشته عمرها در انتظار ورود جواب مسرت انتساب بسر برده بلکه هنوز در شکنجهٔ انتظار

ای مدتها ۱۲ ای باخر برده ۱۲

است غالباً نارسائی طالع باعث نارسائی نامه بر آن شده باشد و گرنه توجه قدیم

ای بظن غالب ۱۲

بوجهی من الوجوه مقتضی اینهمه بی توجهی نیست که سالها از رشحات کلک عطوفت

خواهان ۱۲ قطرات ۱۲ مهربانی ۱۲

سلک بهره یاب نگردد مصرع چه بد کردم بمن خاطر نشان کن ای مهربان من بهر حال

خاطرنشان کردن معلوم کنانیدن ۱۲

گذشت آنچه گذشت آینده مثل گذشته نگذرد بیت در یاد تو ایم هر کجا ایم

بیگانه مشو که آشنائیم ای در صدد که احوال برادران مهربان زودتر بقلم در آید تا خاطر

صفت برادران ۱۲

منتظر از شکنجهٔ انتظار بر آید از احوال ملال مالامال خود چه شرح دهد که بعد رسیدن

از کرپه بارکات اسپان و اسباب بقرضخواهان حواله کرده عزم وطن مصمم داشت

ناگاه مشیت مسبب الاسباب بصورت توجه بزرگان این ملک جلوه گر گشته با وجود

عدم قصد اسیر زنجیر قسمت نمود و بعد چندی آمدن بعضی برادران دیگر سوای

مبتدا ۱۲ برادران کاتب ۱۲

برادر نادر عبدالقادر باعث افراط قرضداری و پریشانی گردید درین ایام

باقتضای آب وخور برادران همه عازم وطن شدند و قرض ذمهٔ آنها برین بی دست و پا

افتاد حالا صورت همین معنی باعث اقامت بی اختیاری است والا مصرع در

دیاریکه توئی بودنم آنجا کافیست؛ زیاده چه عرض نماید خبر بندگی بمیر محمد زمان

سیر صاحب قدردان شفیق مخلصان سلامت چه عرض نماید که تمنای حصول مواصلت سراپا

مسرت چقدر گریبان گیر دل صداقت منزل است نظم خواستم درد شوق نهان گفتم

بتو گویم که هم تو درمانی؛ باز گفتم چه حاجت است بقول؛ که تو خود درد دلی و میدانی؛

پیش ازین متواتر نمایق نیاز به ترسیل رسید آمده لیکن عدم ورود جواب نارسائی طالع باعث

نارسائی نامه بران گردید مطلع گردانید فی الواقع بیت چه سان ز تو مکتوب گریه آلودم

که باد هم نبرد کاغذیکه نم دارد؛ اگرچه درین مدت کاهی حقیقت احوال خیر مآل به تحریر

درنیامد که واقع شده باید انتظار کرد لیکن چون به سبب قلق و اضطراب که از راه

ارادت صمیم دارد اکثر متفحص حقایق رویداد که حسب التقدیر روی داده می بود مکرر زبانی

معتبری استماع نمود که برادران مغفرت نشان کریم شاه و میر میران بمقتضای سعادت ذاتی

شربت شهادت چشیدند و دل و جان مخلصان در شکنجهٔ غم و الم کشیدند سوخ این واقعه

غم آفرین ابواب غمی بر رخ دل کشود که نمی تواند عرض نمود بیت آنچه بر من میرود گر بر

یای وحدت توصیفی ۱۲ بیان صفت غم ۱۲

شتر رفتی زغم دم میزدندی کافران بر جنت الماوی علم ۵ از انجاکه با تقدیر مقدر حق

قدرت مقاومت مقدور بشر نیست ۵ غیر از مرهم شکیب چارهٔ این درد بی دوا متصور

نیست لیکن آن دانای اسرار ایجاد و تکوین به بدرقهٔ همت جبلی و فطرت ازلی رهگرای من

باستقلال شده باشند حق تعالی آن قدر دار النعم طبعی و آرزوهای دلی بهره ور گرداند

و نتایج این هر دو نهال کشت سیاد را نعم البدل آن هر دو مسافر کشور مغفرت نماید

معنی خوب و بهتر ۱۲

به شیخ عزیز الله الحمد لله که بعد آرزوی بسیار و انتظار بیشمار دولت قرب جوار

قدردان صاحب شفقت شعار شفیق بلا اشتباه عزیز الله سلمه الله و ابقاه دست داد

و بتوقع انقضای ایام دوری ضروری ابواب انبساط بر روی دل غمدیده کشاد عنقریب

از فضل الهی امید قوی است که کامیاب تمنا گردد یعنی دولت مواصلت در یافته

از منت کشی نامه و پیام نجات یابد بیت شوق رهبر کرده ام از وادی دل ام

گرچه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم ۵ شبی نیست که بی یاد گرامی بگذرد و روزی

که استفسار احسنات آن مجمع الکمالات صوری و معنی بآئین بهین مذکور محفل فردوس

منزل نگردد درین مهم بفضل ایزد کریم کاری از دست آن عالی دستگاه قوی دست
بعرصهٔ ظهور نشتافت که دربرزم موجب ازدیاد آبروی هواخواه راسخ گردید انشاء الله العزیز
نتیجه اش بعد انداع حجب جهاجرت بظهور خواهد آمد لطفکم و دولتکم مزید برب المجید
به شیخ عزیز الله صاحب فیض رسان مشفق سراپا احسان سلامت گرامی نامهٔ التفات
آمود مکرر ورود نموده مفتخر فرمود چه عرض نماید از تشتت احوال و تردد خاطر تا که از
روز روانه شدن باین سمت تا رسیدن شهر روز و شب امری غیر از قطع راه درمیان
نبود بعد رسیدن اینجا همین رو نمود که بسبب شدت آزار مردم خانهٔ رای صاحب قدردان
سلمه الرحمان تشویش قلوب بزرگان که همه لشکر و شهر بمضمون این شعر بیت که بر خاطر
بادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی دمی آرام نداشتند آخر بحسب مشیت او تعالی شانه
دوا و دعا مطلق اثر نکرد و معنی مصرع نگردد قلم زانچه گردانده ۀ صورت گرفت حالا
شدت ماتم موجب برهمی عالم است بعد چند روز که موافق رسم معهود ارباب رنگ رسمیات
ماتم انقطاع می پذیرد در تقدیم اموریکه بدان مامور است و بدون تاکید هرگونه خاطر
وار سعی تا بمقدور بجا آورده سعادت ابدی حاصل مینماید این مرتبه که سفر گرامی

خیلے امتداد کشید اینقدر ہرگز متصور نبود بہر حال الخیر فیما وقع حالا توقع مصمم است کہ

زود بدولت نوصلت فایز گردد دو ماہ بازو نین پہرک کر ہر دم مجھے کتی ہین ذاب دیر

نین سجن کا ملنا شتاب ہوبگا؛ انشاء اللہ تعالی بہ میر مرتضی نیر اقبال قدر دان

تفقد انتما مہر سپہر لطف و عطا سلمہ اللہ تعالی ہموارہ بروفق خواہش خیر طلبان این دیار

متصاعد مدارج ارتقا باد نیاز قرین محامدین کہ بحسب شہ نوشت باوجود عدم عزم

بنیاقت قدر دانان عالی شان یعنی متہوران و تہور دلخان کہ نیرین فلک فتوت و مروت

اند چندی بسیر این دیار کہ نزدیک است بکنار دریای شور و از شہور مشہورہ پردور پرداختہ

الحال کہ چند سال در ارکات اسیر زنجیر قسمت است ہر چند متصور کثرت کم یاد دہی خود را

درخور عو لطف خاص نمیتواند تصور نمود لیکن نظر بر تفضل عام یاد عصیان و اجب النسیان

را نوعی از معاصی و السنۃ التماس استغفا تحصیل حاصل میداند بیت کر از گناہ خویش

استغفار میتر سم ز بیہودی کہ رحمت کنی بسیار می ترسم؛ بمقتضای قدم عقیدت از

ہائے کوشش برآوارۂ نوید جمعیت و خیریت ذات سراپا التفات می بود و اخبار کرامت

آثار از مردم متفرق بوجوہ شتی استماع نمودہ ابواب تسلی بر روی دل کشت منزل

می کشود لیکن شاید اطمینان تمام جلوه می نمود تا آنکه زبانی مهربان بلا اشتباه میر رفعت الله

سلمه الله که برفاقت خان عالی قدر رفیع الشان غالب خان سلمه السبحان تبازگی درین

نواح تشریف فرما شده اند مفصل کیفیت احوال خیر مآل دریافته جواهر مراد در سلک

تمنا کشید و باستماع مژدهٔ یسر بعد العسر رطب اللسان شکر واهب العطیه گردید

ایزد واهب الانعام اعلام دولت الیام را اوج گرای مراتب اعتلا کرداند و خیر طلبان

توجه طلب را از بند حرمان نجات بخشیده در ظلال تفقد اشتمال بکام دل رساند تا

ظهور این تمنا بر اتکای قدم لطف و عطا ملتمس کاه یاد فرمائیها است بیت

زان چمن آرزو که بکام دل ثمری رسد من و پریشانی حسرتی که زنامه کل بسری رسد

خان صاحب سراپا فضل و احسان میر فضل الله خان سلمه الله المنان که از مدت ممتد بتقرر

قلعداری ثمری درین ضلع تشریف دارند و فی الحقیقت باعث بودن خیر طلب درین ملک

افضال قدیم ایشان است قبل ازین چند فیل روانهٔ هندوستان نموده بودند دراورنک آباد

زن سندی بالبل القیمت سی و پنجهزار روپیه بوعدهٔ شش ماه خریده در وجه کارسازی

صرف نمود تا حال که پنج سال گذشت یک درم عاید نکشت درینولا که مسند حکومت

سر بالفتح
ورق منشی ... تقصیر
بالفتح عسر
...
بمعنی اوج بالفتح
...
بمعنی ... علی ...
...
سرودن باشد ۱۲

آنذیار بذات فیض سمات رونق گرفته است بذل توجه درینباب بتصور اتحاد وصف
سیادت در حقیقت توجه بکار خود است قطع نظر از مراتب عام مرقومه مصرع کار خود را
میکند هرکس در کار کسی است نظر بر سجیه رضیه مبالغه درین امر از قبیل حکمت بلقمان
یاد دادن دانسته ادب مهر لب اظهار نمود ظلکم ممدود برب المعبود بخواجه محمد حافظ
حافظ متعال در همه جا و همه حال حافظ و ناصر احوال مهربان والا توجه عالی همت مظهر
فیض مکرمت برگزیده ایزد صمد صاحبی خواجه محمد سلمه الله الاحد الی الابد باد شوق
ملاقات بهجت سمات از زیاده از احاطه تحریر و تقریر دانسته باظهار مدعای ضروری الاظهار
می پردازد که خاطر خو پذیرفته مواصلت دایمی چندے بنابر عدم حصول دولت همنرمی مثلاً
شکنجه اضطراب بوده دمبدم تفحص احوال خجسته مآل مینمود ناگاه بحکم جوینده یابنده
زبانی بعض اعزه توجه موجه نظرف بنا در بنا در روستی که هیچ کس مطلع نشده مسموع گردیده
متعجب گردانید نمیداند که با وجود وحدت تجلی ذات در همه جهات بتصور عدم کدام امر
مطلوب باعث ترک این دیار گشت و خیال وجود کدام مقصود مرغوب در آن نواح
بخاطر عاطر گذشت بیت همه جا جلوه گاه معشوق است دیده باید که خوش نظاره کند

بهر حال در ابتدای حال التزام حضور مرشد حقیقی ضرور و قطع نظر از حضور رضای والدین که عقلاً

ای حال سلوک طریقت ۱۲

و نقلاً فرض است استرضای هادی خود اهم مطالب است خود پسندی اصلا کار نفرمایند

و بر نوشتهٔ مرشد عمل نموده مشتاقان را همدوش شامد جمعیت نمایند زیاده چه نوشته شود

جز اینکه بیت هر شب مرو ز خویش گذر کن که چون حباب ٭ منزل به زیر پا بود از خود رمیده را

ایام هرزه گردی کوتاه باد به عبد الستار مهربان صاحب کرم یاد فرما سلامت

بیهوده و بیفایده گردیدن ۱۲

شدت شدائد اشتیاق و حدت آتش فراق زیاده از حوصلهٔ حرف و عبارت است

علاوه اش اینکه درین ایام صعوبت انجام انتظار خبر راحت اثر خیریت احوال خیر

مآل از حد تحریر و تقریر تجاوز نمود عجب که درین مدت مهاجرت گاهی نام این مهجور

از دل و دیده دور بسهو هم بر زبان قلم عبور نمود بیت یکبار نام ما بغلط بر زبان نراند

ما را شکایت از قلم مشکبار نیست ٭ عجب که باعزهٔ عزیز القدر صحایف لا تعد و لا تحصی

صدور فرمود مخلص مستطر به دعا هم امتیاز حاصل ننمود سبحان الله بیت به دیگران نوشت

ای سلام که در حقیقت دعاست برای سلامتی یکدیگر ۱۲

نبشته نامهٔ وفا ٭ بر حاشیه سلام هم از من دریغ داشت ٭ بهر حال بیت اگر یاد من کنی ور

کم کنی یاد ٭ همیشه یاد تو در جان من باد ٭ رقعات هندی که بمهربانی تو دل التیام

مست رام ابلاغ یافته بود دامن زن آتش شوق مشار الیه گردید لیکن بحکم

الامور مرہونة باوقاتها حصول رخصت موصی الیه تاچندی غازهٔ تعذر بر رو

دارد انشاء الله العزیز بوقت مقدر بظهور میرسد و سلام علی الدوام بشیخ شمس الدین

مهربان صاحب این سلالت شرح آرزوی دریافت شرف حضور نشاط معمور اگر مقدور

زبان قلم می بود دمی بشغل تحریر مراتب اشتیاق و مصائب فراق پرداخته از چنگ

الم مهاجرت نجات حاصل مینمود مهیات که کمیت قلم درین وادی جان کرا افکنده

سست و سر رشتهٔ این مدعای ممتنع الاظهار سر در گم بیت هیچ کس آگه ز شرح اشتیاق

ما نشد نامهٔ ما چون زبان لال هرگز وا نشد ناچار باظهار ما فی الضمیر می پردازد

که بتقریب بعضی امور ضرور از جناب خانصاحب قدردان عالی شان بهور دل خان دستوری

یافته ببدرقهٔ توجه کرم فرمایان عالی توجه آخر جمادی الاول در ارکات رسید و بسبب

تشریف داشتن گرامی در قلعه از راه شدت تمنای بی تابانه برخود پیچید و بی اختیار

باین ترانهٔ حسرت نشانه مترنم گردید بیت کعبه را دیدم دلم از درد تنهائی

گداخت محفل آرای که مارا خواند و خود مهمان کیست از بس ابتلای شوق

در صدد آن بود که خود بسامی خدمت برسد لیکن کرمی خبر سرعت معاودت
گرامی ازین اراده باز داشت اگر احتمال اینهمه توقف می بود هرگز درینجا توقف
نمی بود بهر حال الخیر فیما وقع حالا از دو دیده و دل آرزو پرست از شکنجهٔ انتظار
برآرند که بودن اینجا بدون مواصلت آن کرم فرما بر دل محبت منزل شاق است
زیاده ازین طاقت انتظار طاق بیت بیا که در شب هجر تو چشم گریانم ز جوی
زخم آب رسیده بهم نمی آید خبر وقوع واقعات وحشت سمات که ناگزیر دوی حیات
است بتصور تا لم خاطر عاطر آنقدر غم و الم افزود که نمی توان عرض نمود لله الحمد که
آن دانای اسرار تکوین و ایجاد پیش از همه عالم عالم بی ثباتی عالم اند باد دهی
مراتب مصابرت درین امور گرامی تحصیل حاصل دانسته درهمه حال بدعای حضرت
اینها شغل پرداز است مصرع الهی تا جهان باشی تو باشی به سلطان محمد
سلطان اقلیم مروت و احسان سلامت شوق دیدنها زیاده از احاطهٔ شرح و بیان
است بیت شوق در گفتگو نمی گنجد بحر اندر سبو نمی گنجد همیشه مرکوز خاطر دارد
که وقت فرصت رخصت حاصل نموده چندی بخاطر جمع دولت همبزمی گرامی دریابد

۵۲ صدد بفتحتین ... قصد ۱۲ ...
۵۳ ... طاق ... ۱۲
۵۴ ... گریانم ... گریان ... آب رسیده ... نمی یابد ۱۲

لیکن بحسب اتفاق دست بهم دهد بای حال بحکم الامور مرهونة باوقاتها منتظر ظهور
بهرحال ۱۲
وقت است انشاء الله العزیز بر وقت مقدر فایز آرزو میگردد مصرع نومید نتوان بود
از و باشد که دلداری کند ؛ درینولا گاوان بار بردار جهة غله بدست آویز دستک
ای نشانه ۱۲ ای مهربانی ۱۲
ارباب دستگاه بخدمت آن والا دستگاه میرسد یقین که بمقتضای قدم توجه
کامروا و امیدوار خواهند فرمود ظلکم ممدود باد به غالب خان صاحب غالب قدر قدردان
سلامت در وقت وقوع مقدمه لازم الوقوع که وقوعش در نظر ارباب دانش بل دهر
یعنی مرگ ۱۲
دیده که دهر امریست ناگزیر زبان قلم و زبان را بکلمات مصابرت سماخراشیدن
صبر کردن ۱۲ لاعلاج ۱۲
نمک تازه بر جراحت پاشیدنست و از تقدیم مراسم متعارفه چشم اندفاع اندوه
یعنی ایذا و رنج فراوان رسانیدن ۱۲
جگر فرسا داشتن گویا کوه اند مند بلند بناخن تراشیدن خصوصاً بجناب آن قدردان
همدان که واقف اسرار کون و فساد و عالم رموز تکوین و ایجاداند حرفی ازین مقوله
جهان ۱۲ ای جهان ۱۲
بقلم آوردن زیره بکرمان فرستادن است و حکمت بلقمان یاد دادن لهذا عنان
ای کار بیفایده کردن چه زیره از کرمان می آرند ۱۲
کمیت کلک صداقت سلک از آن وادی جان گزا معطوف داشته زبان
ای از باب اظهار برای صبر ۱۲
ارادت بیان را باداء مراتب دعا که ورد دایمی خیر طلبان بی ریا است گوهر آمود میسازد
بیان دعا ۱۲

واهب متعال رایات عمر و اقبال آن مهر سپهر افضال را بر وفق آرزوی خیر خواهان فدویت
استمال مترقی مدارج کمال گرداند و آرزومندان هواخواه را زود بدریافت
بالا برابنده بلند شونده ۱۲ م ج غ ۱۲
دولت حضور سرور گنجور بکام دل رساند هر چند ایام دوری ضروری جناب عالی منظر
تامل بسیار کم می نماید لیکن مصرع درون دیده اگر نیم مو است بسیار است ناز باده
چه عرض نماید تمنای قدمبوس است و بس خدا کند که زود دست دهد بمنه و کرمه بدریافت شادی بخش
صاحب مجمع وجم مشفق و مهربان بسلامت فیض مملو مفاوضه معدوم المعاوضه متضمن بر عزم جزم
صفت ۱۲ موصوف ۱۲ ای عزم ۱۲ و بدل و نظیرش معدوم است ۱۲
این ضلع جهة علاج آزار چشم که چشم هیچ بینده بچشم مبینا دور و دمود دور حقیقت
ای بچشم ۱۲
احوال کرامت اشتمال مطلع فرمود اگر چه حکمای حذاقت مدعی درین حدود معتقد اند
ای دعوای حذاقت کننده ۱۲
لیکن حکیمیکه بر حکمت او اعتماد کلی توان نمود حکیم حقیقی است و بس تعالی و تقدس معتقدا
اگر بپاس تدبیر ظاهر بر وفق مضمون مصرع بر توکل زانوی اشتر ببند رجوع با طبیبان
این نواح دلنشین شده باشد چه ازین شاید که مسبب الاسباب تاثیر عزیزی از معالجان
ای از عزیزی چه بهتر ۱۲
این حوالی را سبب رفع آزار گرداند لیکن رای صاحب فیض رسان مد ظله العالی بنا بر
بعضی موانع که مرکوز خاطر عاطر خواهد بود مجوز توجه باین سمت نیستند بموجب ایمای

بعد استمزاج اطلاع اینمعنی نمود ظلکم ممدود الی یوم الموعود به مصطبای مهربان صاحب

فیض رسان شفیق قدردان سلامت هرچند توجه عالی از قدیم براحوال میرزا لطف الله

که در همه جا و همه حال رطب اللسان شکر احسان آنقدردان اند مبذول میکرد و مخلصان

را مرهون منت میساز دلیکن درین ایام ظاهراً باقتضای وقت کلی توجه بسیار بعمل آمد

لهذا موی الیه بسبب کثرت توابع و قلت یا و موقوف شدن اجاره موضع

معلوم مضطرب شده خود را بحضور فیض گنجور رسانیده و به ملازمت بزرگان فیض رسان

بهره ور گردیدند رای صاحب قدردان سلمه الرحمان بعد دریافت احوال از راه شفقت

قدیم سه صد روپیه ماهیانه از طرف خود مقرر نموده درباب بحال داشتن رعایت سابق

بدستور معمول بکار امین خدمت مرقوم فرموده‌اند و باوجود عدم عزم میرزای معزی الیه

بالتزام رکاب سعادت انتساب نظر برفاقت سامی رخصت نمودند ازانجا که پریشانی

موی الیه از شرح و بیان مستغنی است و توجه آن والا توجه قدردان بحال ضعیفان یقین کلی

عنایات قدیم از نقد و اجاره بطریق معهود مرعی داشته توجه عطای رای صاحب سرایا

عطا ماه بماه رسانیده نوعی توجه فرما خواهند بود که مخلصان مکرر درین باب

مصرع اوقات عیش سماٹ نکردند زیاده هر چه نگارش درآید شوق است و بس

به غالب خان خداوند غالب حکم اقلیم دل و جان امین عبودیت نشان سلامت

دلنواز نوازش نامهٔ ارشاد طراز فخر حرف اعجاز و بجان نوازی و غمگدازی عزلت گزینان

زاویهٔ انتظار بی انباز در عین محمود محمدت آمود راحت اندود سرفراز این بی بها

هیچمدان درآمده ایاز سراپا نیاز باد در دوری ضروری هم از روز و شب چون مهر و ماه

با سوز و گداز دامی دمساز گردیده بیت رسید قاصد و آورد از آن جناب گرامی

بنام کم شده نامی خجسته نامهٔ نامی هر چند درد دل عرض نمائی بنده بندگی محو

خداوند پرست از سر صدق و صفا در طریق وفا سر بر کف دست بجناب خدایگان

همه دان روح جسم و جان واقف اسرار آشکار و نهان قطع نظر از سلوک سبیل تحصیل

حاصل جسارتی است مستوجب جواب عتاب انتساب ای بایزید خود نشناس مصرع

چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی لیکن افراط التفات بنده بدآموز کن

خداوند عنایت فرمای رحمت گستر جرم درگذار مجرم پرور بعبد ضعیف ظاهر و باطن نحیف

آینهٔ صورت معنی مثلاً عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء اه در صورت صورت نمای معنی بی توجهی

صوری توجه فرمای صوری معنوی نظر بپاس امتیاز ظاهری که در نظر صورت پرستان
معنی کم آشنا اینمعنی بیشتر صورت ظهور دارد کاربند جرأت استدعای ظهور مراتب
عطای در ظاهر سربلندی عطا فرمای ظاهر و باطن بیکرنگ ‌های قدر فرقه بیقدر فرا
میگرداند و گرنه موربی زور قلیل البضاعت کثیر الضعف را چه یارا که از سلیمان گرامی
شان کرامت نشان بهواحمال تخت روان توقع بیقدر سزا رتبه بالا از مرتبه مفقود القدر
معدوم اللیاقت خود نماید بیت بآن گل گلعذار جان کی نام بلبل گل کند حاشا که
گویم این سخن بگشت خاشا کیم ۱۲ الحمد لله و المنه که مهر عالمتاب ذره از خاک بردار و
به فلک الافلاک بر آرا زروی مهر و لطف فطری آرزوی ذره بیقدر خاکسار را بخاک
نینداخت و باوجود عدم قابلیت نوازش بنوازش غیر مترقب مفتخر ساخت
بیت کی توانم کرد شکر لطف بی پایان تو گر شود هر مو زبان نتوان شمرد احسان تو
اللهم زد فزد تم زد فقیر احمد خدمت کار سرکار ظاهراً امتثالاً للامر التزام فاقت کوی سیر سید
نمود و الا در استحصال سعادت حضور سراسر سرور خیلی مستعجل بود ظلکم ممدود الی یوم الموعود
برب المعبود و النبی المحمود المقصود به نواب غالب خان نواب افضل مآب غالب حکم حاکم

ملک دل امین ارادت نشان منت ورود نوازشنامهٔ کرامت شمامه مشعر بر وداد
تازه که بمثابت معقد حقیقی رو بداد نظر بر نوید سلامت ذات عالی درجات که در همه جا
و همه حال محفوظ حفظ حافظ متعال باد هزاران ابواب جمعیت و انبساط بر روی دل و
دیدهٔ مهجوران چشم براه اخبار خیریت آثار کشاد رباعی دستم چو بنامهٔ لطف تو کشود
جهل جامهٔ شکر نهادم بسجود بر داشت ز دوش جان و دل کوه الم این نامه نبود
بلکه آئینهٔ رحمت بود اکثر بزرگان امیدوار علی الخصوص بصاحب را یا لطف و عطا
سلمه الله تعالی شب و روز بجناب مجیب الدعوات داعی خیریت و سرعت معاودت
آن قدردان عالی منزلت اند و جماعهٔ دعاگویان را که سابق سرگرم دعای نصرت انتما
بودند باز مشغول فرمودند واهب العطایا تیر دعای این داعیان را بهدف
اجابت رساند و متعطشان وادی دوری را عجالةً بزلال وصال فیض اشتمال شاداب
گرداند بیت ای خوش آن دم که وصال تو میسر گردد چون نفس جان بلب آمده ام
بر گردد شهید شدن عزیزان عزیز القدر مغفرت نشان خصوصاً مشفقی شیخ محمد یار
و اخوی میر حمید الدین که هر دو بمنزلهٔ عم بزرگ و برادر شریک صداقت قرین بودند

خوشی در آمدم از جمع ... این بیت معطوف ... مصرع اول ... آمده صفت ... مفعول ... بلب ... وصال تو ... مانند نفس ... بازگشتن ۱۲

صبر و شکیب شکست ازانجا که با کارکنان تقدیر نیروی همچنگی پشه ضعیف را که موصوف است

بصفت خلق الانسان ضعیفا بوجهی مقدور نیست رضا بقضاء او تعالی شانه را دوای این

(پیدا کرده شده انسان به زور و به قوت ۱۲)

درد جگرخراش دانسته آناً فاناً بدعای عافیت و تنومندی ذات فیض سمات و تعجیل مراجعت

رایات کرامت آیات شغل پرداز است و اب حقیقی بود بعرصهٔ ظهور آرد والدهٔ میر مرحوم

(ای اثر دعا را ۱۲)

از چندگاه در شهر نیست شاید عنقریب بعد رسیدن بموجب امر عالی بتسلی

و دلدهی امی می پرداز د حالا چند کس از توابع میر مغفور بیکس محض اند غیر از فضل کریم عالی السمی

فریادرس خود ندارند یقین که فیض عمیم دستگیری جماعهٔ بیکسان خواهد بود ظلکم ممدود

برب المعبود بعزیزی غمخوار و جویای اخبار من بیخبر از خود سلمه الله عزوجل نامهٔ نامی

که بمقتضای اتحاد معنوی متضمن مکنونات ضمیر تو بر تحریر بود در شبهای غم طرفه غمگسار بها

(پوشیده گیها ۱۲)

نمود بیت مکتوب تو دیده مرا روشن ساخت ۞ این نامه بود جامهٔ یوسف بو ۞

تسوید تفصیل احوال اشتمال مکرر در خاطر فاتر گذشت لیکن نظر بر وحدت حالت

تحصیل حاصل دانسته مجوز صداع یکدیگر نگشت قطعه خواستم درد و سوز پنهان را ۞

بتو گویم که هم تو در مانی ۞ باز گفتم چه حاجت القول ۞ که تو خود دردلی همی دانی ۞ در این

ایام دوستی بر دوامهای گرامی زمام ضبط و عنان طاقت از دست برده
مدهوشِ خموشی دوست را بیتابانه بگفتگو در آورد چه گویم و چه نویسم روزی نیست
که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشید آسا از صباح تا مسا همدوش طپش
نسازد و شبی نیست که تب شعلهٔ فراق جانِ مودت توامان را شمع سان از
شام تا سحر در شکنجهٔ سوز و گداز ننهد از دو بیت بی تو هر روز مرا ماه و هر شب سالی است
شب چنین روز چنان آه چه مشکل حالی است بهر حال روزها در عالم کثرت یاد مسرت
بنیاد بشب میرسد و شبها در دیوانخانه میانه یاد شبهای وصال روز میگردد
تصور صحبتهای مسرت انتما زمانی بحکم وصف العیش نصف العیش دل مهجور را آنهم عوض
شاهد تسلی میسازد و دمی بمضمون اینکه مصرع یاد وصلِ تو بهجران سبب صد الم است
باز دیاد مراتب تالم می پردازد خصوصاً مقدمه که شبی بکرامینه مت ظاهر نمود و خاطر
مشکل پسند با قبالش توجه نفرمود اکثر گریبان گیر دل و تشویش افزای خاطر است تفصیلش
مصرع دل من داند و من دانم و داند دل تو واهب مطلق حجب دوری را عجالةً رفع
نماید تا گفت و شنفت در دل یکدیگر بواسطهٔ نامه و پیام بعرصهٔ ظهور در آید بیت

یارب این آرزوی من چه خوش است ؛ تو بدین آرزو مرا برسان ؛ بمنّه و کرمه عاجلاً

خانصاحب مشفق مهربان کرمفرمای قدردان سلامت رقیمهٔ سراپا اشفاق تمام و فاق که

بسبب استیلای اتحاد معنوی اکثر مضامین محبت آئینش بنیابت دل تودد منزل

از زبان قلم تودد رقم تراوش یافته بود بیاد دهی شبهای وصال و روزهای اتصال که

یادش در ایام مفارقت و لیالی فراق گاهی بحکم وصف العیش نصف العیش دل مهجور را

هم آغوش شاهد تسلی میسازد و دمی بمضمون اینکه مصرع یاد هر لطف هجران سبب صد

الم است ؛ بازدیاد مراتب تألم می پرداز در پرداخته هم مطمئن ساخت و هم در گرداب اضطراب

انداخت **بیت** من دانم و دل و اندرین نامه چه دیدم ؛ صد بار ز بینایی و اکردم و

پیچیدم ؛ روزی نیست که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشید آسا از صباح تا

مسا همدوش طپش نسازد و شبی نیست که تب شعلهٔ فراق جان موت توامان را چون

شمع از شام تا سحر بکانون سوز و گداز نیندازد [ای حرارت ۱۲] ؛ **بیت** بی تو هر روز مرا ماهی و هر شب سالیست

شب چنین روز چنان آه چه مشکل حالیست ؛ تسوید [تفصیل] تفصیل حالاتی که در زمان مهاجرت جانکاه

بسر برده میشود مکرر مخطور خاطر گردید لیکن نظر بر اتحاد حالات تحصیل حاصل دانسته عمداً

[illegible]

عنان بادپای خامه از ان وادی درپیچید بیت خواستم درد شوق نهان را بتو گویم
که هم تو درمانی # باز گفتم چه حاجت است بقول # که تو خود در دلم میدانی # آناً فاناً بجناب
او تعالی شانه مستدعیست که حجب ضروری صوری زودتر اندفاع پذیرد تا کیفیت
شنود درد دل یکدیگر بواسطهٔ نامه و پیام حسب دلخواه صورت گیرد # بیت یارب این
آرزوی من چه خوش است # تو بدین آرزوی من برسان # کیفیت مزاج صداقت امتزاج
الآن کما کان است عزیز میلاپوری میل و محبتی که دارد سعی مقدور بعرصهٔ ظهور رسانید
نتیجه اش بحکم الامور مرهونة باوقاتها بالفعل چنانچه باید بعرصهٔ ظهور نشتافت الخیر فیما وقع
والعاقبة بالعافیه به غالب خان صاحب مهربان مخدوم قدردان سلامت ورود
طرب آمود عنایت نامهٔ عالی با دالی انگور حلاوت معمور که هر خوشهٔ انبساط توشه اش در
آب و تاب از خوشهٔ پروین گوی سبقت می رباید و هر دانهٔ نشاط نشانه اش لآلی متلالی
کواکب را از خجلت کیفیت در درج شب متواری می نماید در ساعت سراپا سعادت این خوشه
چین خرمن عاطفت را لذت یاب گردانید و کام و زبان ارادت ترجمان را چاشنی نعمای
عطای فیض انتما بکام دل رسانید بیت کی توانم گزارد شکر لطفی # بایان نوع گرد شود

هر موزبان نتوان شمرد احسان تو با خانه آباد و اسباب فیض بخشی زیاد الی یوم التناد بفضل
رب العباد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد بالنون والصاد بغالب خان صاحب
بسیار مهربان سراپا شفقت و کرم سلامت حرز بازوی دل مبتلای فراق یعنی نامهٔ نامی
با انبساط بخشی طاق در حالت شدت شداید اشتیاق بر وفق مضمون مصرع خوش شد کند
خیال تو بهجران کشیده را تسلی فرمای خاطر مشتاق گردید و دیده در دوری دیده را
از تماشای رنگین بهار مضامین دلنشین چمن چمن نشاط دلپسند بخشید بیت نقش مراد
زم نقطهٔ مرقش حرز امیدم خط شگرفش از انجا که در عالم اتحاد اتحاد مدار لازم صحابت
بود دو دخا برست بحکم بیت جذبهٔ مهر و محبت از دو جانب میشود یار منحو آمد دلم چون
یار منحو آمد دلم بنا علیه وجود دوری ضروری صوری و تردد شبانروزی که بر مور
بازوی همت عالی نهمت عجالة حسن انجام پذیرفت دام و ستی منزل اشتریک غالب
ان غبار برپی ابناز مضمار شهامت و فتوت تصور نمیشود هر چند در همه جا و همه حال
حفظ حافظ متعال الیقینا حافظ و ناصر احوال یکدیگر میداند و میداند که پاس مراتب
صحبت در نظر ارباب معنی صوری بیش نیست لیکن همانا پاس ارشاد مرشد صوری و معنوی که

فرموده اند مصرع بر توکل زانوی اشتر ببند احتیاطاً ارسال حرزهای مرسلهٔ سابق
اتفاق افتاد لله الحمد والمنه که بآنهم احتیاج رونداد و پیش از رسیدنش مهم اهم باتمام رسید
بیت شکر خدا که هرچه طلب کرده‌ام از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم حالا از درگاه
والای واهب متعال شب و روز بل دمبدم مستدعی اندفاع حجب مهاجرت است و لبس تحجب الدعوات
زود بعرصهٔ ظهور آرد زیاده چه برنگارد به غالب خان نواب غالب قدر رفیع الالقاب سراپا
شفقت و کرم سلامت چندروز پیشتر بی سبب ظاهر خاطر تود مظاهر را مکدری رو نمود
که دل دوستی منزل هرچند متفحص می بود موجبش نقاب اختفا از رو نمی گشود و عدم وجدان
وجهش دمبدم اضطراب می افزود ناگاه نصرت صحیفهٔ ظفر انتما مبشر طلوع کوکب فتح و اقبال
و متضمن احوال صعوبت اشتمال آن روز جان سوز که بفضل ایزد متعال بخیر گذشت و سعود
جمعیت آمود نمود و بر باعث کدورت ناگهانی اطلاع بخشید و معنی بیت لهاها همه
دو نشیمن یا زنه بر یکدگر اند پرتو انداز دلنشین گردانید و بنابر دریافت عافیت ذات
سراپا التفات مترقی مدارج انبساط فرمود هرچند شربت شهادت چشیدن و زخمها
برداشتن فرقه از رفقای گرامی طبیعت خیر طویت را منغص ساخت اما الحمد لله و المنه

که مژدهٔ سلامتی سامی هنگام تدارک همه مکاره پرداخت مصرع اندر میان جمع چو جان است

آن یکی داد و داد از دست خاطر عاطر مشکل پسند بی پروای از همه با استغنا که از خود

هم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمی‌رسد آن ماه تا بما چه رسد بیقین میداند که

اگر عشر عشیر آنچه مخلصان راسخ بقدر استعداد خود دریافته‌اند ضمیر فیض تخمیر با دراک

کیفیت خود پردازد این همه دربند ظهور صفت تهور نبوده نعل دل دوستان صدا

منزل را هر بار در آتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینده اگر

بتحمل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلهای مخلصان مهجور رحم فرمایند از مروت چه دور

میگویم که آتش رنگ یا گل بو بگرداند الهی آن گل آتش طبیعت خوی بگرداند انه قریب مجیب

تعویذ مرسله سابق عمل عزیزی است که مکرر بتن بعمل آورده‌اند الحمد که فی الجمله اثرش

بظهور رسید اگر آینده نیز احتیاطاً بهمین طریق معمول باشد بجاست بیت حرز

جان تو دعای دل ارباب وفاست گو بد اندیش چو تعویذ به پیچد بر خویش زیاده چه

نگارش نماید جز شوق الدعا فهو المدعا به غالب خان که مفرمای ارادت نشان

سلامت نوازش رقعهٔ بدایع با نسخهٔ مجمع الصنایع ورود نموده معزز فرمود مصرع

بوسیدم و بر مردمک دیده کشیدم و نارسائی این نارسائی مقصر الخدمت عقیدت

انما بر تنگ لطف و عطای لقدر شناس صدقا لا تعد و لا تحصی است اگر آیه کریمه لا تقنطوا

من رحمة الله امیدوار کرم نمی نمود تصور کثرت معاصی بسر بردن ایام حیات مستعار

از بخت اینش خدا ۱۲

بسیار دشوار بود بیت کرما مقصریم تمام دریای رحمتی چه میکند میرود بامید عطای التفات

انشاء الله العزیز عنقریب چشم دل را از کحل تراب اقدام فیض التیام منور میسازد و باظهار

وجوه نارسائی اضطراری می پردازد بیت نه دوری زخدمت صبوری بود

که بسیار دوری ضروری بود زیاده بندگی تا زندگی به حاجی محمد حسین حاجی صاحب بسیار

مهربان سلامت صدور التفات نامه انبساط هنگامه با نتعاش تام رسانید و حلاوت

ابنه مرسله نشئه نشاط را دو بالا کرد انبتک الله نباتا حسنا هر چند وصول

یعنی برویاند خدا تعالی برای تو روئیدگی نیکو ۱۲

مفاوضات در زمان مفارقت تسلی بخش دلهاست لیکن وجود اینهمه قرب مسافت

امتداد ایام منت کشی نامه و پیام بر خاطر محبت التیام خیلی گران مینماید مدتی انتظار مراجعت

سراپا بهجت کشیده لاچار خود عزم استحصال مواصلت موفور المسرت نمود از انجا که مرضی

گرامی متوجه رفع حجب مهاجرت نیست و توجه باطن تفقد مواطن بصورت توقف را بایست

۱ باید دانست که لفظ نارسائی اول ... در حقیقت عین ... میان مصرع ... مصرع ... اینست صبر ... دوری ... نه ... ناچار صبر باید کرد ... ضرورت واقع میشود ... بسبب ... می کنند ... مینماید یعنی ...

۲ امتداد ایام مفعول ... مفعول ... لاچار

۳ کشتی نامه و پیام ... لفظ خیلی گران ... کلمه فارسی ... بمعنی بسیار است چه چاره ... بمعنی علاج ... مخفف ... کلمه عربی است ... نفی آن بلفظ لا ... بمعنی لاعلاج و لابد و بالضرور ۱۲

سعادت سمات جلوه گر گردید و دل و دیدهٔ مشتاق را ابتلای شداید فراق پسندیده فیروزه جزا
به تبعیت مزاج و باج پرداخت و بدوری ضروری در ساخت بیت خوش باش که ما خوی
بهجران کردیم ؛ بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم ؛ زیاده چه نوشته شود جز اینکه مصرع
دریا تو ایم هر کجا ایم به حاجی محمد حسین صاحب حاجی صاحب بسیار مهربان سلامت عنایت نامهٔ
عالی رسید و عنایت دال انبه چاشنی بخش ذائقه صداقت گردید مصرع ای وقت تو
خوش که وقت ما خوش کردی ؛ وعدهٔ ورود انبساط آمود مثلش از عید سعید بود بعد
یعنی معهود رسیدن مکتوب الیه نزد کاتب ۱۲
عید علکم ایفای وعده که نظر بر شدت انتظار حکم وعید دارد خیلی بعید نمود
صفت عدم ایفای وعده ۱۲
بیت ای همه وعده ات وفا میشود و نمیشود ؛ محالم از تو با صفا مشود
و نمی‌شود ؛ چون شداید انتظار از حد بگذشت و طاقت تحمل درد مهاجرت با وجود اینهمه
قرب مسافت طاق گشت ناچار خود عزم دریافت دولت مواصلت نمود انشاء الله العزیز
عنقریب بخدمت میرسد و دل و دیدهٔ مشتاق را بکام دل میرساند زیاده آنچه نوشته شود
شوق است بشفیق قزلباش خان جان نثار مشفق بسیار مهربان کم یاد فرمای مشتاقان
سلامت مبتهاست که صدور سامی صحیفه مسرت بخش دل و دوستی منزل نگشت

بیت از یار کهن سیکھی یاد ‌‌ این پیشهٔ تو مبارک باد ‌ لله الحمد والمنة که نوید سراپا امید

رونق پذیرفتن خدمت بخشی گری صوبجات دکهن بذات فیض سمات جواهر مراد در جیب

آرزو در آورد و دامان دل و جان را بلآلی انتعاش مالامال ساخت و است امتعال این

راحت اشتمال را مبارک و همایون مقدمهٔ ترقیات روز افزون کردانا د هر چند الحال

مترصد ظهور مراتب توجهات دلخواه بودن طلب محال نمودنست لیکن نظر بر پاس اشفاق

قدیم اگر یاد دوستان مهجور که گاه گاه بگوشهٔ خاطر عاطر جا داشته باشد گنجایش دارد دمت

دریا توایم هر کجا ایم ‌ بیگانه مشو که آشنا ایم ‌ زیاده چه نگارش رود حرز شوق

بنواب غالب خان نواب غالب قدر قدردان مشفق مخدوم مهربان باسلامت کو دمی و آنی

ای کسیکه قدرش غالب است ۱۲

ولحظهٔ و زمانے که نظر بر گرمی هنگامهٔ قیامت علامه که او تعالی شانه بجمعیت و خیریت

بانجام رساند بی تردد خاطر و بے دعا نیاز انتما که مجیب الدعوات عشر عشیر از اقل

اجابت گرداند بگذرد دبیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموش ‌ فراموشی شده از د

فراموش حصول صاف تشریف داشتن آن یگانه تاز عرصه تهور با وجود فوج قلیل تفاوت کثیر

بیشتر از لشکر ظفر پیکر و انا فانا پیکار طلب بودن بل تفحص مقابل نمودن دل محبت منزل را

القصه در گرداب اضطراب دارد که قطع نظر از قلت آرام خور و خواب کثرت تفکر بتصور

استعجال مزاج شهامت امتزاج درین امور محمل طلب شتابی اطمینان را یک سر از یاد در می آرد

اگرچه بمقتضای قضیه زمین بر سر زمین آنچه بعمل آید صلاح وقت و عین مصلحت خواهد بود

لیکن بودن فوج هراول از سردار سابق فاصله که بر تقدیر اتفاق کار که وقتش معین نیست یکدیگر را

اعانت و خبرگیری یکدیگر متعذر باشد هرگز بسمع رسیده تا بدیدن چه رسد تجویز شدن نواب

مبارز خان بهادر سلمه الله الاکبر که دستور العمل روزگار اند درین باب بسیار عجب مینماید بهر حال

معنی الخیر فیما وقع دلنشین بوده فی الجمله تسلی بخش میگردد والا استیلای بی پروائیهای

آن شهسوار مضمار استغنا از حال خود و اصدقا در آزار دادهای محبان بهیچ وجهی مقصود

نیست هر چند تسوید این مقدمات بخدمت گرامی علی الخصوص ازین مسافت بعید

محض بتحصیل حاصل پرداختن است اما از انجا که خود را با وجود بعد جسمانی که در هیچ آن مانع

ملاقات روحانی نمی تواند شد در راحت و محنت شریک غالب میداند بنیابانه بنگارش

ما وجب علی الاحبا می پردازد که پیش از پیش آمد کار سپاه گری رعایت مراتب سرداری

که فی الحقیقت اظهار کمال شجاعت و پایداری لا تعد سپاه گری نمودن است از ورود سردارانرا

در هر آن کمر بپا کردی چیست بستن از آئین حزم و احتیاط دور در ایام دست داد
دولت حضور گاهی عدم قبول صرفه بوقوع نیامده در زمان دوری هم اگر بحضور عالی جات
حضور مرعی باشد چه دور بلکه بپاس رعایت مراتب حفظ الغیب بحضور زیاده شوق الدعا
بفضل الله خان صاحب مهربان سلامت مصدر صحیفه سراپا سرور بحضور رسید و لیست
رسانید و بدریافت مژده خیریت گرامی منبسط گردانید زمین دار نا عاقبت اندیش که
از راه کوتاه بینی و کور باطنی بهجوم اشجار و انبوه احجار را حصار عافیت اندیشیده بغرور
کثرت جمعیت سودای تمرد در سر داشت بفضل قادر متعال و توجه فرمایان تقعد اشتمال
باستعجال بکمال بکیفر اعمال و خامت مآل رسیده آواره دشت وبال و نکال گردید حالا
انشاء الله العزیز عنقریب مراجعت صورت می بندد و از الم دوری ضروری نجات
دست میدهد صبح وصال العون و احسانه بسیار قریب الطلوع تصور نموده باطمینان خاطر
مقیم قلعه راحت و یاد فرمای نور دل و ادی جهاجر باشند خطوط خان غالب قدر
قدر دان سلمه الرحمان درین اثنا متواتر رسید نواب مبارز خان بهادر بسبب شدت بارش
هنوز بسمت تشریف دارند و خان مذکور هنوز ده کروه پیشتر و مخالف تا حال از

شهر برنیامده جلدی خان مهربان درین امور خاطر را خیلی متردد دارد آناً فاناً بجناب
مجیب الدعوات مستدعی است که این هنگامهٔ نمونهٔ قیامت بحسن عافیت منقضی گردد
و دیدن خان مشار الیه بخیریت و جمعیت دلخواه میسر آید در تعجیل ظهور آن تمنا توجه معنوی
آن مجمع کمالات صورت و معنی نیز ضرور زیاده شوق والسلام علی الدوام بمیر رضا صاحب
میر صاحب مهربان من مشکین نامهٔ عنبرین شمامه با شیشهٔ عطر عنبر رسید و مشام جان و دماغ
دل را معطر گردانید بیت قاصد رسید و ساخت معطر مشام من ؛ در چین نامه
داشت مگر نافهٔ ختن ؛ تائید موید بر حق و توجه فرمایان مشفق فتح باله عجالةً صورت
پذیر گردید و متمم دکوته اندیشن بسزای اعمال نکوهیدهٔ مآل رسید حالا از جناب واهب العطایا
استدعا است که آن شهسوار قلم و سیف و قلم را برستم وافر اسباب ثبات و لرزه زود تر منصور
و مظفر گرداند و این مژدهٔ راحت افزا را حتها بدلهای محبت انتما رساند فقط بمیر
محبت آیه میر رضی صاحب میر صاحب کرمفرمای قدردان سلامت عنایت صحیفهٔ الطاف
انتما با عطای لوز و مربای لذت آما و رود حلاوت آمود نمود و کام جان را
بنعمای دلخواه آشنا فرمود اگر زبان هر مو جاشنی حیش شکر شکر گردد بکسر مو

از عهدهٔ شکر این مرحمت سراپا راحت نمی تواند برآمد بیت کی توانم کرد شکر لطف بی
پایان تو ٭ گر شود هر مو زبان نتوان شمرد احسان تو ٭ اللهم زد فزد ثم زد بمیرزا نجف قلی
میرزا صاحب مهربان من سامی صحیفهٔ سراپا انبساط و سرور متضمن تهنیت عید سعید که بجمیع دوستان
مهربان مبارک و همایون باد در ساعت سعید رسید و بسرور رسانید مصرع خیال [illegible] شد
گردیدم که پندارم ترا دیدم ٭ بادکش مرسله راحت بخش دل و جان گردید و مضمون شعر قدیم
بیت بادکش با نسیم مسا است ٭ دم او ز روح بخش اعجاز است ٭ بتازگی دلنشین
گردانید مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ٭ بغالب خان نواب صاحب
قدیم الاشفاق قدردان مکرم فیض رسان سلامت شرح آرزوی حصول دولت حضور سراسر
سرور را بیرون از احاطهٔ قدرت قلم و زبان دانسته بعرض مدعا می پردازد که بعد استماع خبر
کدورت اثر رحلت نواب مغفرت مآب طاب الله ثراه بملک تقدس مکرر عرایض نیاز
(ای عالم آخرت ۱۲)
ابلاغ داشت و ورود نمایق التفات کمان نارسائی نامه بران را بدرجهٔ یقین رسانید
و از سکنجهٔ اندیشهٔ کم توجهی کرامی که نظر بسوابق عنایات امید گاه شفیق مصرع تصور نبست
که عقلش نمیکند تصدیق ٭ رهانید والا دل صداقت منزل که از مدت بحسب قسمت بتفرقه

۴۲ نمایق التفات صورت نمی بست ۱۲

قلعداری قلعهٔ تمری متعلقهٔ کرناتک در گوشهٔ عزلت بیاد بزرگان قدردان شغل
پرداز است و بتوقع صدور صحایف قدرشناسان مهربان خود را بتسلی و اطمینان
آشناساز زمین تیز از گونه تردد و اضطراب بود الحمد لله والمنه که درین ایام میمنت التیام
نوید مسرت جاوید رونق پذیرفتن مسند وزارت دکهن بذات ذات الحسنات
و تشریف داشتن در رکاب نواب معلی القاب قمر رکاب فلک جناب مد ظله العالی
سامعه افروز گردیده جواهر مراد در سلک آرزو کشیده و جیب و دامان دل و جان را
مالامال انبساط و جمعیت گردانید واهب متعال این مژدهٔ سراپا راحت مبارک
و همایون مقدمهٔ ترقی اقبال روزافزون گرداناد بمحمد و آله الامجاد چیز طلب برفاقت
امارت و ایالت مرتبت نواب سعادت الله خان بهادر که ارادهٔ دریافت
سعادت ملازمت نواب مستطاب مد الله ظلاله دارند عزم جزم دارد که بعد مدت
ممتد دولت حضور بزرگان مهربان که طبیعت ارادت طویت از ابتدا خو پذیرفته
آنست دریابد در صورت ظهور این معنی توقع قوی است که درد دوری دیرین زودتر
دوا پذیرد تا حصول این مناظر بر الطاف قدیم متوقع کرم فرمائیها است زیاده بندگی

امارت و ایالت ... نواب ... تقدیم ... رسانیده است ... ستایش ... عنایات ... کرم ... قدیم

بنواب غالب الملک نواب صاحب مهربان فیض بخش قدردان سلامت آرزوی ملازمت
سراپا مسرت را چگونه بشرح در آرد که زبان خامه در بیانش بعجز و قصور اعتراف دارد هرچند
ظاهر بدر دوری از دولت حضور فیض گنجور مبتلا است لیکن بمقتضای قدم بندگی همیشه
در دعای علای دولت آما مشغل انتما لله الحمد والمنة که نتایج دعاهای بی ریا بعرصه
ظهور انشافت و خود هم قرار یافت یعنی مسند بخشی گری دکهن بآن زبدت سرایا الطاف
رونق گرفت و دل و جان اسحاب صداقت نشان جمعیت بخواه پذیرفت ایزد تعالی
این مژده جان بخش را همایون و مبارک گرداناد و خیر طلبان صادق الاخلاص را بمیامن
توجهات خاص بکام دل رساناد خیر طلب هم جزم دارد که برفاقت امارت و ایالت
مرتبت نواب سعادت الله خان بهادر که تهیه دریافت حضور مجمع النور نواب فلک جناب
خورشید رکاب مدظله العالی دارند خود را در ظلال افضال بزرگان تفضل اشتمال رساند
درینصورت عنقریب متوقع است که دولت ملازمت سامی دست دهد و دل
آرزو پرست کامیاب تمنا گردد تا ظهور این امنیت ترصد دارد که بپاس اشفاق
قدیم در گوشه خاطر عاطر جا داشته باشد زیاده چه عرض نماید میرزا نجف قلی

قدردان صداقت اندیشان کرمفرمای اخلاص کیشان سلامت استماع خبر کدورت اثر بی

شائبه تکلف از خود بی خبر نمود و هوش از سر و صبر از دل ربود بنابر شدت الم وقوع واقعات

متواتر چشم دل سراپا حیرت آمیز اند که تعزیت نویسی چیست و ماتم داری چه باشد

بیت گردون مدام خون جگر می دهد مرا ۞ دردی نرفته درد دگر می دهد مرا ۞

درمان این دردبی درمان بحسب امکان غیر از صبر و شکیب متصور نیست یقین که آن قدردان

همه دان جزع و فزع را تحصیل حاصل محض بل مورث اضرار خاطر آن ره گرای ملک تقدس

تصور نموده و تسلیم و رضا را مرهم این ناسور جگر خراش فرموده متوجه دلدهی و پرورش

اطفال که الحال بیش از سابق مترصد ظلال افضال اند خواهند بود ظلکم ممدود و برب المعبود

بنواب مبارز خان زهی زمان سعید و آوان طرب جاوید که جشن سعید عید نوید عیش و

نشاط تازه بگوش جهان و جهانیان رسانند و جوش عشرت و انبساط بی اندازه جیب و

دامان عالم و عالمیان را بجواهر زواهر مراد مالامال گردانید از علو مدارج انتعاش

کلک سیه مست را عنان دست نداده که سر از صفحه کاغذ فرو آید تا حرفی

بکام دل رقم نماید و از اعتلای مراتب خوشدلی کاغذ ساده ... سعی بد مست

راضی شدن ۱۲ — بمعنی خالص ۱۲ — گزند رسانیدن ۱۲ — ای بسیار ۱۲ — لفظ سیه برای کلک مناسب تر ۱۲

۶ سیه مست یعنی سیاه مست و بسیار مست ۱۲ع

بشگفتاده که تن با طاعت بیانِ قلم در دمد تا دل دوستی منزل بتحریر ما فی الضمیر پرداخته

لختی از بند تردد وارهد اگر بطور متر سمان روزگار بتقدیم مراسم متعارف پردازد

به تبعیت رسم قدیم طبع مشکل پسند را در محفل تازه گویان عرق عرق انفعال

میسازد لهذا کوشش و کردنِ عید خجسته نوید را بلآلی تهنیت وجود کرامت آمود آن

برگزیدهٔ ایزد معبود که بفضل او تعالی شانه همیشه واسطهٔ آسایش و خرمی خاطر مخلصان

راسخ باد زیب و زینت دلخواه بخشیده هر دم بزبان مقال باین ترانهٔ دلنواز مترنم است

بیت عالمی گو به مبارک باد بر تو عید نو ٭ من مبارکباد از روی تو گویم عید را

رب العباد مراتب انبساطِ خیر طلبانِ جناب فیضمآب را آناً فاناً ترقی پذیر گرداناد

بنواب سعادت الله خان قبلهٔ امین ارادت گزین سلامت بعد رخصت از

جناب عالی عازم منزل مقصود شده اوایل ماه مبارک در نواح نیلور وغیره محالات

متعلقهٔ سیادت و کمالات مرتبت صاحب سراپا لطف و عطا سید مصطفی سلمه الله تعالی

که بصفات حمیدهٔ صوری و معنوی موصوف اند رسیده دو سه روز بتقیید سید عزیز الیه

اقامت رو داد از انجا که فدوی قدیم و رهمه جا و همه حال از زبان حال و مقال رطب اللسان

ه۱ یعنی سرسبز و بمعنی نوازنده مست و بمعنی خجل کننده و شرمسار
ه۲ یعنی داغ ۱۲ تازه صنعت مقابله یعنی رسم قدیم داشته یعنی مقابل طرز و آئین کهنه متقابل اعتباری جدید سخنوران
ه۳ یعنی تهنیت ندارد ۱۲ یعنی از مبارکباد گفتن یعنی مبارکباد تو عید را طرف ذات تو
مبارکباد میگویم ۱۲
ه۴ یعنی از طرف ذات تو عید را از روی ذات تو عید را مبارکباد
ذات ستوده از قبیل ... اشرف ارادهٔ کل ۱۲

شکر عنایات سابق و حال آن سید حق از دریافت مراتب قدردانی و فیض رسانی
آن فیاض قدرشناس حلقه ارادت جناب فیضمآب در گوش دل و جان کشیده جهت استحکام
اساس صداقت تحریر عریضه نیاز سبقت نموده اند از نظر فیض منظر خواهد گذشت
و جوابش از راه کرم عمیم بآئینے که موجب ازدیاد مراتب اخلاص سید مذکور که بجمیع وجوه
مستوجب توجهات خاطر اند توانند شد مرحمت خواهد گشت مصرع لطف کن لطف که
بیگانه شود حلقه بگوش قدری پای باقی از محالات نواح التعلقه سید مشار الیه که با وجود
ویرانی حال در دو سال سیدیش بجمع کامل احتمال کمال دارد تحقیق نموده نهم ماه عازم
کرناتک شد انشاء الله العزیز بعد رسیدن بمقام مرقوم پای باقی جمع حسب المقدور
تفحص نموده مفصل معروض دارد در تقدیر عطای سند و تفویض بتجویز فدوی توقع مصمم است
که بجرای فدویت فدوی قدیم مجدداً العرضه ظهور نشاید و بخلاف حال مورد افضال خاص
که توقع دارد گردد مصرع قدیمان خود را بیفزای قدر بعضی مطالب توجه طلب سید مذکور
از روی خطی که فدوی بمحبت دستگاه اعتقادی بابورای نوشته معروض ام باب حضور
خواهد گردید بذل توجه کامر وادر انجام امور مسطور باعث آبروی فدوی و صلاح دولت

بندگان عالی است زیاده چه عرض نماید جز اینکه مصرع بنده ام مخلصم دعا گویم
کنایه از ذات مکتوب الیه است ۱۲

قدردانی تابان با دبرای دکهنی رام ذات سراپا التفات رای صاحب فیض رسان

مظهر اتم لطف و احسان همواره سایه گستر مفارق خیر طلبان با دبنیاز قرین محمد امین که در همه

جا و همه حال یاد فیض بنیاد در او سیله جمعیت خاطر این مقصور نموده علی الدوام بدعای اعلای

لوای دولت اقبال عدو مال شغل پرداز است بعد رسید خطوط بزرگان ارکان دولت و آمدن تنگ آبادی
خبر مبتدا ۱۲

بودن خود در شکر کلفت اثر لاحاصل محض دانسته آخر شعبان عازم منزل مقصود شد

و آخر رمضان بملازمت قدردان ناشهر بهره ور گشت اما از حرمان حضور سراسر سرور خجلی

بر خود پیچید و بی اختیار بزبان حال باین ترانه جان گداز مترنم گردید بیت کعبه را

دیدم دلم از درد تنهائی گداخت ٭ محفل آرای که ما را خوانده خود مهمان کیست ٭ جز

سرعت مراجعت عالی فی الجمله تسلی بخش خاطر منتظر میکرد و الا تصدیعاتیکه از دوری
ای اندک ۱۲

جناب فیضمآب کشیده و میکشد بیرون از احاطه تحریر و تقریر است بیت مرا امید وصال

تو زنده میدارد ٭ وگرنه سوزش هجران نمیکند تقصیر ٭ چون حالا اراده اقامت این ملک

نیست و یکبار رفتن بوطن بسبب بعضی امور ضروری ضرور اگر معاودت با سعادت زود

صورت بندد بهتر والا ایما شود که بدولت حضور فایز گشته رهگرای وطن گردد این مرتبه

بدون حصول سعادت ملازمت که باعتقاد فدوی فی الحقیقت ملاقات اخرت ظهور اراده

مذکور برخود گران می یابد بیت هرگز چنین نبود غم گزدرد دل بنالم این بار بر دل من غم

میکند گرانی زیاده چه عرض نماید ضر بندگی به فضل الله خان جان نثار صاحب مهربان مقیم قلعه

قلوب محبان سلامت قبل از استماع کسل مزاج و تاج بغتة کسلی بر مزاج بود و امتزاج

یافت و دوش تحمل بار رشد لیش بر نتافت هر چند کافت موجبش در نیافت بعد دریافت

کیفیت احوال خیر مال که بفضل الهی قرینها قرین عافیت باد بعرصهٔ ظهور شتافتن معنی انجا

معنوی بمدارج دریافت شتافت آری بیت این جوشش مهر در دو سینهٔ یک می بود

و دو آبگینهٔ شفای مطلق زود تر دهد شفا که باعث شفاست میسر سازد تا دیدهٔ

آرزو پرست بکام دل بحصول آرزو پردازد که مشاهدهٔ احباب را احباب در حال ملال سبب

ملال است و در زمان سرور موجب سرور مقدر برحق یکدیگر را از ملال دوری و بد دوام سرور حضور

مسرور داراد بالنبی و آله الامجاد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد به فضل الله خان

قیصر سان صاحب من درین تردد خاطر که بدید احوال عم مکرم پدید آمده بموجب امر دو کلمه

مرقوم گشت از نظر اصلاح خواهد گذشت اول شب فی روی هم دولت حضور حاصل می باید

زیاده بندگی به باقر علی خان کو هر گوش هوش حلقه بگوشان دایرهٔ صداقت سلامت
ای هوش افزای صداقت منشان ۱۲

تصور در گوش حق نیوش که گوش هیچ شنونده نشنواد و بگوش کس نرساد گوش معاش
ای گوش ... ۱۲

این گوشه نشین زاویهٔ عقیدت را برنگی گوشمال غم میرساند که نمی تواند بگوش کس رساند
ای بطور ... ۱۲

بیت مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد ۲ وگر دم درکشم ترسم
ای خاموش شوم ۱۲

که مغز استخوان سوزد ۲ بهر حال گوش بر آواز ندای فرصت سراپا راحت تصور نموده
ای فرصت ... ۱۲ ای منتظر ۱۲

باین مژدهٔ جان بخش راحت بخشند بیت بهر بوید صحت گوش تو نیوش من ۱ دست نایاب
ای فرصت وصحت از دو ۱۲

چو حلقه در گوش بر صداست ۲ گوش با فیض نیوشی هم دوش هم نشینه هم آغوش نساید آرام باد

بغالب خان صیاد صید مضامین بر جسته سلامت غزل صیدی مانند غزال رمیده

برنگی از صحرای خاطر جسته که هر چند قراولی مینماید دشت بیاض که در سواد آن

آهوی بر جسته را بزنجیر حروف مقید ساختن بود بنظر نمی آید چون بالفعل بتقدیم بعضی
ای بودم ۱۲

امور ضروری فرصت تفحص ندارد متوقع مهلت است انشاء الله تعالی باطمینان خاطر
فرصت ۱۲

متفحص شده بشرط بهم رسیدن بخدمت میرسانند و میر العاقبة بالعافیه بنواب مبارز خان

۵۱ ... منتظر ... فرصت ... ازدو ... تصور نموده ۱۲

۵۲ ... شنیدن ...

۵۳ ... از غزل صیدی ... از غزل ... آید ...

۵۴ ... مهلت ... این توقع ... الیه ... که غزل مذکور ... از کاتب طلب ...

کورنش فدوی صداقت قرین محمد امین بجناب فیضیاب قدردان ملجا و مآب راسخان

تکیه و پناه خیر طلبان خانصاحب مهربان ظله العالی اوج گرای درجهٔ قبول باد آرزوی ملازمت

سراسر مسرت زیاده ازان که عرض نماید و حسرت تا رسائی بوقوع تعویق رخصت بزرگان

بیش ازانکه بقلم درآید زهی اتفاق که بعد سالها بسعادت ملازمت رسید و بنابر امور ضروری

لایعنی روزی بکام دل کامیاب دولت حضور نگردید بیت آنقدر صبح وصال تو نگردید

سپید که کسی پنبهٔ داغ دل هجران نزد بهرحال الخیر فیما وقع حالا انشاء الله تعالی

عنقریب ببدرقهٔ فضل الهی روانهٔ حضور سراسر سرور میگردد انفصال مقدمهٔ قرض که

باعتماد بزرگان اتفاق افتاد چندی باعث توقف اضطراری است والا البته

رفاقت شیخ صاحب مهربان مشفق مجد شیخ نور محمد سلمه الله الاحد که بسبب انقلاب احوال

مردم این دیار باوجود توجه ظاهری بزرگان عازم منزل مقصود شدند می نمود تفصیل

احوال کثیر الاختلال حواله بزبان بیان موصی الیه نموده عنان بادپای خامه از وادی

طول کلام معطوف داشت بیت قاصد چو سخن سنج بود نامه چه حاجت مکتوب کسی

بر جز بلاغت نه بندد سبزهٔ بحال در همه جا و همه حال خادم راسخ جناب عالی است و امیدوار است

که با وجود عدم لیاقت در گوشهٔ خاطر فیض مظاهر جا داشته با ثبت فدوی معتقد

دوست امین از دل و جان در گلشن کرم بودن جا بودنش فخر بجاست زیاده بندگی تا زندگی

بنواب مبارز خان خانه زاد عقیدتمند بعد ادای آداب تسلیمات نیاز را وسیله

حصول سعادت دانسته بعرض باریابان حضور کرم گنجور قبلهٔ زمان و زمانیان کعبهٔ جهان و جهانیان

میرساند که مژدهٔ عالم نواز ظهور تازه نهال بوستان جهانبانی گلشن آرزوی غلامان

صداقت نشان گلهای نشاط و ثمرات مراد شگفتگی جاوید بخشیده رشک روضهٔ رضوان

ساخت و علم انبساط دایمی بر عرصهٔ کهای فدویت انتمای فدویان عبودیت توامان افراخت

فروغ بخش نیر اعظم طلوع این والا کوکب سپهر کشورستانی را بر جمیع بندگان جناب

عالم مآب خجسته و مبارک گرداناد و کورنشات تهنیت مراسمات خانه زادان را در آیات

را بدرجهٔ اجابت رساناد بلطفه و فضله بنواب مبارز خان خانه زاد صداقت پیوند

بعد بجا گذاشتن گلهای تسلیمات نیاز بر سر عبودیت طراز سرفرازی تازه حاصل نموده بعرض

سربلندی یافتگان پایهٔ قرب آستان عرش نشان قبلهٔ بندگان کعبهٔ فدویان میرساند

که نسیم فیض شمیم نوید سرسبزی تازه پذیرفتن گلشن دولت و اقبال بظهور نونهال چمن حشمت و

اجلال که بفضل ایزد متعال در ظلال افضال کرامت اشتمال ثمرات کمال عز و اقبال مثمر و بار ور
باد گلبن آرزوی هواخواهان راسخ الاعتقاد را چمن چمن شگفتگی عطا فرمود و جیب دامان عقیدت
توامان را بگلهای مراد مملو نمود و بهشت حق ظهور فیض گنجور این نوباوه چمنستان کشور کشائی
را بر جمیع فدویان عبودیت نشان مبارک و همایون گرداناد و تسلیمات تهنیت آیات این
غلام فدویت التیام را که با وجود عدم حصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت بمقتضای
غلامی موروثی حلقه بندگی بندگان جناب عالی در گوش دل و جان دارد بدرجه قبول
رساناد بفضله و کرمه به میان حسین علی قدرشناس مهربان مظهر فیض ازلی سلمکم الله
العلیم العلی گرامی رقعه التفات آمود مشعر بر انحلال عقده شعر بدر حاجی که در معما گوئی
روشن تر از بدر منیر و نمایان تر از فلک زحاجی است ورود نمود و معروض فرمود اشعار شاعر
مذکور اکثر تامل طلب است خصوصا شعر مرقومه کلک کرامت سلک بیت موج خیال تو دل
می برد یا نصد و هفتاد و چهل می برد خیلی فکر میخواهد و جز واعظم رسائی فکر اطمینان
خاطر است که درین ایام حکم کبریت احمر دارد و بهر حال نظر بر امتثال امر آنچه بالفعل بخاطر
رسید بعرض میرساند که بحساب ابجد یانصد عدد حرف تا است که بتلفظ و ترکیب الف

پانصد و یک میشود که بالفظ قرار هم عدد است و هفتاد عدد عین است و از
عین آفتاب و از آفتاب مهر و از مهر محبت ما سوی محبوب مراد داشته و چهل عدد
میم است و عدد میم ملفوظی که دو میم و یک یا با نود میشود و نود عدد صاد است
و صاد ثلث را تشبیه است بچشم و از چشم نظر بغیر ملحوظ نموده میگوید که خال لو
دل عاشق میبرد و قرار از ان می رباید و محبت و نظر را از ماسوا قطع نموده بسوی
خود میکشد که محبت غیر نماند و نظر بر غیر نیفتد **بیت** ما نظر العین الی غیرکم
اقسم بالله و آیاته شاهد این معنی است و الله اعلم بالصواب **بمیر علی رضا**
صاحب شفقت انتما راغب صید دلها سلمکم الله تعالی از استماع نوید سرا سر امید
حسن سر انجام مراسم شربت خوری سامی سامعه را لذتی دست نداده که عذوبت
تحریر کیفیتش نی خامه را بر شک افزائی نیشکر علم نکرداند و زبان را از شیرینی
شهد تهنیتش شور حلاوتی بکام نیفتاده که لذت تقریرش لبها را بهم نچسپاند
انجمن عشق و نشاط از سر رونق گرفت و بازار بهجت و انبساط بتازگی گرمی پذیرفت
واهب متعال باستعجال کمال این شادی را مقدمهٔ شادی عمده نماید و نظهور

نتایج دلخواه ابواب راحت و اهتزاز و اسباب عشرت و انتعاش بود تر گشاده و آماده
فرماید بفضله و کرمه مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد برب العباد
بعززیزی عزیز با تمیز واقف از همه چیز سلمکم الله العلی العزیز بحلاوت کلام مرارت
التیام اعزه پسندیده آغاز نکو سیده انجام جام جان خود را از باده سرور
خمار غم معمور و از کیفیت نشاط دور ملو نباید ساخت و آهوی دل خود را
بیخود دانه در دام فریب خرگوش مزاجان شیر در چاه افکن بروزگار نباید انداخت
درین ایام از تماشای مآل نااندیشی و بحرم ناکوشی و لحاظ از خود رفتگی آشفتگی
او بحرف ناخوش صدای ساده دل فریب زهر ممزوج بظاهر شیرین دشمن
غول شیم خون آشام خویش و بهلاک رسیدگی او بسبب پیش آمدن همین واقعه
واقعاً بدریافت درآمد که هرکه دوستی دشمن دوست نمای دغل دوروی را راست
پندارد و مدارای اعدای سر دست اخلاص عداوت در بغل مقارن صداقت
انگارد آخر کار بپای خویش در مهلکه کربت غربت مرگ ناگهان درآید
و هلاک بلاهل گردد ای دوستان جان دوست از سر جانان ناگذشته

بی اندیشه پای پیش مگذارید و رو براه مخوف دام مکر فرا میارید که اولین

جنبش اقدام درین طریق وداع عافیت است و سلام رخصت سلامت بیت

جگر شیر نداری سفر عشق مکن * آب شمشیر درین راه زسر میگذرد * بعز بزنی

دوست دوستی دوست و دوست از دشمن نشناس مین سلامت برار باب

امتیاز امتیاز دوست و دشمن ضرور و اعتماد نمودن بر دوستی دشمنی که

بنا بر شدت عداوت اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک در شان او ست

از عقل و دانش دور زر اندودی ناسره دینار دشمنی بطلای بغش دوستی

و دوام اتصال خلا و ملا و تحقق امتداد صحبت بحقیقت از اسباب غالب غلبه اعدا

است و اجتماع این صفات صعوبت سمات ثلاثه بمثل اگر در موری اتفاق افتد

جهت از پا بر افکنی صد پیل کافی است الحذر الحذر ای دوستان با هزار مرض

مستولی بد و انا پرداز بی زور چون مو از دست جفای بالا دست این

دشمن شیر پنجه تاب پیلتن قوی دست ذی صولت صد خصم بیا افکن که حکم

این حکایت مشهوره که یکی از مجاهدان حیدری جهاد اکبری نظر بر اظهار

یکدلی و نیک اندیشی خویش در حین دید توجه رستم جهادان جهاد اصغری و تماشای
معرکهٔ سربازان از سرجان گذشته اشاره بنوشن جام مملو مل شهادت
نمود و او بعد تفحص و تفتیش ما حصل سؤال با صواب جواب از صورت حال
بصداقت مقال بدینمعنی بمعرض گزارش آورد که ای قوی دست خصم مخفی جگر
خراش بسرمه آب دادهٔ سیف بران نالهٔ خون جوش فرونشان من نیکه در
اختیار از زوا و قبول عزلت و اختفا از ایذا دهی هزار وجوهی من داد جهاد
دادی و نیز پسندیدی که بقدر طنین پشهٔ صدای حسینی از در دولت برآید
و بگوش یکی از اهل هوش درآید بضرورت در جدال جهاد اصغری جاندهی خویش
بامید شهرهٔ آوازه پسندیدم تا مگر بسبب سربازی زسرسران کسی بگذرم
در پردهٔ دوستی بقبول محنت قتل دشمنی بکار می‌برد و در یگانگی خود را از
اصل خلقت کنفس واحد وا می‌نماید و دعوی بهم محشوری خویش تا حشر بل از آن
هم بیش در صورت دوام شهادت واجب القبول به ثبوت میرساند اللهم
احفظنا من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بغالب خان قبله دان کهنه فرمایی

صوری و معنوی سلامت نامهٔ معنی آمامتضمن بر بحث معنی چند بیت مثنوی
مولوی معنوی که در اوایل دفتر اول فرموده اند **مثنوی** در غم ما روزها بیگاه
شد ٭ روزها با سوزها همراه شد ٭ روزها گر رفت گو رو باک نیست ٭ تو بمان
ای آنکه چون تو پاک نیست ٭ هرکه جز ماهی ز آبش سیر شد ٭ وآنکه بی روزی است
روزش دیر شد ٭ در نیابد حال پخته هیچ خام ٭ پس سخن کوتاه باید والسلام ٭
وارشاد اینکه حیر طلب نیز بدریافت معانی ابیات مذکوره تامل نماید و آنچه بخاطر
رسد بعرض رساند رسید و بافتخار صورت و معنی رسانید هرگاه بسخن سنجان
معنی رس که برسائی سخن دست رس درست دارند نکبه معنی رسیده خار تردد
از پای طبع بکبیر کشیده باشند این نارسا طبع را بهر صورت و بهمعنی صرف زدن
در معنی خود را هدف تیر ملامت نمودن است ناچار بحکم اَلْمَاْمُوْرُ مَعْذُوْرٌ وَ الْمَعْذُوْرُ
مجبور امتثال امر گرامی لازم دانسته آنچه بعقل ناقص رسید بعرض آن جامع کمال
صوری و معنوی میرساند بنظر توجه اثر خواهد رسید و باصلاح بهره ور خواهند گردید
مولوی معنوی نظر بر احوال ماسیه کاران بزبان فیض ترجمان خود بیان میفرماید

عطف است بر بحث معنی چند بیت ۱۲

ای نامه ۱۲

ای قدرت

ای تمام و بالکل ۱۲

که روزهای ما تبه روزان در غم احوال خود یعنی غمی که لازم حال عاشقان حقیقی نیست
گذشت و روزها را ازین غم که در غم ماسوای بسر رفت سوزها عارض گشت
که غیر خدا ۱۲
بای حال روزها بهر نحو که صرف شد گو شده باشد غم نیست تو با ما باش خطاب
ای بهر حال ۱۲ ای بهر نهج ۱۲
بجناب کبریاست یعنی توجهی که ترا با ماست و عشقی که ما با تو داریم دایما بماند که
دوام محبت تو دولتی است که هر کس قدرش نداند مگر سالکی که در بحر عشق تو صفت
ماهی بهر ماند که با وجود دوام آشنائی آب یکدم بی طپش طلب نماند بیت
غواصی کردن ۱۲
نگویم که بر آب قادر نیند ؛ که بر ساحل نیل مستسقی اند ؛ و هر که سوای ماهی است یعنی
بلکه ۱۲ مبتدا ۱۲
جوش عشقش بدان درجه نرسیده که بکلی از غیر تواند برید نیمی از دریای محبت سیراب
ای تمام ۱۲ خبر ۱۲
و تسلی یابد تشنه مثل زهاد و غیره بطاعت روزی و شبی و دیگر ملتبسی شغل پذیر
جمع زاهد ۱۲
تواند کرد بخلاف ماهی که غیر از آب هیچکس او را بدام الفت نمیتواند کشید و آنکه بی نصیب
محض است یعنی از دولت کلی و جزوی عشق معشوق برحق مطلق بهره ندارد روزش
ضایع شد و عمرش باطل مصرع عمر ضایع سعی باطل راه دور ؛ چون دریافت
این مقدمات مقدور هر فهم نیست به بیت آخر ختم بیان اینمعانی فرموده اند

پس سخن کوتاه باید و السلام به جسونت رای عنایت نامهٔ نوازش آمود رای صاحب کرم گستر قدردان مظهر اتم لطف و احسان مدظلکم الله تعالی ابداً که سراپا متضمن ما فی الضمیر صداقت تخمیر بود در حالت شدت شداید اشتیاق و حدت حرارت فراق بورود مسعود مسرت اندوز و سر بلندیها اعطا فرمود و اتحاد مضمون توجه مشحونش مضمون دلنشین این شعر قدیم تبار کی و دلنشین نمود بیت دلهاهم در نشیمن رازی در بکید کراند بر تو اندازهٔ نهال عبارتے که از شاخ و برک حرف و لفظ آن کل رنگین حال دل و جان بر سند بیان توان گذاشت در کل زمین دار الانشاء منشی تقدیر نشو و نما یافته و الفاظ و استعاراتی که از نارسائی کلام درین مقام بعرصهٔ تحریر و تقریر میشاید بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله ضرورةً بدستیاری زبان و یامردی قلم جلوه کاه ظهور شتافته بر ارباب امتیاز هویداست که عبارات مبتذل شوق و شعف قطع نظر از عدم صلاحیت شرح درد دل تو دمنزل بمصداق بیت مکرر گرچه سحر آمیز باشد طبیعت را ملال انگیز باشد برطبایع مشکل پسند ناگوار است ناچار سعی در تسوید انیم انب تحصیل حاصل پنداشت

ضمیر مکتوب الیه ۱۲

سدود نانہ ۱۲ بر شغف نفع معنی عرض

ای بیقدر و بے اعتبار ۱۲

۱ منشی تقدیر یا بیدادست که منشی لغوی تقدیر یعنی رستم و درنجا مقدر و باید زار اندازه کرده است شر حق مرادیاک که نفع انداز آید یعنی اصطلاح میبرد سرآرند و کالامر بعید

۲ مالا یعنی این قول یکی باشد مبنی بر برکمی از چیزی بر جیب و آنرا بداید جمیع افراد در نیابد نیز مقرر باید گذاشت

۳ بمعنی صرف کردن و صحار است یعنی سکه بمعاشتین و بے قدر زارے یعنی بے اعتبار و بے نفع بودن و ساکت عبارت مصروف رسوم سکه هاست شده اصل استعمال که بسبب کثرت استعمال و بے شان آن بے اعتبار و بے قدر کردید ۱۲

وحواله اش بوجدان بمدان که مشرق انوار لطف و مروت است اولی انگاشت بیت

خبر دوست ز دل پرس که دل میداند * هر نفس قاصد او میرود و می آید * احوال مدید

اشتمال تا حال بنابر عدم تعین وضع بمعرض عرض در نیاید چند گاه بحسب آبخورد

در کولار بود و بی اختیاری خان فضل و احسان ملاحظه نموده بموجب طلب نواب

معلی القاب در احاطهٔ رتن گیری بملازمت بهره ور گردید و بلحاظ برهمی کارها

بمبالغه تمام مقرر گردانید که زمام اختیار جمیع کار و بار ملک و مال بدست اقتدار

خلف الصدق یعنی خان معزی الیه گذارند و خیر طلب رفاقت خان مشار الیه

در انتظام امور برهم شده سعی ورزد و نماید چنانچه در باب عهد و پیمان

موکد باقسام و ایمان در میان آمد مکرر خطوط بطلب خان مذکور روانه شد ظاهرا

در اواسط محرم محترم برسد بعد رسید الیشان بر تقدیر سخن شنوی بزرگان

و موافقت قسمت چندی ارادهٔ بذل مساعی جمیله در انتظام مهام سرکار

تحمل آثار دارد مسبب الاسباب اسباب دلخواه میسر گرداند و الا عزم لشکر نواب

نظام بخش عالم مصمم است مصرع تا در میانه خواسته کردگار چیست * از احوال

کرامت اشتمال مطلق ارشاد نشد هرچند افراط توجه بزرگان قدردان از بس
شیوع دارد محتاج شرح و بیان نیست مصرع نهان کی ماند آن رازی کز و سازند
محفلها لیکن پس از پیش آمد چند مکروهات که چشم و گوش کس مبیناد و مشنواد
همت عالی نهمت در حق خود دور فقاچه تجویز نمود در همه جا و همه حال گوش بر
آواز و چشم براه اخبار جمعیت آثار تصور نموده مفصل ایما باید فرمود ظلکم
ممدود برب المعبود الی یوم الموعود به فاضل خان رنگین ساز محفل فضل و
کرم سلامت آب و رنگ توجه و احسان آن رنگینی بخش گلشن لطف و امتنان سراپا
دل و جان صداقت نشان را بر نگی رنگین نمود که رنگ آمیزی گلهای رنگارنگ گلزار
جهان پذیر رنگ در جنب آب و تاب رنگینش بقدر برگ کاهی رنگ ندارد حالا که نیرنگی
روزگار رنگ تازه برروی کار آورده اگر برنگینی معنوی که برنگ گل همیشه بهار
از خزان تغیر رنگ محفوظ است اکتفا فرموده از رنگ ظاهر که بمقتضای سن در نظر
ارباب صورت برنگ دیگر صورت می بندد معاف نموده شود گنجایش دارد بیت
ساغر زدن سبز خطان بی مزه نیست صهبا کشی ریش سفیدان نمکین است

زیاده بندگی در تعریف رقاص مهربان صاحب درین روزها عزیزی از عزیزان شکیر
شب خون آورده تازه درین دیار وارد شده که چون اسم خود عزیز دلها و بفروغ چهره
شمع محفلها قلم در تیزی نوک سنان مژگانش دو لخت میکرد و زبان در تیغ پر سنگدلی
و سخت کوئی تند خوئی دلربایانه اش که رخت رقاصی اگر رشته نگاه نظارگیان مبتلای
سلسله محبت بر پایش نفکند از تیزی چابکدستی هردم قدم بر فرق زهره که در بزم
فلک لاف یکتائی میزند زند و نغمه سرائی که اگر دست حیا دامنش نگیرد بصد آه جانفزا حلقه
در گوش فاخته که در گلشن جهان سر بدعوای خوشنوائی میکشد کشد این بیت بدیهه در
وقت رقص واقع شده بیت رقص رجس دم کمر باندھے صنم ۞ عاشقان کے صبر کی
توڑے کمر ۞ بتقریب بعضے اعزه دیدن این قسم عزیزان جفاجوی آتشین خو اکثر رو میدهد
لیکن بحضور سراسر سرور آن مهربان بدل نزدیک تا از دیده دور هر لحظه آتش زن دامن فراق
میگردد بیت بی تو ز سیر باغ چه دل وا کند کسی ۞ با چشم منتظر چه تماشا کند کسی
زود بیایند و زنگ غم از آئینه دلها بزدایند والسلام بنواب سعادت الله خان
نواب صاحب قدردان قدیم الاحسان سلامت شدت عرض خیر طلب زیاده از انست که

بمعرض اظهار درآید هرچند بحکم آیهٔ کریمهٔ لا تقنطوا من رحمة الله از جناب شافی مطلق متوقع
نا امید مشوید از رحمت حق تعالی ۱۲
شفاست لیکن بمصداق اینکه بیت آنکس که اولش عدم آخرش فناست در حق او
گمان ثبات و بقا خطا است اندیشهٔ ظهور امر ناگزیر که هیچ ذی حیات را از ان گزیر نیست
ای اجل ۱۲ — ای چاره ۱۲
اکثر گریبان گیر خاطر بیتاب شده و فکر ادای قرض که سوای قرض مردم وطن درین ملک بتوقع
تفضلات بزرگان قدردان قریب بچهل و پنجهزار رسیده صفحهٔ دل را بناخن پنجهٔ غم میخراشد
چون ادای قرض مذکور بالفعل بوجهی متصور نیست و تسلی قرضخواهان و اطمینان خاطر خود هم لحظه
مراد از متعلقان ۱۲
کشمکش وا مانده ها ضرور لهذا امیدوار است که خدمت متعلقهٔ حضور فیض گنجور بنام نور چشمی
غلام رسول خان که باقبال عالی خدمات عمده میتواند سرانجام نمود مقرر شود تا قرضخواهان و
ای خدمات عمده را سرانجام می تواند داد ۱۲
توابع و لواحق مطمئن خاطر باشند و فدوی از طلب و صعوبت این فکر که سخت تر از مرض است فی الجمله
نجات یافته دمی چند که باقیست با آسودگی در سایهٔ بلند پایه بسر برد بیت اگر
کار یکس بسامان شود ز دریای رحمت چه نقصان شود زیاده چه عرض نماید
ای آراسته شود ۱۲
الحمد لله و المنة که بعد مدت ممتد ورود مکرمت آمود نوازشنامهٔ نامی رای صاحب صاحب پرستان
صداقت ۱۲ — موصوف ۱۲
کم یاد فرمای صداقت سرشتان مد ظله الرحمان سر انکسار ذرهٔ عقیدت قرین محمد امین را

که باید مستر[?] بنیاد و دعای ازدیاد مراتب عمر و اقبال فیض اشتمال روز بشب و شب بروز

میرساند چون ماه و مهر باوج اعتبار رساناد بیت رسید قاصد و آورد زان جناب گرامی

بنام کم شده نامی خجسته نامهٔ نامی وقوع مقدمات شنت سمات که بوجوه شتی مسموع

گردید بیقین انجامیده بمقتضای بشریت خاطر فاتر را ساغی بصحرای تالم کشید آخر الامر

معنی آیهٔ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ در نظر تامل صورت پذیر

گشته تسلی ها بخشید بیت گر برد مالت عدوی پر فنی * دهر فی الارض بار زهر فنی و ابا استعار

آن منبع افضال را دولت بی زوال علو همت عطا فرموده است که لعل و گوهر در نظر کیمیا اثر

عاقبت نگرش از سنگریزه‌ها ارزش ندارد بیت اهل همت را حوادث کی نماید تنگ دست

آب دریا خشک چون گردید صحرا میشود * چون انقلاب روزگار یقینی است بفضل الهی امید قوی

است که عنقریب ورق این احوال پر ملال نیز برگردد و شاید جمعیت بوجه موجه رو نماید

بیت رسیده مژده که ایام غم نخواهد ماند * چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

تا ظهور آرزوی مذکور یقین که در جمیع امور احتیاط موفور تا مقدور منظور نظر دوربین خواهد بود

مصراع به لقمان حکمت آموزی چه حاصل * از احوال خود چه عرض نماید که با وجود توجه بزرگان

قدردانی حیثیت طبیعت و ارادهٔ لشکر نواب نظام بخش هر ملک همیشه افزایش دارد شاید ملاحظه
مدعا زود در منصهٔ شهود نشاید تفصیل این اجمال زبانی حلقهٔ فیلبانان یعنی الله بخش صداقت
نشان که چندی بحسب قسمت طوعاً و کرهاً در ینجا بسر برده بجناب عالی میرسد بعرض
خواهد رسید منصوبهٔ سعی فیلبان مذکور که چندین فیل سه مست از زنجیرها در آورده
در سرکار شاه و وزیر تیزتر از اسپ گردانید و جان بازی خود را از درجهٔ پیادگی بمرتبهٔ
سوار رسانید در نیم صحه درست نه نشست الا الحاله بمقتضای غربت زخ همت
از هر خدمت که رو دهد بر نمیگرداند اگر در سرکار فیل تا رکه پیاده اش بر سوار خانهای
دیگر امتیاز دارد در سلک هر جنس که گنجایش باشد گنجایش یابد گنجایش دارد نظر بر
حسن صداقت و فدویت او در ینوقت که وقت عرض نیست بعرض حوالش جرأت نمود
فضل و کرم عالم پرور در حق او هر چه تجویز خواهد فرمود عین کرم خواهد بود ظلکم ممدود
برب المعبود به سلطان محمد خان قدرشناس مهربان سلطان قلم و قلوب محبان
سلامت عنایت نامهٔ نامی مبشر تهنیت عید سعید در ساعت اسعد رسید و لبریز
دلخواه رسانید زهی نامهٔ مسرت هنگامه که هر سطرش شعبهٔ بیت قدس بلود و هر بیتش السطور

نقاب از چهره آرزوی روز عید میکشود از فیض مطالعهٔ آن روشن گر آئینه سواد بیاض معنی آیه تولج اللیل
فی النهار و تولج النهار فی اللیل بعرصهٔ صورت نشافت دل و دیدهٔ الم دوری ضروری دیده
منصلو حصول دولت همزبانی نور تازه و سرور بی اندازه یافت بیت قاصد رسید و ساخت معطر
مشام من درد درجبین نامه داشت مگر نافهٔ ختن دو اهب متعال این عید فرخ فال را بر جمیع قدردانان
تفقد اشتمال مبارک همایون کناد و بعید آینده که چندان بعید نیست مخلصان قریب و
بعید را بکام دل کامیاب دولت همبزمی کرامی گرداناد این دعا از من و از جمله جهان آمین باد
تا ظهور این آرزو همبزمی آئین مترصد یاد فرمائیها است زیاده شوق والدعا بنواب
طالب محی الدین خان عرضداشت فدوی صداقت آئین محمد امین کلهاتی تسلیمات
رازیب فرق عبودیت ساخته بعرض بار یابان جناب فیض مآب نواب مستطاب معلی القاب سحاب سایه
گستر آفتاب ذره پرور میرساند که چون واهب حق و معتمد مطلق در هر زمانی مسند فیض
را بوجود قدردانی رونق می‌بخشد که عالمی در سایهٔ عالی پایه اش بکام دل کامیاب مدعا تواند
امروز سعادت افروز ذات الحسنات آن مظهر قدرشناسی و فیض رسانی مصداق این معنی است
لهذا فدوی عقیدت انتما که عمری در خدمت بزرگان قدردان کسب سعادت نموده با وجود عدم دستداد

دولت قدم بوس حلقهٔ بندگی جناب عالی در گوش جان افگنده عزم مصمم دارد که بقیهٔ عمر در ظلال افضال
بسر برد اگر بور رود پروانهٔ کرامت نشان در همسران سربلندی یابد با جمعیتی که دارد بسعادت ملازمت
حاصل نموده گوهر مقصود بچنگ آرد و جوهر جان فشانی بر روی کار آورده مشمول فضل و کرم شد مصرع تو مراد دل
دلبری بین ؛ زیاده بندگی و عزم بندگی تا زندگی رای بید بیضا رای صاحب قدردان سراپا کرم و احسان سلامت
بحد اینکه ظهور شادی و اندوه مواصلت و مهاجرت وابسته بمشیت اوست که اگر عشر عشیر سنت الٰهی که بالفعل محسوس میگردد
متصور می بود تا بقای حیات مستعار کوشش بتجویز دوری از حضور فیض معمور نمی نمود از انجا که خود کرده را درمان نمیباشد
بی اختیار آب غم دوری خنه صفحهٔ سینه را بناخن حسرت منخرش ساخته بتکرار این شعر سرد دم تازه بر جراحت دل
می پاشد بیت مانده ام از دوست دور و زنده ام ؛ زین گنه تا زنده ام شرمنده ام ؛ هر چند احوال دل
منزل بان جود هیچ پاپان باید میتوانند بیان نمود لیکن بحکم الظاهر عنوان الباطن حالت ظاهر از هیچکس مخفی نمیتواند ماند
زبانی برادر عزیز لاله جسونت رای بسمع رسیده فی الجمله نقاب از چهرهٔ حال با کمال خواهد کشود مصرع قاصد چو سخن سنج
بود نامه چه حاجت ؛ اگر چه کم خدمتیهای قدیم و زیاده زین مستوجب بی توجهی است لیکن اینهمه فراموشی که گاهی
بعد سالی و ماهی بعنایت نامه بهره یاب انبساط نگردد مقتضای فضل و کرم آن کرم فرما نیست بیت
من خود بسهو طرح شکایت نمیکنم ؛ خود گو که فراموشی احباب ستم نیست ؛ بابی جان بیت گر یاد کنی ور

بفضل الله خان صاحب
صاحب پرستان فرمانروای اقلیم
دل و جان سلامت شوق

ظلکم مزید برب المجید

فدوی و بعض
امور ضروری التوجه

فراموشی که دریا دتوانیم حلقه در گوش که برادر عزیز جسونت رای بسبب اضطرار والده ضعیفه
خود جدائی فدوی اختیار نموده در ظلال افضال میر سد یقین که بمقتضای عموم فیض بخشی
مشمول عنایات خواهد شد مصرع چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی که و بعضی امور
ضروری التوجه نیز معروض خواهد نمود بتفضل خاص بسمع توجه اصغا خواهد فرمود ظلکم ممدود
برب المعبود برای بد هیچند رای صاحب قدر شناس مخلصان سلامت آرزوی
حصول دولت همزمی گرامی نوعیکه متمکن دل صداقت منزل است بملاحظه در آمدن
در سلک تیر سامان و ز کار که اختلاف دل و زبان شان محتاج شرح و بیان نیست نمیتواند
عرض نمود توجه قدیم سامی شاهد فدویت و بندگی این مهجور از دیده دور و بدل در
حضور کافی است بیت خبر دوست ز دل پرس که دل میداند که نفس قاصد او میرود
و می آید برادر عزیز جسونت رای بسبب اضطراب والده ضعیفه خود جدائی فدوی اختیار
نموده بخدمت فیض موهبت میر سید از انجا که بیگانها بتوجه عالم نواز بکام دل میرسند
موصی الیه که نسبت بندگی خاص بجناب عالی دارد یقین است که البته مورد الطاف
خواهد بود بیت دوستان از کجا کنی محروم که تو که با دشمنان نظر داری احوال

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔